مذهب اصالت عشق

Principle Of Pure Love

«اسرار عشق قرآنی»

تأویل و تعیّن محکمات قرآن

جلد نهم

استاد علی اکبر خانجانی

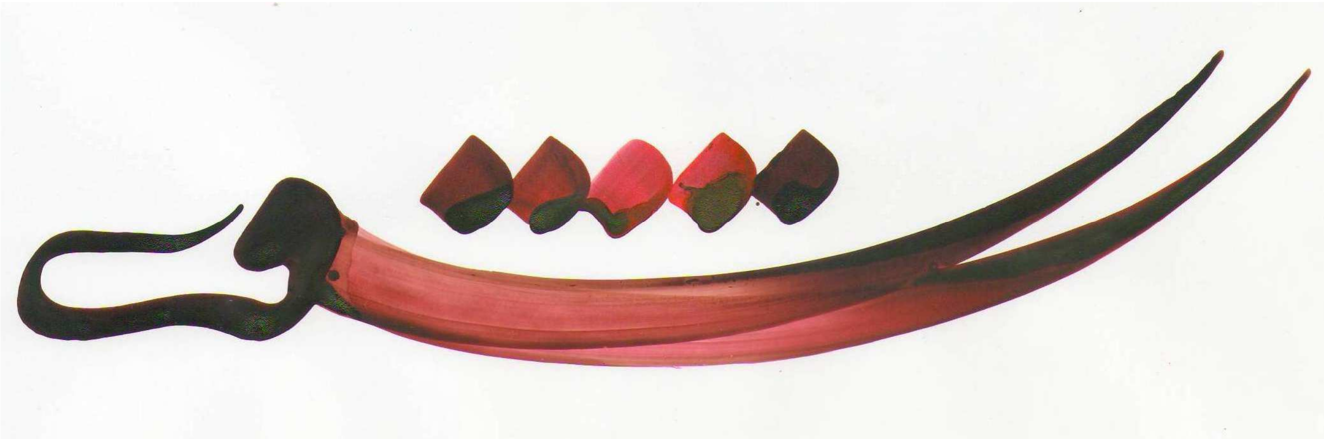
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: مذهب اصالت عشق (جلد نهم)

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: شهریور ۹۱

تعداد صفحه: ۱۱۸



عشق شمشیر است آنهم با دو سر   یک سرش بر خود زند یک سر، دگر

ع.خ

فهرست

بیعلـــی

نیست عشقی در دو عالم بی علی		نیست علمی بهر آدم بی علی

بی علی سمتی نباشد در جهان		بی علی سوئی ندارد راه جان

علتی در خود نیابی بی علی		در عبث غرق سرابی بی علی

بی علی آدم بود دریوزه ایی		بی علی آبی ندارد کوزه ایی

جمله هستی دوزخ آید بی علی		جنّت جان برزخ آید بی علی

بی علی بیمار و بی یار آمدی		بی علی گمگشته اسرار آمدی

عاشقی صادق نیاید بی علی		عاقلی بالغ نیاید بی علی

بیعلی هیچ مست اندر هست نیست		بیعلی را درجهان هیچ دست نیست

زخم را مرهم نیاری بی علی		مونسی جز غم نداری بی علی

بی علی دینت خیالی بیش نیست		بی علی علمت وبالی بیش نیست

اختیارت جبر آید بی علی		افتخارت زجر زاید بی علی

بی علی فسق است انفاق و نماز		بی علی ظلم است ایثار و نیاز

لانه جن است جانت بی علی		مطبخ زهر است خوانت بی علی

بی علی درویش افیون خواره ایی	بی علی آخوندک زن باره ایی

قبله ات بانک است و بیمه بی علی	توشه ات نفت است و هیمه بی علی

بی علی واری سَقَر خواری و بس	بی علی واری تو مرداری و بس

زندگی مردار گردد بی علی	هستی بر خود دار گردد بی علی

بی علی اهل کتابی و یهود	بی علی اهل حسابی و حسود

با خدا دم کی زنی تو بی علی	دم ز آدم کی زنی تو بی علی

بی علی را راه بر اعلاء نیست	بی علی را جز به دوزخ راه نیست

بسم الله احد

۱- «خداوند بهترين سخنان را در كتابي متشابه و مثاني نازل مي كند تا بواسطه آن هر كه را خواهد هدايت نمايد...»[1] قرآن- اين كتابهاي متشابه و مثاني (شبيه هم و مكرر) همان واقعه تأويل كلام الله در طول تاريخ است كه تورات و انجيل و قرآن از جمله مشهورترينشان هستند و نزول قرآن بهمراه روح بر مؤمنان هر امتي تا آخرالزمان نيز استمرار اين نزول كتابهاي متشابه و مثاني است. تأويل كتاب يا تأويل قرآن همان نو شدن و مكرر شدن كلام الله در هر عصري است يعني قرآن همان تأويل انجيل است و انجيل هم تأويل تورات است و... . اين تأويل نزولات كلام الله در هر عصري در سير تاريخ تا به آخر جهان بياني از تأخير آن نيز هست. و اين نزول در هر عصري تبيين بشري تر و مادي تر و اسفلي تر و خاكي تر دارد و مستمراً به هسته مركزي نفس واحده بشري نزديك و نزديكتر مي شود و جهاني مي گردد. همانطور كه آثار برخي از علما و عرفاي بزرگ چون ابن عربي و مولوي و روزبهان هم به مثابه تأويل و تنزيل متشابه و مثاني قرآن و تورات و انجيل و اوستا و بهگوگتا مي باشد و اين مجموعه آثار نيز درجه اي از اين تنزيل و تأويل متشابه و مثاني كلام الله است كه دين خدا را در خالص ترين حدش در آخرالزمان تبيين و تأويل نموده است. چرا كه «دين خالص فقط براي خداست.»[2] قرآن- يعني دين خالص بايستي فقط براي رسيدن به خدا و ديدار او باشد و جز اين منظوري دگر نداشته باشد. «اي مؤمنان دو به دو و يا يكي يكي دين خالص را برپا داريد[3] و بدانيد كه دين خالص فقط براي خداست[4] و اكثر مردمان از آن بيزارند.[5]» قرآن- و بخصوص اين دفاتر «مذهب اصالت عشق» چيزي جز تبين لقاءالله به عنوان تنها راه نجات و هدايت نيست و اينست دين خالص كه دين قيامت و آخرالزمان است و جز اين دين و دين داري ممكن نيست الا به نفاق و ماليخوليا. و بيهوده نيست كه در قرآن كريم تنها شرط لازم و كافي براي حفظ ايمان و امر هدايت ابتغاي لقاي الهي است[6] يعني كندوكاو و جستجو براي خداوند و ديدار با جمال اعلاي حق.

۲- آخرالزمان عرصه «حق آمد و باطل رفت»[7] مي باشد. حق همان ظهور خدا از خلق است كه زمين و آسمانها بر اين حق آفريده شده است. و اينست كه امروزه عصر ابطال همه مفاهيم و ارزش ها و نظريه ها و علوم و قدرتهاي مادي و كافرانه است از جمله مذاهب و مكاتب شرك و التقاطي.

۳- قيامت آخرالزمان همه تساويها و معادلات چند هزار ساله بشري را باطل ساخته است از جمله معادله: مساوات= عدالت= سعادت= وحدت= صلح= محبت! زيرا بشر مدرن كه در اوج تساوي و شباهتها زندگي مي كند در اوج تضادها و عداوتها بسر مي برد. يعني برابري موجب نابرابري شده است. همانطور كه رفاه موجب عذاب شده و سيري موجب قحطي گشته و انرژي باعث ناتواني گرديده است و روشنائي (برق) موجب كوري و داشتن موجب نابودي.

٤- و اين دانش فني و تكنولوژي بود كه بشر آخرالزمان را به اين ابطال عظيم رسانيد. اين بزرگترين خدمت و خيانت تكنولوژي است. خيانت به اين دليل كه بسياري را تباه و نابود ساخت و عده بسيار قليلي را هم به اين حقيقت رسانيد كه انسان براي بودن نيازي به داشتن ندارد و داشتن ضد بودن است. آخرالزمان عرصه تقابل بودن و داشتن است.

٥- در آخرالزمان بدون جستجوي لقاي الهي كل شريعت و اخلاق و فضيلت تبديل به مذهب نفاق و شقاق مي شود يعني به اشد كفر منجر مي گردد.

---

[1] «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَديثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ » زمر، ۲۳.

[2] «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ» زمر، ۳.

[3] «قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَديدٍ » سبا، ۴۶.

[4] «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ ...» زمر، ۳.

[5] «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ» غافر، ۱۴.

[6] «إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى » ليل، ۲۰.

[7] «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً» اسراء، ۸۱.

۶- فطرت بشري و ذات دلها، حضور و ظهور حق را در آخرالزمان درك مي كند ولي اراده ها و شعورها و وجدانهاي آگاه از درك و تصديق آن عاجز و كافرند و لذا بشر مدرن ناخودآگاه از واقعيت جهان گريزان است و بطرزي حيرت آور ميل به نسيان و خودفراموشي و تخدير خود دارد و از اين حضور و ظهور در هراس است و از آن احساس نابودي دارد و لذا اكثر مردمان «خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون مي كنند.»[1] قرآن- و اين سرنگون شدن در صنعت و تكنولوژي و ماهواره و اينترنت و ارتباطات ماهواره اي است كه جمله شبكه ها و طبقات آتش دوزخ در عالم ارض است آتش برق و الكترونيك و نفت و ليزر و راديواكتيو و امواج راديوئي و ماهواره اي و تلفني و... كه تحت سيطره شيطان «آريل» قرار دارند كه بقول علي ع شيطان حاكم بر همه آحاد بشري در آخرالزمان است.[2]

۷- گريز و ترس انسان از ديدار با خدا عين هراسش از ذات خويشتن است و اين دو گريزي واحد است. «آنانكه خداي را از ياد مي برند خدا هم آنها را از ياد خودشان مي برد.»[3] قرآن- و اينست كه معرفت نفس و تفكر در خويشتن را برترين عبادات دانسته اند. علي ع -

۸- براي انسان كافر و بيگانه از خويش، ظهور خدا عين ظهور نيستي است و لذا از اين ظهور احساس نابودي دارد زيرا غرق در داشتن ها است و خدا منزه است از صفات و همه عوالم تعينات و محسوسات.

۹- خود را به ياد آوردن و درباره اش تفكر و تأمل نمودن عين ياد خداست و همسوي با اوست زيرا تفكر درباره خود در وراء و بسيار عميق تر از تفكر درباره داشته ها و نداشته ها و خاطرات و آرزوهاست و غير از انديشه درباره گذشته و آينده است و بلكه عين استقرار در اكنونيت وجود است و اين مستلزم نقب در نفس اماره و لوامه و عبور از وادي صفات و رسيدن به قلمرو ذات است كه براي انديشه صفت پرست و دنيازده مترادف با احساس نابودي است.

۱۰- و اينست كه فقط اهالي معرفت نفس كه به قلمرو اكنونيت و ذات رسيده اند در آخرالزمان به شور و مستي ديدار با حق مي رسند و حضور و ظهورش در جهان را درك مي كنند و به جستجوي ديدارش برمي آيند و ايناننند اهل نجات و هدايت. «آنانكه از لقاي پروردگارشان نوميد و كافرند اهل هدايت نيستند.»[4] قرآن-

۱۱- و بدان كه هدايت عين راه پيمائي در جستجوي ديدار خداست و امروزه اين راه به كوتاهترين حدش رسيده و صراط المستقيم رخ داده است.

۱۲- ذات انسان در قبال اين ظهور به لرزه آمده است و كافران از اين زلزله ذات به مخدرات و روان گردانها و اسباب نسيان زا و بازيهاي مدهوش كننده و خلاصه به انواع آتش هاي دوزخي روي مي كنند كه اينترنت و ماهواره از رايج ترين آن هستند و مصداق كامل «با صورت در آتش سرنگون شدن»[5] است. اين فقط زمين نيست كه پي در پي مي لرزد و زلزله ها بي امان در جريان هستند كه آتشفشانها و سونامي ها جاري مي شوند بلكه قلوب و ذرات

---

[1] «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» القمر، ۴۸؛ «الَّذينَ يُحْشَرُونَ عَلى وُجُوهِهِمْ إِلى جَهَنَّمَ أُوْلئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ سَبيلاً» الفرقان، ۳۴.

[2] « كميل بن زياد ميگويد : على (ع) قدم ميزد و (از شهر كوفه) خارج مى شد در حاليكه كه من نيز به همراهشان بودم به محلى رسيده و گفتند: اينجا آرامگاه تو خواهد بود ! پس با دست به راست و چپ اشاره كردند و گفتند : به زودى در آنجا خانه ها و قصر هايى بنا مى شود؛ در آن زمان اتاقى نيست كه در آن شيطانى به نام"اريل" نباشد» زين العابدين، آيت الله الشيخ محمد مهدى، بيان الائمه ج۱ ص ۲۰۹، انتشارات دار الغدير.

اريل در زبان عربى معناى خاصى ندارد و محدثين تا كنون گمان داشتند كه صرفاً يک اسم در رديف اسم هاى عبرى همانند ازازيل، عزرائيل، ميكائيل وامثالهم است و ليكن اخيرا دريافته اند كه اين اصطلاح يک كلمه لاتين است (Aerial) كه در اين زمان مصطلح شده وبه معناى ارتباطات هوايى ميباشد ومردم بريتانيا آن را معادل شاخكهاى هوايى در دستگاه هاى گيرنده به كار مى برند و اكنون درعراق به راديو وتلوزيون اريل اطلاق مى شود.

آيت الله محمد مهدى زين العابدين در مورد اريل مى نويسد: كلمه اريل كلمه اى است غير عربى و در اين زمان معناى شناخته شده اى دارد(در عراق) كه براى دريافت صوت يا تصوير گذاشته مى شود و اين از پيشگويى هاى حضرت على ع است كه خبر از بناى خانه ها و قصر هايى در اطراف قبر كميل داده است و خبر از اريل داده كه امروزه در هر خانه اى وجود دارد.

مهم ترين سند بر حقانيت اين روايت همانا پيشگويى است كه در آن شده و در واقع اين روايت حجت خود را تا ابد همراه خود دارد. مثل بسيارى از سخنان حضرت على ع.

[3] «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ » حشر، ۱۹.

[4] « إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ» يونس، ۷؛ « فَنَذَرُ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا في طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ» يونس، ۱۱؛ « قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

[5] «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» القمر، ۴۸؛ «الَّذينَ يُحْشَرُونَ عَلى وُجُوهِهِمْ إِلى جَهَنَّمَ أُوْلئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ سَبيلاً» الفرقان، ۳۴.

سلولهاي انسان نيز مستمراً در لرزش است و اينست راز بيقراري انسان مدرن و معناي پديده استرس و اضطراب و دلهره و هراس حيرت آوري كه ويژگي مدرنيزم است و انواع راه و روش هاي تسكين و خودفراموشي و تخدير و گريز از خويشتن. «و در آن روز آدمي در مقابل خدايش تنهاست.»[1] قرآن- و اين درد تنهائي نيز حاصل اين ظهور حق است و تلاش كافرانه بشر براي فرار از تنهائي كه عين فرار از خدا و خويشتن است.

١٣- اين لرزه كه عالم ارض را فرا گرفته است فقط مربوط به كره زمين نيست زيرا عالم ارض كل كائنات و طبيعت و افلاك است. بارش فزاينده شهاب سنگها از آسمان و بارش گرد و غبار كه زمين را در برگرفته جمله نشانه يك زلزله جهاني است. «آنگاه كه زمين به لرزه آيد پي در پي. و باطنش را برون افكند. و انسان گويد كه چه شده است و زمين اخبارش را بازگو مي كند و مردمان سراسيمه خروج مي كنند...»[2] زلزله٦-١

١٤- اگر اين نشانه هاي قيامت تماماً مربوط به قيامت كبرا و پايان جهان باشد پس ذكرش در قرآن بدرد چه كسي مي خورد و چه كاري به ايمان و هدايت و تصديق و تكذيب آن دارد زيرا آن موقع اصلاً بشري باقي نمانده است. پس بدان كه قيامت هر آن جاريست و واقع است و مرحله به مرحله به پيش مي رود. «كافران انتظار دارند كه قيامت ناگهان فرا رسد در حاليكه نشانه ها و شرايطش آشكارست.»[3] قرآن- اگر اين علائم فقط مربوط به پايان جهان بود اخبارش چه خاصيتي براي انسان مي داشت.

١٥- حدود نيمي از قرآن درباره نشانه هاي قيامت است. پس اگر مربوط به پس از مرگ و پايان عالم است چه ربطي به انسان و دين و ايمان و هدايت بشري دارد. و لذا بود و نبودش در قرآن و دانستن و ندانستن اين اخبار امري السويه تلقي مي شود همچنين تصديق و تكذيب آن. الا اينكه بقول قرآن اين ماجراها هم جنبه اي ديگر از اساطير الاولين (قصه هاي كهن) محسوب شود[4] همچون قصه هاي علمي- تخيلي كه بدرد سرگرمي بچه ها مي خورد. پس اين ادراك جاري درباره قيامت كه در مسلمانان رايج است بقول قرآن دركي كافرانه و گمراه كننده و خلاف حقيقت است[5] كه مهمترين واقعه ديني و جهاني را از حيات بشري جدا مي سازد همانطور كه خدا را از دنياي انسان جدا كرده است و به پشت آسمان فكنده است. و اين واضح ترين معناي مهجوريت قرآن در امت است. يعني چنين اسلام و قرآني بدرد زنده ها و زندگي نمي خورد. پس اين كتاب چه خاصيتي براي مسلمانان زنده دارد؟ احتمالاً قرائت و آواز قرآني كه از بابتش در قيامت كبرا مقاديري بهشت به حساب واريز مي شود.

١٦- «اگر در جستجوي ديدار خدا هستيد ايمان آوريد و عمل خود را به صلح برسانيد انفاق كنيد و درماندگان را ياري دهيد و... كه اين بهتر است اگر ديدار خداي را اميد داريد.» قرآن- تا دل در بند دنيا و اشياء و جمادات است مرده است و اصلاً نه باوري به خدا دارد و نه ميلي به ديدارش. پس در انفاق و ياري درماندگان و صلح با مردمان است كه دل زنده و منزه از دنيا شده و مشتاق خدا مي گردد.

١٧- يكي از مهمترين علل مهجوريت قرآن در ميان مسلمين همان نژادپرستي عربي و پرستش زبان عربي به عنوان تنها زبان خداست. و اين مسئله موجب شده كه جهانيان نيز در اين ظلمات نژادپرستي از اسلام و قرآن غافل بمانند و دستشان به حقايق جهاني آن نرسد. و اين مصداق سد كردن دين خداست و مردم جهان را از معارف آن محروم ساختن. همانطور كه امروزه بزرگترين لكه ننگ بر دامن اسلام، ملل عرب هستند. همانطور كه بزرگترين حجاب و مانع عرفان اماميه و امام شناسي نيز شيعيان هستند كه هر باوري درباره عظمت و كبريائي امام در آخرالزمان را متهم به ارتداد و الحاد و غاليه گري مي كنند كه در واقع اصل امامت را بعنوان قلمرو ظهور حضرت احديت در عالم ارض منكرند.

١٨- «من آرزو كننده و آرزو شونده ام. من تقسيم كننده بهشت و دوزخ هستم... اگر ترس نداشتم كه بگوئيد ديوانه شده است و يا مرتد گشته است هر آن خبر مي دادم به آنچه گذشتگان بر آن بوده اند و شما در آن هستيد و به آنچه تا روز قيامت با آن مواجه مي شويد... اين علمي است كه ظرفيت آن بمن داده شده و من آنرا آموختم اين علم از همه انبياء پوشيده شده جز از صاحب شريعت شما... پس رسول خدا علمش را به من تعليم نمود... آگاه باشيد كه ما

---

[1] «وَ كُلُّهُمْ آتيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً » مريم، ٩٥.

[2] «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها *وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها *وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها *يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها *بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى لَها *يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ» زلزله، ٦-١.

[3] «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ» محمد، ١٨.

[4] «وَ إِذا قيلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا أَساطيرُ الْأَوَّلينَ » نحل، ٢٤.

[5] محمد، ١٨.

بیم دهنده نخستین و آخرین و بیم دهنده هر زمانیم به سبب ما هلاك شد آن كس كه هلاك شد و نجات یافت آنكس كه نجات یافت... قسم به خدا كه خورشید و بادها و اجنه و حیوانات و نباتات و دریاها همه مسخّر من شده اند و شما ملك سلیمان را بزرگ نشمارید... ما با آدم و نوح و موسي و عیسي و داود و سلیمان و انبیائي كه بین آنها بوده اند همراه بوده ایم پس همه آنها بسوي ما حركت مي كنند و در راه ما قدم برمي دارند و به سبب ما رشد مي كنند... من واژگون كننده دنیا بر صورتش هستم... اگر بر شما آشكار شود آنچه از من در ازل بوده و آنچه از من در آخر رخ مي دهد هر آن شگفتي هاي بزرگ و امور اعجاب آور را مشاهده مي كردید... من اول و آخرم و ظاهر و باطنم. من همراه با عالم وجود و قبل از آن بوده ام... من با لوح و قلم و قبل از آن بودم و من صاحب ازلیت و ابدیت هستم... هنگامي كه آسمان و زمین نبود من بودم... من خلق مي كنم و روزي مي دهم من زنده مي كنم و مي میرانم... من سازنده سرزمین ها و فرود آورنده بركات از طرف خداوند هستم... هیچ زماني تا زمان قیام حضرت ولي عصر ع زمین از امامان ما خالي نیست... شهادت دهید كه علي ابن ابیطالب نوریست آفریده شده و بنده اي است روزي داده شده. هر كس غیر از این بگوید خداوند او را لعنت كند...»[1] از سخنان علي ع از خطبه تطنجیه.
آري براستي خداي لعنت كرده است هر آنكه را این فضایل علي را انكار كند و هر آنكه او را خداي بداند. زیرا این دو نوع انكار حق علي است انكار كافرانه و انكار منافقانه كه متأسفانه جامعه مسلمین و تشیع به هر دو نوعش مبتلاست و اینست راز ذلت خارق العاده مسلمانان جهان در آخرالزمان كه عین لعنت شدگي از جانب خدا و خلق است.

۱۹- اگر بر فرض محال هم (استغفرالله) این تعریف علي ع از خودش سراسر لاف و گزافه و كذب باشد همانطور كه خودش در همین خطبه مي فرماید «آرزو كننده و آرزو شونده» است یعني هر انسان باشرفي آرزو مي كند كه علي باشد و از علیین. و این خداپسندانه ترین و انسان دوستانه ترین و باشرف ترین و برحق ترین لاف و دروغي است كه در كل تاریخ بشر از آغاز تا پایانش كسي بر زبان رانده است كه مطلوب و مقصود ذات بشر است و نیز آرمان خدا در كتابش مي باشد كه فرموده «زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست را به تسخیر وجود انسان درآورده است.»[2] و این انسان همان علي ع است كه بقول رسول اكرم، میزان انسان است و امام و اسوه انسانیت است و مدل كمال بشري و ایده آل انسان كامل است و لذا هر كسي ذاتاً آرزو مي كند كه چنین باشد كه اینست استحقاق انسان در جهان و معناي واقعي خلیفه خدا كه خداوند وي را بر خودش ارجح نموده است و بواسطه اوست كه الله، اكبر شده است. و این عین حقیقت عشق خدا به انسان است كه حق خلقت عالم و آدم است كه فرموده «زمین و آسمانها و هر چه بین آنهاست را بر حق آفریدیم[3] ولي مسئله اینست كه لقاي الهي را باور ندارند.[4]»

۲۰- زیرا اگر دیدار با خدا را در جهان باور مي داشتند علي ع را باور مي داشتند زیرا علي، وجه الله است و بقیة الله است. و در عین حال عین الله است یعني فقط با چشمان خودش مي توان جمال حق را در او رؤیت نمود و همه آیات و بینات باطني و ظاهري را كه جمله دال بر حق اوست تصدیق كرد. «ما نشانه هاي خود را در باطن و جهان بیرون بر شما آشكار مي كنیم تا بدانید كه او حق است. ولي مسئله اینست كه دیدار خداي را باور ندارند در حالیكه او هر چیزي را در برگرفته است.»[5] قرآن-

۲۱- پس علي برترین نشانه و تجلي خدا در جهان است و لذا محمد ص هم در معراجش جمال علوي خداي را رؤیت نمود[6] یعني علي العظیم و علي الكبیر و علي الحكیم و علي الحلیم و علي العلیم را و... .

[1] « فأنا الامل و المأمول .....» حافظ رجب، البرسی، مشارق انوار الیقین، ص۲۶۳؛ علی نامه- هوشناسی قرآنی – (خطبه های نادره علی ع) با مقدمه استاد علی اکبر خانجانی ،خطبه تطنجیه.
[2] «وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » جاثية، ۱۳.
[3] «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَميلَ » حجر، ۸۵.
[4] «أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.
[5] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ » فصلت، ۵۳.
[6] «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ قَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ قَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْ‏ءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ لَا أُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا أُوصَفُ بِالشُّبُهَاتِ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيّاً مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ إِلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا تَطْمَئِنَّ قَلْبُكَ » مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱۲.
و « عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ مَا مَرَرْتُ بِمَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْهَرُ فِي السَّمَاءِ مِنِ اسْمِي ... فَلَمَّا صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاقِفاً تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقُلْتُ يَا عَلِيُّ سَبَقْتَنِي فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا الَّذِي يُكَلِّمُكَ قُلْتُ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ لَيْسَ هَذَا عَلِيّاً وَ لَكِنَّهُ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَنِ خَلَقَهُ اللَّهُ عَلَى صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَنَحْنُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ كُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زُرْنَا هَذَا الْمَلَكَ لِكَرَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ » همان، ج۲۱، ص ۳۰۵.

۲۲- علي ع در چندين خطبه از جمله خطبه بيان، خطبه افتخار، خطبه نورانيه، خطبه تطنجيه و خطبه شهاب كه از نظر اكثر مراجع و علماي رسمي جهان اسلام و بخصوص شيعه مورد انكار و ترديدند آشكارا همه صفات پروردگار را بخودشان نسبت مي دهند از جمله آفرينش و رزاقيت و مرگ و زندگي و پاداش و عذاب. و بدين ترتيب از خداوند جز ذات ازلي را باقي نمي گذارند. كه ما به زودي ترجمه فارسي اين خطبه ها را در اختيار علاقمندان قرار مي دهيم.[1]

۲۳- اين خطبه هاي مذكور كه از منظر علماي رسمي جهان اسلام و شيعه منشأ كل جريان موسوم به غاليه گري و مذهب علي اللهي مي باشد در حقيقت اصل و اساس امامت و امام شناسي و مذهب اماميه است همانطور كه به روايتي از نشانه هاي ظهور جهاني امام زمان و آخرالزمان و قيامت اينست كه همه صفات امام و حقيقت امامت از جامعيت قرآن رخ نمايد و تبيين گردد و اين همان كاريست كه در مجموعه آثار ما مخصوصاً در رساله مذهب اصالت عشق و خاصه همين دفتر در حال پيدايش است. مخصوصاً اينكه هويت الهي در قرآن چيزي جز وجود امام نيست. «شهد الله انه لا اله الا هو»[2] كه شهادت خود خداوند بر الهيت امامان است كه مظهر هوي الله هستند: قل هو الله احد يعني اقرار به اين امر كه او و الله يكي است.

۲۴- در حقيقت مجموعه آثار ما چيزي جز تبيين و اثبات هويت الهي امامان به زبان عقل و احساس و عرفان و قرآن نيست همانطور كه خود در كتابش بارها تصريح مي فرمايد كه: الله لا اله الا هو. كه معناي تحت اللفظي آن اينست كه: الله، اله نيست بلكه اله فقط هو است. زيرا اله آن چيزي است كه پرستيده مي شود و قابل پرستش است و الله براي مردمان امكان پرستيده شدن ندارد زيرا مردمان توان شناخت او را ندارند مگر اينكه الله را در حدود امامان و عليين بشناسند و بپرستند. همانطور كه در قرآن مكرراً آمده است كه «هيچ كس حق و قدر خدا را نمي شناسد... و هيچ كس نمي تواند او را شكر كند... و هيچ كس نمي تواند او را وصف كند الا عاشقان خالص او».[3] كه همان امامان و عليين هستند. همانطور كه خود علي ع مي فرمايد: «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستيده نمي شود»[4] يعني فقط امامان و عليين هستند كه الله را مي شناسند و مي پرستند كه نور است ولي بقيه مردمان اين نور مطلق را فقط در درون چراغي مي توانند دريابند و بشناسند و بپرستند و هدايت شوند كه همان نور علي نور است و مصداق سوره نور كه «الله نور زمين و آسمانهاست كه نور او در چراغي است...»[5] كه اين چراغ همانا عليين مي باشند كه همه امامان علي هستند و علاوه بر اين در دوره غيبت امام زمان نيز علي بواسطه هيكل نوري اش در هر يك از مؤمنانش كه بخواهد متجلي مي گردد و بدين طريق مؤمنان را هدايت مي كند همانطور كه خودش در خطبه نورانيه فرموده است كه من بهر صورتي كه بخواهم درمي آيم[6] كه اين صورتهاي عليين در دوران غيبت است كه مهدي هاي دوازده گانه در سراسر جهان در اقوام گوناگون بشري مي باشند[7] تا ظهور مهدي موعود.

و« سمعت رسول الله ص يقول ليلة أسرى بي ربي عز و جل رأيت في بطنان العرش ملكا بيده سيف من نور يلعب به كما يلعب علي بن أبي طالب ع بذي الفقار و إن الملائكة إذا اشتاقوا إلى وجه علي بن أبي طالب ع نظروا إلى وجه ذلك الملك فقلت يا رب هذا أخي علي بن أبي طالب ع و ابن عمي فقال يا محمد هذا ملك خلقته على صورة علي يعبدني في بطنان عرشي تكتب حسناته و تسبيحه و تقديسه لعلي بن أبي طالب ع إلى يوم القيامة » عيون اخبار الرضا، ج۲، ص ۱۳۱.

[1] مراجعه شود به كتاب:«على نامه- هو شناسى قرآنى (خطبه هاى نادره امام على ع)» از همين مجموعه آثار.

[2] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » آل عمران، ۱۸.

[3] «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * الا عباد الله المخلَصين » صافات، ۱۶۰-۱۵۹.

[4] «عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ فَقَالَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸؛ «بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ » كلينى، الكافى، ج۱، ص ۱۴۴.

[5] «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ .....» نور، ۳۵.

[6] « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد خانجانى ،خطبه نورانيه.

و«و إنّ لي الكرّة بعد الكرّة، و الرجعة بعد الرجعة، و أنا صاحب الكرّات و الرجعات» المناقب للعلوى، ص ۱۴۴ با سلسله كامل اسناد به نقل از امام باقر(ع) به نقل از على (ع) ؛ فيض كاشانى ، نوادر الاخبار،ص۲۸۸؛ و تفسير صافى، ج۱، ص ۳۵۱؛ شيخ حر عاملى، ايقاظ من الهجعه، ص ۳۶۵؛ سيد هاشم بحرانى، البرهان فى نفسير القرآن، ج۴، ص ۹۶، و مرآت العقول، بحار الانوار، رياض الابرار،كنز الدقائق، الزام الناصب.

و« و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص۲۶۰؛ شيخ حر عاملى، ايقاظ من الهجعه، ص۳۷۵؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه افتخار .

[7] « عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ ع أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ج۲، ص ۳۵۸.

۲۵- به زبان ساده فقط خداي امامان و عليين، الله است. خداي بقيه مردمان هو است يعني غيب مطلق است كه از وجود امامان متجلي مي گردد و عينيت مي يابد كه نخستين آن و كامل و مطلقش علي است و اين همان معناي كمال رحمت محمدي و نعمت الهي بر روي زمين در دين اسلام است كه موجب ختم نبوت شده است و اين حقيقت را همانطور كه خود علي ع مي فرمايد فقط چهار ملك مقرب و پنج پيامبر اولوالعزم درمي يابند و مؤمناني (شيعياني) كه خداوند قلوبشان را به حقيقت الهي عليين آزموده است[1] كه آيا اين مقام الهي را تصديق مي كنند و يا انكار. يعني آيا همچون ملائك مقام خلافت اللهي آدم را سجده مي كنند و يا همچون ابليس خدا را از عشق و تجلي اش در آدم منع مي كنند و كافر مي شوند به بهانه دفاع از وحدانيت و قداست خدا و تحت عنوان توحيد و خداپرستي ناب!

۲۶- همين خطبه هاي مذكور كه مختصري از آن ذكر شد اساس همان امتحاني است كه مشمول قلوب شيعيان مي گردد كه آيا اين حق و مقام علي را باور و تصديق مي كنند يا نه.

۲۷- در روايتي از رسول اكرم به نقل از ابن عربي در فتوحات مكيه آمده است كه «در قيامت كبري آنگاه كه خداوند رخ مي نمايد مشركان سجده نمي كنند و مي گويند ما در حيات دنيا به آن سجده نكرديم تا از مشركان نباشيم حال سجده كنيم؟!» اين بدان معناست كه خداوند همانطور كه روايات شيعي و احاديث قدسي مي گويند در قيامت كبري بر جمال عليين رخ مي نمايد همانطور كه خلقت و تجلي اش از عدم نيز از اسم «علي» بوده است[2] همانطور كه بر محمدص در معراج هم به صورت علي رخ نمود.[3] و اول و آخر يكي است و در واقع مشركين هستند كه امامان و عليين و مخلصين را انكار و عداوت مي كنند به بهانه دفاع از حريم توحيد. زيرا بنا به قول خداوند مشركين كساني هستند كه خداي را به حرفي مي پرستند[4] كه آن پرستش خودشان است.[5] و ما قبلاً نشان داده ايم كه چگونه ابليس در قالب ايده خدا وارد شده و اهل ايمان را به شرك و خودپرستي مي كشاند و به عداوت با انبياء و اولياي الهي وامي دارد. «و در حاليكه گمراه شده اند در هدايت خود ترديدي هم نمي كنند.»[6] قرآن- «و اكثر مردمان ايمان نمي آورند الا اينكه مشرك مي شوند.»[7] قرآن- يعني در كنار امام متوسل به خداي خيالي خود مي شوند كه همان ابليس است. «در جنب خدا، شريكي قائل نشويد.» قرآن- و خود علي ع در خطبه شهاب مي فرمايد كه در قرآن كريم هر جا كه از امام، كلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و جنب الله سخن آمده ما هستيم.[8]

---

[1] «لا يكمل المؤمن إيمانه حتى يعرفني بالنورانية، و إذا عرفني بذلك فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۵؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانيه.

[2] « فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا فَمَعْنَاهُ اللَّهُ وَ اسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» كلينى، الكافى، ج۱، ص ۱۱۳.

[3] «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ قَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ قَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ لَا أُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا أُوصَفُ بِالشُّبُهَاتِ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيّاً مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ إِلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا تَطْمَئِنَّ قَلْبُكَ » مجلسى، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱۲.
و « عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ مَا مَرَرْتُ بِمَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْهَرُ فِي السَّمَاءِ مِنِ اسْمِي ... فَلَمَّا صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاقِفاً تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقُلْتُ يَا عَلِيُّ سَبَقْتَنِي فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا الَّذِي يُكَلِّمُكَ قُلْتُ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ لَيْسَ هَذَا عَلِيّاً وَ لَكِنَّهُ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَنِ خَلَقَهُ اللَّهُ عَلَى صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَنَحْنُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ كُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زُرْنَا هَذَا الْمَلَكَ لِكَرَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ » همان، ج۲۱، ص ۳۰۵.
و« سمعت رسول الله ص يقول ليلة أسرى بي ربي عز و جل رأيت في بطنان العرش ملكا بيده سيف من نور يلعب به كما يلعب علي بن أبي طالب ع بذي الفقار و إن الملائكة إذا اشتاقوا إلى وجه علي بن أبي طالب ع نظروا إلى وجه ذلك الملك فقلت يا رب هذا أخي علي بن أبي طالب ع و ابن عمي فقال يا محمد هذا ملك خلقته على صورة علي يعبدني في بطنان عرشي تكتب حسناته و تسبيحه و تقديسه لعلي بن أبي طالب ع إلى يوم القيامة » عيون اخبار الرضا، ج۲، ص ۱۳۱.

[4] «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ » حج، ۱۱.

[5] «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ» جاثيه، ۲۳؛ «... إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى » نجم، ۲۳.

[6] «وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ » زخرف، ۳۷.

[7] «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ » يوسف، ۱۰۶.

[8] «و كلّ ما في الذكر الحكيم و الكتاب الكريم و الكلام القديم من آية تذكر فيها العين و الوجه و اليد و الجنب فالمراد منها الولي، لأنّه جنب الله و وجه الله نعني حقّ الله و علم الله و عين الله و يد الله، فهم الجنب العلي و الوجه الرضي و المنهل الروي» الزام الناصب، ج۱، ص ۳۴؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه طارق بن شهاب .

۲۸- همانطور که رسول خدا خطاب به علي ع مي فرمايند که: اي علي اگر فضايل تو را وصف کنم تو را پسر خدا و بلکه خود خدا مي نامند.[۱]

۲۹- پس بدان که خداوند در قلمرو خلقت و ظهور حق جز علي ع نيست و همه امامان معصوم علي هستند (امام صادق) و نيز همه آن مؤمناني که خداوند دلشان را به مقام علي آزموده است و جانشان محل برقراري ولايت علي است يعني از عليين هستند که عرصه غيبت امام را جبران مي کنند.

۳۰- مقام علي ع طبق خطبه هاي مذکور مصداق کامل و جامع معناي خليفه خداست که همه صفات خدا را داراست و فناي در اوست زيرا از خود فنا شده است در کمال استضعاف و فقر با فخر و تسليم و رضا و عشق حق. همانطور که در حديث قدسي مي خوانيم که خداوند مي فرمايد «هر که مرا عاشق باشد چون من مي شود»[۲] يعني بي تا مي شود همانطور که خود علي ع در خطبه بيان خود را بي همتا مي خواند که در کل عالم مثلي ندارد. و علي ع مثل اعلاي خداست «و خداي را در جهان مثل اعلي است.»[۳] قرآن-

۳۱- علي ع در خطبه نورانيه به سلمان فارسي مي فرمايد «شناختن من به مقام نورانيت همان شناخت خداوند است و شناخت خدا هم جز شناختن من به مقام نورانيت نيست. و اين همان دين خالص است.»[۴]
در اينجا سخن درباره هيکل نوري و وجود نوري علي ع و امامان است به مصداق اين کلام خدا که «خدا نور زمين و آسمانهاست»[۵] پس اين نور که در چراغي قابل دسترس مي باشد علي و عليين هستند زيرا فرموده که «من بهر صورت که بخواهم برون مي آيم»[۶] که بقول مولوي «هر لحظه به شکل بت عيار درآمد دل برد و نهان شد هر لحظه به شکل دگران يار برآمد گه پير و جوان شد...» و اين ظهور علي در غير خاندان خويش است در عرصه غيبت امام زمان در هر قوم و زباني. و اينست که مي فرمايد ما همواره بر روي زمين در دسترس طالبان هستيم و «کشته شدن ما کشته شدن نيست و غيبت ما غيبت نيست.»[۷] خطبه نورانيه-

۳۲- و نيز در خطبه نورانيه مي فرمايد «هر که ولايت مرا در خود برپا دارد صلوة را اقامه کرده است و اقامه صلوة جز اين نيست و اين کاري بس کبير و دشوار است که جز فرشته مقرب و پيامبر مرسل و مؤمني که خداوند دلش را به ايمان آزموده باشد تحمل اين بار را ندارد»[۸] همانطور که در قرآن کريم آمده است که «اي مؤمنان

---

[۱] « لو لا أنني أشفق أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في المسيح عيسى ابن مريم لقلت فيك اليوم مقالا لا تمر بملإ من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك» شيخ مفيد، الارشاد، ج۱،ص۱۶۵.

[۲] « في الحديث القدسي: «عبدي أطعني تكن مثلي، تقول للشيء: كن، فيكون» دلائل الصدق لنهج الحق، ج۵، ص ۱۸۱؛ (ينابيع المودّة ۱/ ۳۹۳ ح ۵) «روى محمد بن جمهور الأحسائيعن أمير المؤمنين عليه السلام إنه قال: ان لله تعالى شرابا لأوليائه اذا شربوا (منه) سكروا، و إذا سكروا طربوا، و إذا طربوا طابوا، و إذا طابوا ذابوا، و إذا ذابوا خلصوا، و إذا خلصوا طلبوا، و إذا طلبوا وجدوا، و إذا وجدوا وصلوا، و إذا وصلوا اتصلوا، و إذا اتصلوا لا فرق بينهم و بين حبيبهم» شيخ بهايي، مفتاح الفلاح، ترجمه بسطامى، مقدمه، ص۸۹.

[۳] «.... وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » روم، ۲۷.

[۴] «معرفتي بالنورانيّة معرفة الله عزّ و جلّ، و معرفة الله عزّ و جلّ معرفتي بالنورانيّة، و هو الدين الخالص» المناقب للعلوى، ص۶۸، برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، اليقين، ص ۲۲۵؛ بحار الانوار، ج۲۶، ص۲؛ الزام الناصب، ج۱، ص ۳۶؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانيه.

[۵] « اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ....» نور، ۳۵.

[۶] « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد خانجانى ،خطبه نورانيه.
و«و إنّ لي الكرّة بعد الكرّة، و الرجعة بعد الرجعة، و أنا صاحب الكرّات و الرجعات» المناقب للعلوى، ص ۱۴۴ با سلسله كامل اسناد به نقل از امام باقر(ع) به نقل از على (ع) ؛ فيض كاشانى ، نوادر الاخبار،ص۲۸۸؛ و تفسير صافى، ج۱، ص ۳۵۱؛ شيخ حر عاملى، ايقاظ من الهجعه، ص ۳۶۵؛ سيد هاشم بحرانى، البرهان فى نفسير القرآن، ج۴، ص ۹۶، و مرآت العقول، بحار الانوار، رياض الابرار،كنز الدقائق، الزام الناصب.
و« و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص۲۶۰؛ شيخ حر عاملى، ايقاظ من الهجعه، ص۳۷۵؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه افتخار .

[۷] «إن ميّتنا إذا مات لم يمت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا إذا غاب لم يغب» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷؛ سيد هاشم بحرانى، حلية الابرار، ج۲، ص۱۷؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) ،خطبه نورانيه .

[۸] « قوله: وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ فمن أقام ولايتي فقد أقام الصلاة، و إقامة ولايتي صعب مستصعب لا يحتمله إلّا ملك مقرّب أو نبيّ مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛ فالملك إذا لم لم يكن مقرّبا لم يحتمله» المناقب للعلوى، ص۶۸، على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) ،خطبه نورانيه .

خودتان را ياري كنيد با صلوة و صبر بر آن. و بدانيد كه اين كار كبيري است و جز بر خاشعان ممكن نيست.[1] ولي مسئله اينست كه مردم ديدار خداي را باور ندارند.[2]» قرآن- ديدار خدا در حيات دنيا كه همان درك وجود عليين و لقاي جمال نوري و شناخت هويت نوري و الهي آنهاست. چون علي و عليين را در مقام نورانيت باور ندارند پس لقاءالله را در حيات دنيا باور ندارند و لذا نمي توانند اهل حقيقي نماز باشند و صلوة را برپا دارند. و لذا مي فرمايد كه «هر كه را امام نيست نماز هم نيست».[3]

۳۳- زيرا برپا داشتن صلوة بقول علي ع همان برپا داشتن ولايت علي در دل و جان خويشتن است و اين عين وارد كردن نور علي بر دل خويش است در واقعه وارد شدن بر نور علي در نماز. پس انسان بي امام را نماز نيست مگر اينكه بقول قرآن نمازي سهوي و ريائي باشد كه عين ورود بر جهنم و سجده بر شيطان است كه آدمي را به تكذيب با دين مي رساند و منافق مي كند به مصداق سوره ماعون.[4]

۳۴- علي ع به امر رسول خدا مأمور بود كه حقايق وجود خود را در اواخر عمرش براي مردم بيان نمايد و لذا آن حضرت در سال آخر عمر مباركش آنرا بيان فرمود كه معروف به خطبه البيان است كه در طول تاريخ هر كه متوسل به اين خطبه شده و معارفش را عرضه و اشاعه نموده متهم به غاليه گري و ارتداد و الحاد و زنديق شده است.

۳۵- ما قبلاً نشان داديم و گفته ايم كه انسان، خدا نيست بلكه خدا، انسان است. و اين سفسطه گري نيست بلكه دركش نيازمند معرفت قلبي است. در اينجا نيز مي گوئيم كه علي ع، خدا نيست بلكه خداست كه علي است. در اين معنا گر هزار سال تأمل كني مي ارزد و واجب است زيرا آن موي بين حق و باطل و كفر و ايمان است.

۳۶- در خطبه نورانيه از علي ع مرز بين كفر و ايمان سؤال مي شود كه مي فرمايد «مؤمن امتحان شده كسي است كه چيزي از امر ما بر او وارد نمي شود مگر اينكه خداوند سينه اش را براي درك و پذيرش آن گشاده مي سازد تا هرگز دچار شك نشود»[5] پس ايماني جز باور به علي و امامان به عنوان خليفه خدا در جهان هستي نيست بدين معنا كه در جهان، خدا جز در امام نيست و جز بواسطه نور ايمان شناخته نمي شود و امام مظهر كل مطلق اراده حق است و خود مظهر حق است و همه آيات الهي دال بر حقانيت اوست به مصداق اين آيه كه «ما آيات خود را در درون و برون شما بر شما آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است»[6] ولي اين حق را اكثر مردمان انكار مي كنند «زيرا خداي را در جهان ديدني نمي دانند»[7] يعني منكر علي و عليين بعنوان عرش خدايند.

۳۷- علي ع در همين خطبه نورانيه مي فرمايد كه «مرا خدا نخوانيد و به غير از آن هر چه در فضايل من بگوئيد به انتهايش نخواهيد رسيد و همه فضل الهي در من جمع شده است»[8] اينست كه خداي را جز به علي و علي واران نتوان شناخت و آنكه منكر آنهاست منكر خداست و خداپرستي اش عين خودپرستي و مريدي شيطان است بقول قرآن كريم.[9]

۳۸- يكي از مسائل مربوط به اقتدار الهي امام اينست كه چرا علي ع از اين قدرتش در جنگهايش بر عليه كفار و منافقين بهره نگرفت و نهايتاً شكست خورد و يكه و بيكس باقي ماند و شهيد گرديد. اين سرّ عشق و اختيار است كه

---

[1] « وَ اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخاشِعينَ » بقره، ۴۵.

[2] « أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

[3] «عن النبى (ص) من مات و ليس فى عنقه بيعة امامٍ مات ميتة جاهلية». شيخ مفيد، الفصول المختارة، ص ۲۴۵. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالّا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينى، الكافى، ج۱، ص ۱۸۳و «كل من دان الله عز و جل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فعمله غير مقبول و هو ضالّ متحيّر». الكافى، همان.

[4] «أَ رَأَيْتَ الَّذي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ * فَذلِكَ الَّذي يَدُعُّ الْيَتيمَ *وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكينِ *فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» الماعون،۴-۱.

[5] «يا سلمان و يا جندب، المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا، إلّا شرح الله صدره لقبوله، و لم يشك و لم يرتب، و من قال لم و كيف فقد كفر، فسلموا لله أمره» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۵، على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانية.

[6] « سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ» فصلت، ۵۳.

[7] « أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت،۵۴.

[8] « لَا تُسَمُّونَا أَرْبَاباً وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ لِأَنَّا آيَاتُ اللَّهِ وَ دَلَائِلُهُ وَ حُجَجُ اللَّهِ وَ خُلَفَاؤُهُ وَ أُمَنَاؤُهُ وَ أَئِمَّتُهُ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّه» بحار الانوار، ج۲۶، ص۶؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ، خطبه نورانيه نسخه دوم.

[9] « إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» نجم، ۲۳؛ « أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكيلاً » فرقان، ۴۳.

امام در خدمت مردم مي گيرد وگرنه خداوند در كتابش مي فرمايد كه «اگر اراده كند به آني همه مردمان جهان ايمان مي آورند.»[1] قرآن- اين همان سرّ لااكراه في الدين[2] است. اگر قرار بود كه مردمان از روي ناچاري ايمان آورند ديگر حساب و كتاب و بهشت و دوزخ و اراده و انتخاب بشري چه معنايي مي داشت. اين اختيار اصلاً سرّ خلقت انسان است كه مقصود خلق عالم است. همانطور كه طبق پيشگوئي هاي امام در خطبه بيان، با ظهور امام زمان كه حكومت عدل و معرفت به قدرت قهاريت الهي امام برپا مي شود حداكثر چهل سال مي پايد و با از دنيا رفتن امام زمان دوباره بشريت به كفر و جهل و دجاليت دو صد چندان شديدتر بازمي گردد و نسل بشر بر روي زمين منقرض مي شود و قيامت كبرا فرا مي رسد.[3] پس در واقع اساس نجات و هدايت رحماني انسان در دوره غيبت و بواسطه عليين و ايمان به آنها از روي عشق و اختيار و معرفت است. در حاليكه نجات بشري در عرصه حاكميت آشكار امام زمان يك نجات و بهشت جبري است و لذا عمري ندارد و پايدار نيست.

۳۹- در اين خطبه امام، دجال را باعث و باني انهدام زندگي طبيعي و كشت و زرع مي داند كه بدست حضرت مسيح نابود مي شود و دجال همچون مس و قلع و آهن ذوب مي گردد.[4] پس دجال و دجاليت جز صنعت و تكنولوژي نيست كه نابود شده و بشريت به حيات طبيعي و زراعت بازمي گردد منتهي تحت الشعاع نور نعمات وجودي امام كه موجب باروري دو صد چندان زمين مي شود و لذا مي فرمايد كه درختان سالي دوبار ميوه مي دهند[5] و اين نوعي جنات نعيم است در درجه اي معين. يعني بهشت وجودي امام!

۴۰- ديگر از صفات دجال در خطبه بيان اينست كه انسانها را وادار به زنا مي كند. و اين جز تكنولوژي ارتباطات از قبيل ماهواره ها و اينترنت و موبايل نيست كه علي ع در روايتي ديگر آنرا شيطان آريل ناميده كه در همه خانه ها حكمفرماست[6] و در آخرالزمان مظهر اراده به زنا و خيانت كردن است.

۴۱- حكومت چهل ساله امام زمان[7] در جهان كه يك تمدن طبيعي و ايماني و نعماني به نور وجود امام است بسيار شبيه حيات چهل ساله بني اسرائيل به رهبري موسي ع است كه شبانه روز از آسمان مائده ها نازل مي شد تا آنجا كه بني اسرائيل از اين زندگي حيواني سير و بيزار شد و با يك غيبت چهل روزه موسي، حتي از خداپرستي مشركانه هم ساقط شد و آشكارا گوساله پرست و بت پرست و طلاپرست شد. همانطور كه با رحلت امام زمان پس از چهل سال، كل بشريت به زندگاني دجالي- صنعتي دو صد چندان شديدتر بازمي گردد و عمرش بر زمين به پايان مي رسد

---

[1] « وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ » يونس، ۹۹.

[2] بقره، ۲۵۶.

[3] «قال عليه السّلام: بعد ذلك يموت المهدي و يدفنه عيسى بن مريم في المدينة بقرب قبر جدّه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم يقبض الملك روحه من الحرمين و كذلك يموت عيسى و يموت أبو محمّد الخضر و يموت جميع أنصار المهدي و وزراؤه و تبقى الدنيا إلى حيث ما كانوا عليه من الجهالات و الضلالات و ترجع الناس إلى الكفر فعند ذلك يبدأ الله بخراب المدن و البلدان» الزام الناصب، ج۲، ص۱۷۲.

[4] «ثمّ يتوجّه إلى أرض الحجاز فيلحقه عيسى عليه السّلام على عقبة هرشا فيزعق عليه عيسى زعقة و يتبعها بضربة فيذوب الدجّال كما يذوب الرصاص و النحاس في النار» الزام الناصب، ج۲، ص ۱۷۲؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه بيان، نسخه ۲.

[5] « و كذا تطول الأعمار و تحمل الأشجار الأثمار في كلّ سنة مرّتين » همان.

[6] « كميل بن زياد ميگويد : على (ع) قدم ميزد و (از شهر كوفه) خارج مى شد در حاليكه من نيز به همراهشان بودم به محلى رسيده و گفتند: اينجا آرامگاه تو خواهد بود ! ! پس با دست به راست و چپ اشاره كردند و گفتند : به زودى در آنجا خانه ها و قصر هايى بنا مى شود؛ در آن زمان اتاقى نيست كه در آن شيطانى به نام"اريل" نباشد» زين العابدين، آيت الله الشيخ محمد مهدى، بيان الائمه ج۱ ص ۲۰۹، انتشارات دار الغدير.

اريل در زبان عربى معناى خاصى ندارد و محدثين تا كنون گمان داشتند كه صرفاً يک اسم در رديف اسم هاى عبرى همانند ازازيل، عزرائيل، ميكائيل وامثالهم است و ليكن اخيرا دريافته اند كه اين اصطلاح يک كلمه لاتين است (Aerial)كه در اين زمان مصطلح شده وبه معناى ارتباطات هوايى ميباشد ومردم بريتانيا آن را معادل شاخكهاى هوايى در دستگاه هاى گيرنده به كار مى برند و اكنون درعراق به راديو وتلوزيون اريل اطلاق مى شود.

آيت الله محمد مهدى زين العابدين در مورد اريل مى نويسد: كلمه اريل كلمه اى است غير عربى و در اين زمان معناى شناخته شده اى دارد(در عراق) كه براى دريافت صوت يا تصوير گذاشته مى شود و اين از پيشگويى هاى حضرت على ع است كه خبر از بناى خانه ها و قصر هايى در اطراف قبر كميل داده است و خبر از اريل داده كه امروزه در هر خانه اى وجود دارد.

مهم ترين سند بر حقانيت اين روايت همانا پيشگويى است كه در آن شده و در واقع اين روايت حجت خود را تا ابد همراه خود دارد. مثل بسيارى از سخنان حضرت على ع.

[7] « ثمّ إنّ المهدي يعيش أربعين سنة في الحكم حتّى يطهّر الأرض من الدنس » الزام الناصب، ج۲، ص ۱۷۲؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه بيان، نسخه ۲.

و قيامت كبرا برپا مي شود[1] زيرا در اين حيات شبه بهشتي به جستجوي حقيقت و تعالي روح و علم و عرفان و لقاءالله نمي پردازد و غرق در حيات غريزي مي شود و از اين بهشت بيزار مي گردد و به محض از ميان رفتن قهاريت نعماني امام با رحلتش همه چيز به پايان مي رسد و بشر در فساد و پوچي غرق شده و گروه گروه دست به خودكشي و خود براندازي مي زند و نسل خود را برمي اندازد.

٤٢- پس بدان كه آن نجات و رحمت و عدالت و عزت و بهشتي كه موجب هدايت و تعالي روح و لقاءالله مي شود در عرصه غيبت و كشف و درك عليين و اطاعت از آنان و سير و سلوك عرفاني بسوي لقاءالله است به عشق و اختيار و معرفت. «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند اهل هدايت نيستند.»[2] قرآن.

٤٣- پس بدان كه عرصه غيبت امام دوازدهم قلمرو كمال رحمت و نعمت بر انسان است كه قلمرو ظهور عليين است كه ظهور حق در عالم ارض مي باشد كه اين نجات و هدايت و تعالي جز به عشق معرفت حاصل نمي آيد كه همان عشق علي ع در ذات انسان است زيرا علي درب ظهور خدا از وجود انسان است و لذا عشق به كمال جداي از عشق علي نمي تواند بود و همه عشاق معرفت به علي مي رسند و علوي مي شوند و در حلقه عليين وارد مي شوند كه همان مذهب شيعه است.

٤٤- در يك كلام بايد گفت كه اگر كسي مثلاً خطبه بيان امام علي ع را بخواند يا بشنود و عاشق بر او نشود به خودش هيچ لطف و توجه و محبتي ندارد و براي خودش قدري جاودانه قائل نيست. اينست كه مي فرمايد «من آرزو كننده و آرزو شونده هستم»[3]. در اين معنا بمان و نيز اين سخن علي ع كه «آنكه قدر خود را نشناخت نابود شد.»[4] آيا چه كسي جاودانه است؟ «جز جمال خدا همه نابودند.»[5] قرآن- پس قدر انسان جز خدا نيست. و اينست كه كه «علي ميزان انسان است.» رسول اكرم ص- پس آنكه مشتاق ديدار خدا نيست قدر خود را نشناخته و محكوم به نابودي است. و شوق ديدار خدا همان شوق ديدار امام است كه جمال انسان كامل و ميزان كمال انسان است كه به خدا، جاودانه شده و خدائي شده است. پس عشق به علي و امام عين عشق به جاودانگي خويشتن است. پس اگر بي امام، كافر است[6] بدين معناست كه بخودش كافر است.

٤٥- پس در مكتب تشيع، ايمان به خدا عين ايمان بر خدائيت ذات خويش است و اين ايمان جز در رابطه با امام، حاصل نمي آيد زيرا امام، عين خداست: عين الله است.

٤٦- پذيرش ولايت علي در خويشتن كه ميزان ايمان از زبان علي در خطبه نورانيه است[7] همان پذيرش قدر وجودي علي در خويش است همانطور كه علي، ولايت خدا را برعهده گرفته است مؤمنان هم بايستي اين ولايت و هويت الهي را از طريق عشق علي برعهده گيرند و ايمان جز اين نيست و اين عين واقعه اقامه صلوة است همانطور كه خود امام فرموده است و ذكرش رفت.[8]

---

[1] «قال عليه السّلام: بعد ذلك يموت المهدي و يدفنه عيسى بن مريم في المدينة بقرب قبر جدّه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم يقبض الملك روحه من الحرمين و كذلك يموت عيسى و يموت أبو محمّد الخضر و يموت جميع أنصار المهدي و وزراؤه و تبقى الدنيا إلى حيث ما كانوا عليه من الجهالات و الضلالات و ترجع الناس إلى الكفر فعند ذلك يبدأ الله بخراب المدن و البلدان» الزام الناصب، ج٢، ص١٧٢

[2] « قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

[3] «فأنا الأمل و المأمول» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص٢۶٣؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه تطنجيه.

[4] «هلک من لم يعرف قدره» غررالحکم و درر الکلم، ٢٣٣.

[5] « كل من عليها فان* و يبقى وجه ربک ذوالجلال و الاكرام، الرحمن، ٢۶-٢٧.

[6] «عن النبى (ص) من مات و ليس فى عنقه بيعة امامٍ مات ميتة جاهلية». شيخ مفيد، الفصول المختارة، ص ٢۴۵. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالّا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينى، الكافى، ج١، ص ١٨٣و «كل من دان الله عز و جل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فعمله غير مقبول و هو ضالّ متحيّر». الكافى، همان.

[7] «يا سلمان و يا جندب، المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا، إلّا شرح الله صدره لقبوله، و لم يشك و لم يرتب، و من قال لم و كيف فقد كفر، فسلموا لله أمره» مشارق انوار اليقين، ص٢۵۵، على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانية.

[8] « قوله: وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ فمن أقام ولايتي فقد أقام الصلاة، و إقامة ولايتي صعب مستصعب لا يحتمله إلّا ملك مقرّب أو نبيّ مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛ فالملك إذا لم يكن مقرّبا لم يحتمله» المناقب للعلوى، ص٦٨، على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) ،خطبه نورانيه .

۴۷- علي [ع] مي گويد كه خداوند ايمان آدميان را بواسطه ولايت ما به محك مي زند و امتحان مي كند (خطبه نورانيه)[۱]. و اما ولايت علي عين ولايت الله در انسان است و از اين ولايت است كه حقايق و اسرار حيرت آور اين خطبه هاي محيرالعقول درك و تصديق مي شود و اين خطبه ها خود محل امتحان ايمان خوانندگان آن است كه آيا تصديق مي كنند يا تكذيب. «چون حق آمد اكثراً انكارش كردند.»[۲] قرآن-

۴۸- در اين چند خطبه، امام همه صفات و جلال و جبروت و قدرت و كرامت خداوند را بخودش نسبت مي دهد منتهي به اذن و اراده خود خداوند. و با اينحال مي فرمايد كه ما را خدا نخوانيد. و اين كل سرّ آن امتحان ايمان است. تا آنجا كه خود رسول اكرم مي فرمايد كه «اي علي اگر من نمي دانستم كه تو پسر ابوطالب هستي درباره بشر بودن تو ترديد مي كردم.»

۴۹- همه انسانها فطرتاً خود را خدا مي دانند ولي شهامت اظهار و بيانش را ندارند زيرا كمترين نشاني از قدرت خدا را در خود در عمل نمي بينند و اين سرّ مگوي همه انسانها در جهان است. «خداوند مردم را بر فطرت خودش آفريده است و اينست دين برپا و خالص.»[۳] قرآن-

۵۰- و اينست كه علي [ع] هم پذيرش ولايت خود در مؤمنان را همان دين خالص مي نامد[۴] همانطور كه خودش مظهر تمام و كمال آن است زيرا فطرت خدا در خود را يافته است و برپا نموده است و لذا قيامت را آغاز كرده است و اسلام دين قيامت است.

۵۱- پس ولايت علي [ع] و تشيع همان برپائي دين فطري و فطرت انسان است و لذا خطبه هاي مذكور هم چيزي جز تبيين اين فطرت و دين خالص نيست. و مجموعه آثار ما خاصه در رساله حاضر تأويل و تأخير و تعيّن دين خالص و قيّم است و احياي آن در آخرالزمان.

۵۲- يعني خطبه هاي مذكور چيزي جز تبيين وجود انسان نيست. زيرا علي ميزان انسان است. پس هر خواننده اي بايد خود را يك علي مفروض و مفقود بداند و براي تحقق و تعين آن كمر همت بندد. و اينست پذيرش ولايت علي [ع] و سرآغاز شيعه علي شدن! و بيهوده نيست كه با واقعه غدير خم بود كه خداوند دين را كامل معرفي نمود و راضي شد كه اسلام دين انسان باشد. «امروز دين را بر شما كامل و نعمت را بر شما تمام كردم...»[۵] قرآن-

۵۳- در حقيقت اين خطبه ها به تنهائي به مثابه تأويل و تفسير و تعين كامل قرآن است و ظهور كامل دين خدا. «و خدا اراده كرده كه دين را به تمام و كمال به عرصه ظهور برساند و نور خود را جهاني كند هر چند كه كافران را خوش نيايد.»[۶] قرآن-

۵۴- اينك بهتر درمي يابيم كه چرا علي [ع] در اين خطبه ها و اكثر خطبه هاي ديگرش در نهج البلاغه بهمراه معرفي هويت الهي خودش به ذكر آخرالزمان و قيامت مي پردازد و علائم آنرا بيان مي دارد. زيرا در آخرالزمان است كه بشريت به جبر و كفرش بالاخره به حق او مي رسد كه حق انسان است و مقصود خدا از خلق عالم و آدم است. اين همان راز روز قيامت است كه خداوند آنرا به پنجاه هزار سال كشانيده است تا مهلت بيشتري به بشر دهد.

۵۵- بدان و هوشيار باش كه علي يك فرد و موجود خاص نيست بلكه يك مقام است و آن مقام خليفة اللهي انسان است كه حق خلقت است و عالم بر اين حق پديد آمده است و نخستين انساني كه اين مقام را يافت علي ابن ابيطالب بود كه آنرا كشف و فتح نمود و در اختيار بشريت نهاد تا اين راه را طي كنند و علي شوند همانطور كه خود فرموده

---

[۱] «يا سلمان و يا جندب، المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا، إلّا شرح الله صدره لقبوله، و لم يشك و لم يرتب، و من قال لم و كيف فقد كفر، فسلموا لله أمره» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۵، على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانية.

[۲] « بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كارِهُونَ » مومنون، ۷۰.

[۳] «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ » روم، ۳۰.

[۴] «معرفتي بالنورانيّة معرفة الله عزّ و جلّ، و معرفة الله عزّ و جلّ معرفتي بالنورانيّة، و هو الدين الخالص» المناقب للعلوى، ص۶۸، برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، اليقين، ص ۲۲۵؛ بحار الانوار، ج۲۶، ص۲؛ الزام الناصب، ج۱، ص ۳۶؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانيه.

[۵] « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً فَمَنِ اضْطُرَّ في مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ» مائده، ۳.

[۶] «يُريدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ » صف، ۸.

«از من اطاعت كنيد تا چون من شويد همانطور كه سلمان شد.» اگر اين نكته بس سرنوشت ساز و حياتي را درنيابي مبتلا به غاليه گري و علي اللهي و درويشي گري مي شوي كه بمراتب خطرناكتر از خداپرستي ذهني و شرك كهن است كه نوعي علي پرستي خيالي رخ مي دهد كه ابليسيت هولناكتري است و شركي مهلكتر!

٥٦- علي ع در خطبه تطنجيه مي فرمايد «بدرستي كه من به دورترين هدف رسيدم و پس بر آن مأمور شدم...»[١] يعني علي ع مادرزاد داراي اين مقام نبوده است همانطور كه در حدود ده سالگي تازه اسلام آورد. و اين بدان معناست كه اين راه طي شدني است همانطور كه علي طي نمود و پس از او سلمان طي كرد و قبل از آنها محمد ص طي نمود منتهي به قدرتي از بيرون كه همان وحي بود همانطور كه به ياري جبرئيل و براق به ديدار خدا رفت ولي علي بخودي خود و در خود اين مقام را طي نمود و خداي را نه در آسمان هفتم كه بر زمين ديدار نمود و لذا رسول خدا فرمود «اي علي هر كجا كه من بودم تو بودي هر چه كه من شنيدم تو شنيدي و هر چه كه ديدم تو ديدي». و خود او نيز فرمود «در هر چيزي نخست خداي را مي بينم».[٢]

٥٧- خداوند اراده كرده است كه قواي آسماني اش به اراده و تلاش و جهاد و معرفت بشري بر روي زمين محقق گردد و تعين يابد. و اينست كه علي ع از قواي الهي خود در زندگانيش بهره اي نگرفت و در حيات دنيوي همچون يك بشر عادي و بلكه بعنوان مستضعفترين آدمها زيست.

٥٨- اگر علي ع و كلاً پيامبران، دين خدا را فقط بقدرت الهي بر جوامع بشري مستقر و تحميل مي كردند ارزش و اختيار انساني چه بهائي مي داشت حال آنكه بزرگترين ويژگي بشر در جهان، همان قوه اختيار و انتخاب او بين كفر و ايمان است.

٥٩- ولايت و امامت علي ع همان امانتي است كه خدا بر زمين و آسمانها عرضه كرد و از قبولش انكار نمودند و علي كل اين امانت را بر دوش كشيد كه مسئوليت و مديريت جهان هستي است به اذن خدا. و اين همان مسئوليت خدا را برعهده گرفتن است.

٦٠- اگر گفته شده كه بي امام كافر است و همانطور كه خود علي در خطبه نورانيه مي فرمايد مؤمن كسي است كه حقيقت نوري و الهي وجود ما را تصديق كند و بلكه اين ولايت را در وجود خود برپا نمايد[٣] بدين معناست كه انسان فقط علي است و علي وار بودن. و كمتر از اين در شأن انسان بعنوان اشرف مخلوقات و مقصود كائنات نيست پس هر كس كه عشق علي و علي بودن را در سر و جان خود نداشته باشد هم به حق وجودي خودش كافر است هم به كائنات كه در تسخير انسان است و هم به خدا كه انسان را براي خلافت خودش آفريده است و كفر يعني همين. زيرا انساني كه علوي نباشد از هر جانوري بدبخت تر و پست تر است و اين معناي كافر است.

٦١- و اگر خداوند در كتابش مي فرمايد كه زمين و آسمانها را به عبث نيافريده و به حق آفريده است[٤] اين حق همان علي و علويت است و انسانيت جز اين تعريفي ندارد اينست كه علي ميزان انسان و الگوي انسان و امام انسان و رهبر انسان بسوي انسان شدن است يعني خداي زمين و آسمانها شدن همچون علي و اينست كه امام صادق مي فرمايد كه به رسول اكرم در معراجش درباره علي گفته شد كه اوست اول و آخر و ظاهر و باطن. كه اين آيه اي از قرآن است.

٦٢- و علي شناخت و تصديق هستي نوراني خود را ميزان ايمان قرار داده است و لذا مي فرمايد هر كه هستي نوراني ما را شناخت خداي را شناخته و شناخت خداي همان شناخت نورانيت ماست.[٥] خطبه نورانيه-

---

[١] «و إنّي قد بلغت الغاية القصوى التي انتهيت و على ما أمرت أبيت فلا يتّهمني المتّهمون، النار مثواهم لا يقضى عليهم فيموتوا و لا يخفّف من عذابها كذلك نجزي كلّ كفور» الزام الناصب، ج٢، ص ٢٠٦. على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه تطنجيه.

[٢] «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله *قبله* و معه و فيه» قيصرى، شرح فصوص ، ص ١٢٧.

[٣] «الصلاة إقامة ولايتي » المناقب (للعلوى) ص٦٩؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانية.

[٤] « ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ » احقاف، ٣.

[٥] « معرفتي بالنورانيّة معرفة الله عزّ و جلّ، و معرفة الله عزّ و جلّ معرفتي بالنورانيّة، و هو الدين الخالص» المناقب (للعلوى) ص٦٨؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانية.

٦٣- و اينست كه امام مي فرمايد كمال خودشناسي همان امام شناسي است و فقط در امام شناسي مي توان هويت ذاتي انسان را شناخت كه انسان چيست و براي چه آفريده شده است.

٦٤- كل توصيف علي از خودش كه كل عالم هستي را در برمي گيرد مصداق همان كلام اوست كه جهان را انسان كبير مي خواند و انسان را هم جهان صغير.[١]

٦٥- پس هر كسي كه حق وجود علي را در اين خطبه ها باور كرد نور علي در دلش متجلي شده و بار ولايتش در او نهاده مي شود بدينگونه انسانيتش آغاز مي گردد پس علوي شدن يعني انساني شدن. انسان الهي يا خداي انساني.

٦٦- علي در خطبه نورانيه پس از معرفي وجود الهي خويش به سلمان فارسي مي فرمايد كه هر كه اين حقايق را درنيابد و تصديق نكند و در آن ترديد نمايد و يا حتي حيران شود ايمانش مردود است و بلكه خصم ماست.[٢] پس بدين ترتيب تكليف همه مسلمانان و بخصوص شيعياني كه بدون درك و تصديق اين معارف خود را شيعه مي دانند روشن مي شود.

٦٧- اگر در خواننده يا شنونده اين خطبه ها ذره اي وجدان معنوي باشد محال است كه عاشق بر خداوند نشود كه به آدمي چنين مقامي بخشيده است. و اين عشق اساس لقاءالله است و اينست كه باور به علي بعنوان خليفه خدا و خالق و صاحب زمين و آسمانها تنها راه ايمان به خدا به عنوان ارحم الراحمين است. و هر نوع ايمان ديگري همانا ايمان به قهر و غضب خداست و اين ابتلاي به شيطان است. از اين منظر بهتر درمي يابيم كه چرا پذيرش ولايت علي، انسان را از عذاب دوزخ مصون مي دارد.

٦٨- در اين خطبه ها آشكارا مي بينيم كه علي خودش را خدا نمي خواند و همه كساني را كه او را خدا مي خوانند لعنت كرده است[٣] پس اين خطبه ها نمي تواند متعلق به غاليان و علي اللهيان باشد.

٦٩- در خطبه نورانيه مي فرمايد كه خداوند را جز ما كسي نمي شناسد در خطبه ديگري مي فرمايد خدا جز بواسطه ما شناخته و پرستيده نمي شود.[٤] در حقيقت خداوند كل خلقتش را به علي وانهاده و خودش فزوني يافته است يعني الله بواسطه علي، اكبر شده است. در حقيقت مطابق اين خطبه ها همه صفات متعلق به خدا در انديشه بشري در همه مذاهب تاريخ منسوب به علي است پس مي توان گفت به زبان ساده خداي مردم، همان علي است و ولي خداي علي برتر است يعني الله اكبر فقط مختص علي است و اين بيان ديگري از فتبارك الله احسن الخالقين است. يعني خداوند در خلق بهترين انسانها فزوني يافت يعني مبارك شد.

٧٠- حال بهتر مي فهميم كه چرا بي امام را صلوة نيست زيرا مؤمن بر امام صلوة مي كند همانطور كه خداوند هم بر امام صلوة مي كند و بدينگونه مؤمن در وجود علي با خدا روبرو مي شود يعني امام حجله ديدار مؤمن با خداست كه اين معنا در قرآن و احاديث معراج آشكار است.

٧١- در حديث معراج خداوند به محمد [ص] مي فرمايد كه «نسبت تو به من مثل نسبت من به علي است» يعني خداوند عاشق و مريد علي است پس هر كه عاشق بر علي باشد بر جاي خداي قرار دارد و از جايگاه الهي خويش خداوند را در علي ديدار مي كند.

١

دوائك فيك فلا تبصر	و دائك منك فلا تشعر
و أنت الكتاب المبين الذي	بأحرفه تظهر المضمر
أ تزعم أنك جرم صغير	و فيك انطوى العالم الاكبر

هاشمی خويی، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج٧، ص ٣٦.

٢ « يا سلمان، من آمن بما قلت و شرحت فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و رضي عنه، و من شك و ارتاب فهو ناصب، و إن ادعى ولايتي فهو كاذب» برسی، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص ٢٥٧؛ على نامه- هوشناسی قرآنی – (خطبه های نادره علی ع) با مقدمه استاد علی اكبر خانجانی ،خطبه نورانية.

٣ « كأني بالمنافقين يقولون نص عليّ على نفسه بالربانية، ألا فاشهدوا شهادة أسألكم بها عند الحاجة إليها، إن عليا نور مخلوق، و عبد مرزوق، و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنين» برسی حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص٢٦٧؛ على نامه- هوشناسی قرآنی – (خطبه های نادره علی ع) با مقدمه استاد علی اكبر خانجانی ،خطبه تطنجيه.

٤ « لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج٨، ص ٣٣٨.

۷۲- اينجانب در دوران كودكي از طريق مادربزرگم قلبم به عشق علي روشن شد كه در شب قدري در رؤيائي خداوند را در ضيافتش ديدار كردم و از دستش شرابي نوشيدم كه با آن شراب از دوره جاهليت خارج شدم تا در نوجواني از طريق دكتر شريعتي به عشقي عرفاني نسبت به علي رسيدم تا در حدود ۴۰ سالگي علي را ديدار كردم و مدتي بعد به ديدار با پروردگار نائل آمدم و اين سير از عشق علي تا به علي و از علي تا به خداي علي مي باشد. پس بنده بواسطه كل زندگانيم اين خطبه هاي علي را با تمام وجود تجربه و تصديق كرده ام و اين ايمان و عشق عرفاني از روي تعصب و نژادپرستي و آموزش و وراثت نيست.

۷۳- بنده در كودكي خداوند را بصورت چهل سالگي خويش در خواب رؤيت كردم كه از دستش شرابي نوشيدم كه جهل و خرافه و كفر و بخل و دنياپرستي و از جمله خواب را از من زدود پس براستي آن شراب ربوبيت حق بود. و اين تجربه بدين معناست كه هر كه عاشق بر علي باشد بصورت خداوند درمي آيد كه همان جمال اعلاي خدا در هر بشري است.

۷۴- به ياد مي آورم كه از فرداي شب قدري كه آن جام بلا (بلي) را نوشيدم خوابم زايل شد و شبها تا صبح نوري مرا تعقيب مي كرد و من در آن سن (پنج سالگي) از هراس به مرگ مي افتادم و از آن نور مي گريختم و مقاومت مي كردم و آنرا از خود مي راندم تا بالاخره تصميم گرفتم كه تسليمش شوم كه هر چه مي خواهد بشود مرگ يكبار و شيون يكبار. و بالاخره آن نور وارد بر سينه ام شد و آرام گرفتم و روشن شدم. و حال درك مي كنم كه آن نوري از نورانيت علي ع بود كه حدود سي و پنج سال بعد مرا به خدايش رساند.

۷۵- در طول تاريخ اسلام از آغاز تاكنون بسياري از علما و متكلمين و عرفا و فلاسفه بطور منقول و نامنقول از مضامين و مطالب اين خطبه هاي خليفة اللهي علي بهره برده اند و جز يكي دو نفر حق اين خطبه ها را يعني مقام الهي علي را اقرار و تصديق نكرده اند به بهانه تقيه و سرّ مگو!؟ و اين نوعي سوء استفاده از حقيقت است در جهت اثبات خود و دعوت مردم به خود و نه به ولايت علي.

۷۶- و عجبا كه عرفاي سني مذهب همچون مولوي و عطار، حق علي را بيشتر رعايت كرده اند تا شيعيان. و اينست كه دكتر شريعتي، اهل سنت را شيعه تر از شيعيان مي داند.

۷۷- نيمي از خطبه بيان كه مفصل ترين و كاملترين خطبه هاي علي است درباره معرفي الهي امامت خويش است و نيمي دگرش درباره علائم آخرالزمان و ظهور قيامت است كه بخش عمده اي از نيمه دوم اين خطبه تحقق يافته است و امروزه عين واقعيت بشري است. پس اگر جنبه بشري و زميني اين خطبه حق است حتماً جنبه آسماني آن هم بر حق است پس اين كلام حق از علي است و علي بر حق است و حق با علي است. زيرا پيشگوئيهاي بشري بسيار سخت تر از پيشگوئي آسماني و نجومي است چون انسان موجودي متغير و صاحب اراده و اختيار است. اينهم دليل منطقي و عقلاني در اثبات اين ادعا كه اين خطبه ها از علي است و عين حقيقت است و كسي كه چنين معرفت و بصيرتي درباره تاريخ آينده بشري دارد نمي تواند انساني گزافه گو و كذاب باشد. اين بدور از عقل و تجربه بشر است.

۷۸- بخشي از خطبه بيان در وصف انسان و جوامع آخرالزمان است كه عين روانشناسي و جامعه شناسي بشر امروز مي باشد كه براستي يك معجزه آشكار است. و تازه علي ع مي فرمايد كه راههاي آسمان را بهتر از زمين مي شناسد.[1]

۷۹- فقط در دين اسلام است كه معناي انسان كامل مطرح شده است و عرفاي اسلامي نخستين و بلكه تنها متفكرين در تاريخ بشرند كه انسان كامل را توصيف كرده اند و جمله آنها اين معنا را از خطبه هاي علي ع برگرفته و براساس آن كمال انسان را شرح و تعريف نموده اند خاصه خطبه بيان و نورانيه. و عجبا كه اكثرشان نامي از علي ع بعنوان نخستين انسان كامل و كاملترين انسانها نبرده و حتي از او بعنوان ايدئولوگ انسان كامل هم ذكري نكرده اند. و اين عين سرقت ادبي و فكري است كه كمترين جرم چنين عملي محسوب مي شود.

---

[1] «ءَ أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاوَاتِ فَإِنِّي أَعْرَفُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ» بحار الانوار، ج۳۹، ص ۱۰۸،

۸۰- حتي ملاصدرا در اسفار اربعه و سائر آثارش از مضامين اين خطبه هاي علي ع استفاده كرده است ولي در دستگاه فلسفي اش ادعا مي كند كه انسان بدون امام و به ياري فلسفه مي تواند به كمال برسد و اصلاً ايمان را جز از راه فلسفه ممكن نمي داند و اين آشكارا بر خلاف تعريف امامش علي ع از ايمان مي باشد در حاليكه ايشان خطبه نورانيه را مي شناخته است.

۸۱- در يك كلام بايد گفت كه خدائي جز خداي علي ع نيست و مابقي خدايان انديشه و باورهاي بشري در هر مذهب و مسلكي، خيال باطل و هواي نفس و بلكه اسم مستعار ابليس است. اين ادعا بايستي باور يقيني هر مؤمن شيعي باشد اگر علي را براستي بشناسد و دلش به اين معرفت امتحان شده باشد زيرا خدا را جز علي و عليين نمي شناسند و مابقي مؤمنان هم علي را مي شناسند بعنوان وجه الله و جنب الله و عين الله و يدالله و نور الله و خليفة الله و ولي الله و علي الله و كلمة الله! همانطور كه خود علي در اين خطبه ها خود را به اين صفات معرفي كرده است.

۸۲- «اي مردم! بپرسيد از من پيش از آنكه مرا نيابيد. منم آگاه كننده از اسرار كائنات، منم آشكار كننده نشانه هاي كتاب خدا، منم كشتي نجات، منم راز ناپيدا... منم پديد آورنده معجزات، منم سخن گوينده با مردگان، منم حلاّل مشكلات، منم نشانه خداوند، منم حقيقت اسرار، منم علي حيدر كرار، منم وارث دانش خداوند، منم ماه، منم زهره، منم مشتري، منم زحل... منم امّ الكتاب، منم تمامي انعام، منم صاحب اعراف... منم توبه شخص نادم، منم مخاطبين اصحاب كهف، منم روشنگر مريم، منم قرآني كه تلاوت مي شود، منم نعمت خدا... منم بلنداي كوه قاف، منم سوره واقعه و عاديات و قارعه و قلم، منم آشكار كننده بيان، منم صاحب اديان...»[1] از خطبه بيان.
اين مقام انسان كامل است كه علي بنايش نهاد و راه وصول به آن را هم عشق و ارادت و اطاعت از خود و امامان و عليين معرفي نمود. «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد همانطور كه سلمان شد» و نيز خودش را نوري مي داند كه در هر مكان و زماني بهر صورت و انساني كه بخواهد رخ مي نمايد و طالبان را هدايت مي كند در عرصه غيبت امام زمان. و لذا مي فرمايد غيبت ما، غايب بودن نيست و مرگ ما از ميان رفتن نيست.[2]

۸۳- با اينهمه خود را بنده و روزي خوار خداوند مي نامد. پس براستي خدائي جز خداي علي قابل پرستش نيست و اصلاً نيست كه قابل پرستش باشد مگر اينكه هواي نفس است و خودپرستي.

۸۴- اگر علي ع مي گويد كه «كسي كه قرآن را تلاوت مي كند مرا تلاوت مي كند»[3] بدين معناست كه در قرآن جز علي و امام يافت نمي شود. پس هر كه قرآن را به غير از اين درك و تفسير كند گوئي قرآن را نخوانده و هيچ نيافته است و از جمله كساني است كه دستش از قرآن كوتاه و بيگانه است. و اين همان كاري است كه در مجموعه آثارمان خاصه در رساله «مذهب اصالت عشق» رخ نموده است. و خداي را سپاس كه نابترين كلام علي ع، بالاخره به تصديق آثارمان آمد و آثارمان به مُهر علي رسيد. شهد الله انّه لا اله الا هو: خداوند شهادت داده كه جز او الهي نيست.[4]

---

[1] «لم يبق من عمري إلّا القليل فاسألوني قبل أن تفقدوني.أيّها الناس أنا المخبر عن الكائنات أنا مبين الآيات أنا سفينة النجاة أنا سرّ الخفيّات أنا صاحب البيّنات أنا مفيض الفرات أنا معرب التوراة أنا المؤلّف للشتات أنا مظهر المعجزات أنا مكلّم الأموات أنا مفرّج الكربات أنا محلّل المشكلات أنا مزيل الشبهات أنا ضيغم الغزوات أنا مزيل المهمّات أنا آية المختار أنا حقيقة الأسرار أنا الظاهر علي حيدر الكرّار أنا الوارث علم المختار أنا مبيد الكفّار أنا أبو الأئمّة الأطهار أنا قمر السرطان أنا شعر الزبرقان أنا أسد الشرةأنا سعد الزهرة أنا مشتري الكواكب أنا زحل الثواقب أنا عين الشرطين أنا عنق السبطين أنا حمل الإكليل أنا عطارد التعطيل أنا قوس العراك أنا فرقد السماك[1] أنا مريخ الفرقان أنا عيون الميزان أنا ذخيرة الشكور أنا مصحّح[1] الزبور أنا مؤوّل التأويل أنا مصحف الإنجيل أنا فصل الخطاب أنا أمّ الكتاب أنا منجد البررة أنا صاحب البقرة أنا مثقل الميزان أنا صفوة آل عمران أنا علم الأعلام و أنا جملة الأنعام أنا خامس أهل الكساء أنا تبيان النساء أنا صاحب الأعراف أنا مبيد الأسلاف أنا مدير الكرم أنا توبةالندم أنا الصاد و الميم أنا سرّ إبراهيم أنا محكم الرعد أنا سعادة الجد أنا علانية المعبود أنا مستنبط هود أنا نحلة الخليل أنا آية بني إسرائيل أنا مخاطب الكهف أنا محبوب الصحف أنا الطريق الأقوم أنا موضح مريم أنا السورة لمن تلاها أنا تذكرة آل طه أنا ولي الأصفياء أنا الظاهر مع الأنبياء أنا مكرّر الفرقان أنا آلاء الرحمن أنا محكم الطواسين أنا إمام آل ياسين أنا حاء الحواميم أنا قسم الم أنا سائق الزمر أنا آية القمر أنا راقب المرصاد أنا ترجمة صاد أنا صاحب الطور أنا باطن السرور أنا عتيد قاف أنا قارع الأحقاف أنا مرتّب الصافات أنا ساهم الذاريات أنا سورة الواقعة أنا العاديات و القارعة أنا نون و القلم أنا مصباح الظلم أنا مؤوّل القرآن أنا مبين البيان أنا صاحب الأديان» الزام الناصب،ج۲، ص ۱۴۹؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه بيان، نسخه۲.

[2] « يا سلمان إن ميّتنا إذا مات لم يمت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا إذا غاب لم يغب» برسى، حافظ رجب، مشارب انوار اليقين، ص۲۵۷؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه نورانية.

[3] « أنا السورة لمن تلاها»الزام الناصب، ج۲، ص ۱۵۰؛ على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه بيان.

[4] « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.

۸۵- همانطور كه خود علي در اين خطبه ها مي فرمايد اين سخن علي ع درباره خودش اصلاً ملاك باور و ناباوري به وجود خداست[1] يعني امتحان ايمان داعيان خداپرستي است كه آيا اصلاً كسي به وجود خدا باوري دارد يا بازي مي كند.

۸٦- باور به علي اي كه در اين خطبه ها معرفي شده ملاك باور به وجود خداست يعني علي اي كه بر جاي خدا نشسته است يعني علي بعنوان خليفه خدا! علي ع در اين خطبه ها هيچ ادعاي جديدي نكرده است بلكه معناي خلافت را بيان فرموده است. و اينست كه مي فرمايد من نشانه خدا بر زمين هستم و ظهور كلمة الله.[2]

۸۷- يعني كسي كه اين مقام خلافت اللهي علي را باور ندارد نمي تواند به وجود خدا باور داشته باشد. پس اين خطبه ها امتحان خداباوري است و هر كه آنرا تكذيب كند به وجود خدا باور ندارد. به همين دليل علي را حجة الله گويند يعني دليل وجود خداست.

۸۸- در قرآن مي خوانيم كه كافران مي گويند چرا خود خدا و يا فرشته اي نيامده است و رسولي فرستاده است به آنها بگو اگر هم بيايد بصورت بشري مي آيد.[3]

۸۹- اصلاً چرا نبوت يعني خبررساني از جانب خدا ختم شد؟ آيا اين دليل قهر و غضب خداست كه نبوت ختم شده است؟ خود قرآن مي گويد بعكس بلكه نعمت خدا بر بشر كامل شد. اين كمال نعمت چيست؟ ظهور خدا از بشر! ظهور كلمة الله! «و من كلمة الله هستم.»[4] خطبه بيان. و اين تجسد و حلول نيست تجلي است زيرا خداوند صاحب تجلي است. قرآن- حق آمد و انكارش كردند[5]! قرآن-

۹۰- در اين خطبه ها علي ع آشكارا دعوي خدائي كرده است بدون آنكه خود را خدا بخواند. در واقع به مردم مي گويد كه آنچه را كه شما به خدا نسبت مي دهيد منم و خدا برتر از باورهاي شما و وصف شما از اوست. پس بيائيد و از من درباره آنچه كه ادعا كرده ام سئوال كنيد تا خدا را به شما بشناسانم كه هست و راست مي گويد كه انسان را جانشين خودش ساخته است و آن جانشين منم. پس هر كه جانشيني او را درك و تصديق نكند خداي را باور نكرده است.

۹۱- اصلاً هيچ بشري در كل تاريخ نيامده كه چنين ادعائي نمايد و سپس بگويد كه از هر چه كه مي خواهيد در زمين و آسمانها از من سئوال كنيد. همين امر به تنهائي دال بر حقانيت ادعاهاي امام است.

۹۲- اگر براي عرفان اسلامي امّالكتابي باشد بي ترديد خطبه هاي بيان و نورانيه و تطنجيه است كه مضاميني از آنها در آثار همه عارفان بزرگ هويداست و جز اين نمي تواند منبعي داشته باشد. هر چند كه علي ع مي گويد خود امّ الكتاب كه اصل و اساس قرآن و همه كتابهاي آسماني است منم.[6]

۹۳- علي ع، خداي را از همه صفاتش منزه و تسبيح نموده است تا مردم او را براي مخلوقاتش نپرستند بلكه او را براي خودش بپرستند و اين يعني عشق. پس علي، راه پرستش عاشقانه خداست كه عاشق را بسوي ديدار با خدا مي كشاند.

۹٤- كلمة الله هي العليا: كلمه الله همان علي است. قرآن- ولي چرا در اينجا از ضمير مؤنث (هي) استفاده شده است. اين راز ديدار اولياء و عرفاي اسلامي با حضرت حق است كه در اوصاف عين مؤنث است. همانطور كه

---

[1] « فإذا عرفني بهذه الصفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام، و صار عارفا مستبصرا، و من قصر عن معرفة ذلك فهو شاكّ مرتاب » المناقب(للعلوى) ص۶۸.

[2] « أنا كلمة الله» المناقب للعلوى، ص۱۱۴؛ « أنا آية الجبّار» مشارق انوار اليقين، ص۲۴۸.

[3] « وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلاَّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً * قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً » اسراء، ۹۴-۹۵.

[4] « أنا كلمة الله» المناقب للعلوى، ص١١٤

[5] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ » بقره، ۸۹.

[6] « ... انا أمّ الكتاب، أنا فصل الخطاب، أنا سورة الحمد، أنا صاحب الصلاة في الحضر و السفر...» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱. على نامه، خطبه افتخار.

مولوي در وجود شمس كه از عليين دوران بود با پروردگارش در سيماي زني ديدار نمود همچون روزبهان و حافظ و ديگر عارفان واصل. كه البته همان جمال باطن علي يعني فاطمه اطهر است كه جمال فطرت الله است. همانطور كه مي فرمايد «ظاهر من، باطن مردمان است و باطن من، حق است» و در خطبه افتخار مي فرمايد «نام من در متون كهن «عاليا» است.»[۱] هي العليا.

۹۵- آنانكه اين خطبه ها را الحاد و ارتداد و زنديقي گري و جعلي و تهمت به امام مي دانند بهتر است در اصل معناي خلافت تجديد نظر كنند كه اصلاً خليفة الله في الارض يعني چه؟ آيا جانشين خدا يك تيتر و عنوان جعلي و اسمي و نمادين و تعارفي است؟ جانشين خدا به معناي سخنگوي خدا نيست زيرا سخنگويان خدا همانا انبياي او بودند كه دورشان بسر رسيد زيرا خودش آمد: حق آمد و باطل رفت[۲]! قرآن- باطل چيست؟ باطل همان ايده خدا در نزد بشر است كه هزاران سال با آن بازي كرده است كه اساس شرك مي باشد و خداوند اين ايده را هواي نفس ناميده و پيروانش را مريد شيطان خوانده است.[۳] قرآن- ايده خدا همان حربه اي است كه در دست ملايان مذاهب شرك برعليه انبياء و اولياي حق بكار رفته و خون بسياري از آنان را به اتهام الحاد ريخته است.

۹۶- بدان كه ايده خدا در هيچ مذهبي چون اسلام در اشد ابطال و ابليسيت خود فعال نبوده است زيرا حق در هيچ ديني چون اسلام آشكار نشده است كه مهد كمال آن خود علي ع است. و لذا اشد شقاوت بشري برعليه حق در اعراب پديد آمده است و لذا خداوند هم در كتابش اعراب را مظهر اشد كفر و نفاق خوانده است.[۴] كه در حكومت پنج ساله علي ع شاهد ظهور تماميت باطل و كفر و نفاق و شقاق و ستم اعراب برعليه علي مي باشيم كه براستي علي ماند و حوضش. و بزرگترين حربه اين مسلمانان ناب (!) برعليه علي ع كه حجت و خليفه خدا و مظهر حق بود همانا ايده خدا و كتاب بود و اين شعار كه: حكم فقط از آن خداست!! يعني از ايده خدا برعليه خدا استفاده كردند. از كلمه خدا برعليه خليفه خدا استفاده كردند. از قرآن كاغذي و پوستي برعليه قرآن زنده و ناطق استفاده كردند. در اين باب به كتاب «خداشناسي طبيعي» از اينجانب رجوع نمائيد.

۹۷- در سه جنگ جمل و صفين و نهروان، اين پيروان ايده خدا و خداي خيالي و نسيه و نابوده بود كه با خداي واقعي جنگيد كه اين جنگ در كربلا به تمام و كمالش عيان شد و در آخرالزمان بوقت ظهور جهاني علي ع (مهدي) تبديل به جنگي كاملاً جهاني خواهد شد كه خداي واقعي بر خداي جعلي پيروز مي گردد.

۹۸- ايده خدا و خداي ايده آل نفس بشري كه مخلوق كفر و شقاوت بشر است در كل تاريخ برعليه انبياي الهي مشغول نبرد بوده است. اين ايده كه لطيف ترين القاء و آموزه ابليس در بشر برعليه دين خداست حتي از كل دين و شريعت الهي برعليه خدا و رسولان و اولياياش بهره مي گيرد و لذا طبق روايات شقي ترين دشمنان امام زمان در ظهورش علماي رسمي اسلام و شيعه هستند خاصه از سادات. كه نخستين گروهي هستند كه بدست امام هلاك مي شوند.[۵] يعني پيروان خداي عدم بدست خداي وجود، معدوم مي شوند.

۹۹- و بيهوده نيست كه همه نشانه هاي ظهور امام زمان در خطبه هاي امام و سائر روايات شيعي، مترادف با قيامت است و لذا با به قتل رسيدن امام زمان قيامت كبرا هم برپا مي شود چرا كه جهان هستي از وجود خدا تهي مي شود و بقية الله (بقاي خدا) از جهان مي رود پس جهان هم از ميان برداشته مي شود و اين قانون وجود است كه عالم وجود بدون صاحبش امكان بقا ندارد چرا كه علي ع خود را صاحب زمين و آسمانها مي نامد[۶] (يعني امام را).

۱۰۰- ممكن است سئوال شود كه اگر امام، چشم و گوش و دست و روي خداست پس چرا خدا نيست و هر كه او را خدا بخواند مورد لعنت خود او قرار گرفته است. آيا اين يك تعارف نيست!؟ هزار نكته باريكتر زمو اينجاست. و اتفاقاً تمام عظمت و كبريائي و عشق و كرامت خدا در همين نكته است كه مخلوقي به مقام خدائي رسيده است ولي هنوز مخلوق است و بشر است. اگر علي خود خدا باشد هم از حق و ارزش و عظمت وجود علي بعنوان يك بشر كاسته

---

[۱] « أنا اسمي في الصحف عاليا، و في التوراة بريا، و عند العرب عليا، و إن لي أسماء في القرآن عرفها من عرفها» مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۹.

[۲] « وَ قُلْ جاءَ الْحَقُ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً » اسراء، ۸۱.

[۳] « إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳.

[۴] «الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ » توبه، ۹۷.

[۵] و «عن يحيى الحلبي، عن المفضل بن عمر، قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول لو قام قائمنا بدأ بكذابي الشيعة فقتلهم»محمد بن عمر كشى، رجال الكشى،ص ۲۹۹؛ «لو ان بنى فاطمه عرفوه حرصوا على ان يقتلوه بضعة بضعة» النعمانى، الغيبة، ص ۲۸۸.

[۶] على نامه خطبه افتخار.

شده و بلكه اين حق بكلي انكار و نابود شده است و مقام انسان باطل گشته است و هم معناي ارحم الراحميني خدا بكلي منهدم شده و عشق و كرم و رحمت مطلقه اش بي معنا و پوچ گرديده است.

۱۰۱- اگر علي و امامان، خدا باشند پس فرق انسانها با يكديگر در چيست و ميزان و فرقان و اخلاق و جهاد و فضايل بشري بكلي پوچ است و علي و عمروعاص فرقي ندارند. و اتفاقاً در طول تاريخ كافران يا انبياء و اولياء را بكلي انكار كردند و آنگاه كه نتوانستند خدا و پسر خدايشان ناميدند كه در هر دو حال انسان و قدر انسان را كه قدر كل عالم هستي است انكار كرده اند يعني حق خلقت خدا را انكار كرده و نهايتاً خود خدا را انكار نموده اند.

۱۰۲- اگر علي يا امامان و اولياي كامل حق، خدا باشند پس بايستي همه انسانها خدا را ببينند به كبريائي. در حاليكه فقط مؤمنان عارف و مخلص هستند كه از وجود امامان، خداي را ديدار مي كنند به جهاد و تقوا و اطاعت و ايثار و عرفان. همانطور كه سلمان در علي ديدار مي كرد و مولوي در شمس و... . «چون مؤمني به ديدار مؤمني رود خداي ديدار مي شود.»[1] رسول اكرم. پس بدان كه مؤمن كسي است كه ولايت علي را در جان خود برپا كرده باشد بقول خود علي ع. يعني به نور عشق علي مي توان خداي را ديدار نمود. زيرا علي، عرش خداست پس كسي كه او را تصديق مي كند و اطاعت مي نمايد لايق ديدار خدا از اين عرش است.

۱۰۳- پس اگر كسي باور كند كه امام، آئينه ديدار خداست همو مؤمن به خداست و ديدارش مي كند چون مي خواهد كه ديدار كند زيرا به وجود خدا ايمان دارد. اينست كه ايمان به مقام الهي علي و امامان عين ايمان به وجود خداست و اينست كه علي ع پذيرش ولايت علي را به توصيفي كه خود حضرت از خود نموده، ملاك ايمان قرار داده است.

۱۰۴- امكان ندارد كسي به وجود خدا ايمان داشته باشد و مشتاق و عاشق ديدارش نباشد و كسي را كه حامل نشانه هاي الهي است خالصانه اطاعت و پرستش نكند تا به لقاي او برسد. «خداوند شهادت داده كه جز او پرستيدني نيست.»[2] قرآن- زيرا هوش و جان و روح عامه بشري قدرت درك و حس خداي را ندارد كه بخواهد بپرستد. به همين دليل عامه مردمان اگر كمترين كرامت و محبتي از ديگري دريافت كنند او را مي پرستند بسيار شديدتر از خداي ذهني خود در نمازها.

۱۰۵- محال است كه آدمي چيزي را كه كمترين درك و احساس و تصوري از آن ندارد بتواند عاشق شود. و فقط عاشقان اولياي الهي خداي را عاشقترند. «اگر كسي، ديگري را عاشق باشد اگر راست بگويد خداي را بسيار شديدتر عاشق است.»[3] قرآن-

۱۰۶- «اگر غير خداي را چون خداي عاشق باشند و بپرستند خداوند خودش بر آنان فرمان مي راند.»[4] قرآن- و اين بيان عشق علي و امامان است در شيعيان و راز هدايت الي الله است تا لقاءالله.

۱۰۷- پس امام، خدا نيست بلكه كوه قافي است كه خورشيد حق از آن طلوع مي كند و اينست كه علي در خطبه بيان، خود را كوه قاف ناميده است[5].

۱۰۸- پس اگر امام (علي) را خدا بداني سه ظلم و معصيت و كفر عظيم مرتكب شده اي: اول اينكه رحمت مطلقه خدا در حق بشر را انكار كرده اي. دوم اينكه مقام و عظمت و تلاش و جهادهاي بشري امام را كه او را به مقام خلافت رسانيده انكار كرده اي. و سوم اينكه خودت را از حق الهي خود محروم و ساقط ساخته اي و از رشد انداخته اي.

۱۰۹- «آيا مي دانيد چرا اينهمه مردمان آمدند و كافر شدند؟ زيرا گفتند آيا بشري ما را هدايت مي كند!»[1] قرآن- «اقتدا كنيد به هدايت كسي كه خدايش هدايت نموده است.»[2] قرآن-

---

[1] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَنْتَ ضَيْفِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ قِرَاكَ وَ قَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ» كلينى، الكافى،ج ۲، ص۱۷۶، دار الكتب الاسلامية، تهران، ۱۳۶۵. و«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا فَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى أَشَدِّهِمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ...» كلينى، الكافى،ج ۲، ص۱۷۹، همان.

[2] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.

[3] « يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَميعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعَذابِ » بقره، ۱۶۵.

[4] «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ » زمر، ۳.

[5] «أنا عتيد قاف أنا واضع الأحقاف...» الزام الناصب، ج۲، ص۷۹.

۱۱۰- این بدان که تا ابد انسان، انسان خواهد ماند و خدا هم خدا. و هر چیزي تا ابد خود همان چیز خواهد ماند منتهي در نزد انسان تدریجاً حق وجودش آشکارتر مي شود تا معلوم شود که هیچ چیزي به بازي و بیهودگي آفریده نشده است و خداوند حتي ذره اي را قرباني حضور و ظهورش نمي کند زیرا او ارحم الراحمین است. او از هستي خود به عالم و آدمیان هستي بخشیده است بدون آنکه از خودش کاسته شود و بلکه در این آفرینش بر خود خدا هم افزوده شده است به مصداق آیات مکرر قرآن: فتبارك الله... .[۳]

۱۱۱- عالم هستي اضافه بر خدا نیست بلکه مظهر الله اکبر است و کاشف و باني این کبریائي او کسي جز امامان نیستند و خلفاي آنان.

۱۱۲- بدان که امامان معصوم خلفاي خدایند و علیین هم خلفاي امامانند در درجات تجلي. یعني شیعیان خالص همان علیین دورانهایند در عرصه غیبت امام زمان. «بدانید که غیبت ما غایب بودن ما نیست...»[۴] علي ع-

۱۱۳- براستي که جمله به جمله و بلکه کلمه به کلمه خطبه بیان و نورانیه نیازمند تأویل و تبیین و تعین و تأخیر است «آنچه که از ما در ازل آشکار شده است و آنچه که در آخرالزمان آشکار مي شود...»[۵] علي ع-

۱۱٤- خداوند عالم و آدمیان را آفرید و کل جهان هستي را تحویل انسان نمود و این انسان کسي جز امام نیست. این تحویلي در آفرینش جدید نیز هست و این همان علم بداء مي باشد که امام صادق این علم را از اسرار وجود امامان مي داند که هر کس آنرا تصدیق نکند حق امام را درنیافته است و این به معناي حق آفرینش در نزد امام است. «من آفریدم و روزي دادم...»[۶] علي ع-

۱۱۵- «هنگامي که نه این آسمان و نه این زمین بود من بودم و عالم اول را تدبیر مي کردم...»[۷] خطبه تطنجیه- قبل از زمین و آسمانها فقط خدا بود. پس خداوند حتي ازلیت خود را هم به انسان بخشیده است یعني ذاتش را. «من ازلیت و ابدیت هستم.»[۸] از همین خطبه.

۱۱٦- پس مپندار که علي (امام) فقط مظهر کلیه صفات خداست زیرا هر صفتي از او مظهري از ذات اوست و صفات و ذاتش جداي از هم نیست. ولي خداوند پرستش صفاتش را نمي پسندد و آنرا شرك و ستم مي نامد. همانطور که کسي نمي خواهد بخاطر ثروت و زیبائي و هنرش محبوب باشد بلکه بخاطر خود خودش محبوب باشد یعني بخاطر وجود محض و ذاتش.

۱۱۷- خداوند جهان و جهانیان یعني عالم صفات را آفرید تا ذاتش را خاطرنشان نماید و آنکه ذاتش را دریافت او را در صفاتش دیدار مي کند بشرط آنکه جهان صفات را با نیت و منظر ذاتش بنگرد و این در رسالت امامان است که چنین نیت و نگاهي را به مردم اعطا کنند تا خداوند از چشم مخلوقاتش قابل دیدار باشد. و اینست که مي فرماید «آنکه در کوه طور بر موسي تجلي کرد من آشکار کننده اش بودم من صاحب موسي هستم.»[۹] خطبه تطنجیه- یعني خداوند جز بواسطه علي، دیدار نمي شود.

---

[۱] «ذلِكَ بِأَنَّهُ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» تغابن، ۶.

[۲] «أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْعالَمِينَ » انعام، ۹۰.

[۳] « فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ » مومنون، ۱۴؛ غافر۶۴؛ «تَبارَكَ الَّذي .....» فرقان، ۱، ۱۰، ۶۱، زخرف، ۸۵و...

[٤] «إن میّتنا إذا مات لم یمت، و مقتولنا لم یقتل، و غائبنا إذا غاب لم یغب» برسی، حافظ رجب، مشارق انوار الیقین، ص۲۵۷؛ سید هاشم بحرانی، حلیة الابرار، ج۲، ص۱۷؛ علی نامه- هوشناسی قرآنی – (خطبه های نادره امام علی ع) ،خطبه نورانیه .

[۵] «و لو کشف لکم ما کان منّي في القدیم الأول، و ما یکون منّي في الآخرة، لرأیتم عجائب مستعظمات، و أمورا مستعجبات، و صنائع و إحاطات» مشارق انوار الیقین، ص۲۶۴.

[٦] « أنا أخلق و أرزق و احیي و امیت تبارك الله و تقدّست أسماؤه» الزام الناصب، ج۲، ص ۲۰۲.

[۷] «أنا مدبر العالم الأول حین لا سماؤکم هذه و لا غبراؤکم» مشارق انوار الیقین، ص۲۶۵.

[۸] «أنا الأوّل، أنا الآخر، أنا الظاهر، أنا الباطل، أنا مع الکور قبل الکور، أنا مع الدور قبل الدور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الأزلیة الأولیة» همان.

[۹] «أنا ذلك النور الظاهر، أنا ذلك البرهان الباهر، و إنما کشف لموسی شقص من شقص الذر من المثقال، و کل ذلك بعلم من الله ذي الجلال» همان، ص۲۶۶؛ «أنا صاحب موسی» همان، ص۲۶۱.

۱۱۸- به ياد مي آورم كه دو ديدارم از جمال اعلاي خداوند هر دو بواسطه علي ع و محمد ص بود. در يك ديدارم نخست امام را ديدم و امام مرا متوجه كوهي كرد كه مقابل رويم بود و بر اين كوه بود كه آن جمال اعلاء را ديدار كردم. و ديدار ديگرم بواسطه محمد مصطفي بود كه در كنارم نشسته بود و در مقابل رويم چون خورشيدي منفجر شد و تحت الشعاع اين نور بود كه در آسمان قبله جمال اعلاي ديگري از خداوند را ديدم. و بدان كه محمد و علي نور واحدند و هر دو داراي مقام امامت و خلافت مي باشند. پس در حضور خداوند شهادت مي دهم كه همه ادعاهاي علي ع در خطبه نورانيه و بيان و تطنجيه و شهاب برحق است و كلام خود امام است.

۱۱۹- شهادت مي دهم كه خداوند خالق جز به ياري و نور امام نه شناخته مي شود نه پرستيده مي شود و نه ديدار مي گردد. يعني بي امام بي خدا است و اگر دعوي خداپرستي كند مشرك است و تحت القاي شيطان مي باشد و هواي نفس خود را مي پرستد.

۱۲۰- كسي كه مقام خلافت اللهي آدمي را باور داشته باشد كل خطبه هاي امام را بعنوان خليفه خدا باور دارد. و كسي كه معناي خليفه را در امام و انسان كامل باور ندارد اصلاً انسان ديني و قرآني و حضرت آدم را باور ندارد پس مغز و مقصود دين و قرآن و جهان را باور ندارد پس كافر است بخود و خدا و جهان و قرآن.

۱۲۱- كسي كه مقام خلافت اللهي امام را بعنوان انسان كامل و وارث آدم قبول ندارد پيرو ابليس است كه اين مقام را در آدم انكار كرد. زيرا امام ظهور آدم ازلي و بهشتي در عالم ارض است كه مظهر روح و كل اسماء الله و علم خدا بود و مسجود ملائك! پس امام، آدم آخرالزمان است همانطور كه حضرت آدم، امام اولين است و لذا امامان را وارث آدم گويند. پس ظهور امام و خليفه خدا امري غريب و بدعتي در كار خلقت و قرآن كريم و دين نيست بلكه اصلاً مقصود خلقت و دين است و اگر چنين پديده اي رخ نمي داد عالم هستي به مقصود نمي رسيد و جهان بيهوده مي ماند. زيرا هدف از خلقت جهان هستي، پيدايش انسان كامل و خدايگونه است كه خداوند وي را جانشين خود مي سازد و بر خودش ارجح مي دارد و محبوب خود مي نمايد.

۱۲۲- خطبه هاي مذكور چيزي جز تعريف و تفصيل محتواي انسان كامل و خليفه خدا در سائر سخنان علي ع نيست كه در نهج البلاغه و غررالحكم و اصول كافي مورد قبول علماي رسمي شيعه است و همان شرح محتواي حقيقت انسان كبير و جهان صغير است كه ظهور حقيقت محمديه مي باشد. همه سخنان علي ع مكمل و متمم يكديگرند. كلام علي ع قابل تحريف و جعل نيست.

۱۲۳- بر فرض هم كه خطبه افتخار و بيان و امثالهم جعلي باشد جاعل آن هم بايستي يك فيلسوف كامل و عارف واصل و نابغه اي منحصر بفرد باشد كه قبل و بعدش كسي مثل او نيامده است. و تازه چنين جاعلي چرا بايد چنين مقامي از انسان را به فرد ديگري بنام علي ع نسبت دهد و چرا بخودش نسبت نداده است چون كسي كه مي تواند چنين ادعاهائي را ابداع كند بي ترديد نابغه اي بي همتاست.

۱۲۴- هر انسان عاقل و مؤمني كه كمترين ايمان و باوري به حق امامان دارد با مطالعه اين خطبه ها، سجده مي كند و ايمانش به كمال مي رسد و فقط در حيرت مي ماند كه چرا اين سخنان در طي قرون پنهان داشته شده است. و شايد مصداق اين كلام خدا در قرآن باشد كه «قيامت آشكار شد و براي مدتي معين آنرا پنهان داشتم.»[1] و اينك مدت آن تقيه بسر رسيده است.

۱۲۵- علي ع در بخش هائي از كلامش خود را خالق جهان مي نامد در بخشهاي ديگري خود را صاحب و فرمانرواي جهان و جهانيان مي خواند و در بخش ديگري خود را خود جهان معرفي مي كند: «من خود زمين و آسمان و روز و شب هستم.»[2] خطبه افتخار- و اين بيان آشكار وحدت وجود است يعني يگانگي خالق و مخلوق و يگانگي واجد و وجود و موجود و يگانگي شاهد و مشهود و شهيد، و يگانگي فاعل و فعل و مفعول. «من توبه نادمانم، من سخن سخنگويانم، من سرور دل مؤمنانم...»[3].

---

[1] «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى » طه، ۱۵.

[2] « أنا السماء الخضر، أنا صاحب الدنيا الغبراء» البرسی، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱؛ علی نامه، خطبه افتخار.

[3] « أنا توبة الندم .... أنا باطن السرور .....أنا مبين البيان» الزام الناصب، ج۲، ص۱۵۰؛ علی نامه، خطبه بيان ، نسخه ۲.

۱۲۶- در خطبه اي خود را پديد آورنده دوزخ مي نامد.[۱] در جاي ديگري خود را صاحب و تقسيم كننده دوزخ مي نامد[۲] و در خطبه ديگري خود را آتش دوزخ مي خواند[۳]. يعني هم خالق و رب است هم مربوب است و هم ربوبيت.

۱۲۷- علي ع يك وحدت وجودي موجود و محقق است در حاليكه سائر عرفا اين حقيقت را درك كرده و فقط باور دارند و برتر از آن اين يگانگي را در جهان ديده اند. ولي علي خودش مظهر اين ادعا و حقيقت است. اين فاصله از دانستن است تا ديدن و تا شدن و بودن. از خدا گفتن تا خدا ديدن و خدائي بودن است.

۱۲۸- علي ع يك انسان جهاني به معناي حقيقي كلمه است انساني كه حامل كل بشريت و كائنات از ازل تا ابد است.

۱۲۹- علي از وجود خودش انسان كامل و كمال انسان را معرفي كرده است. پس علي باوري، چيزي جز باور به كمال خويشتن نيست و ايمان به خويشتن جهاني– الهي خود. و اين آغاز ايمان حقيقي و حركت به سوي انسانيت است. پس شيعه علي بودن يعني حركت بسوي علي وار شدن! حركت به سوي كمال انساني خود!

۱۳۰- پس مكتب علي ع تنها مكتب جهاني انسان و انسان جهاني است و اين كاملترين مكتب كمال است. اينست كه علي را ميزان انسان ناميده است رسول اكرم ص.

۱۳۱- همه عرفانها و مكاتب وحدت وجود يهودي و عيسوي و بودائي و لائوتزوئي مكاتب نيمه كاره و ناقص هستند زيرا فقط حامل يك قوس از خلق تا به حق مي باشند و در اينجا كار تمام مي شود و مقصود فقط كمال و سعادت فرد سالك است. ولي فقط در اسلام و عرفان علوي است كه قوس بازگشت از حق بسوي خلق هم وجود دارد و يك انسان بحق رسيده تازه صاحب رسالت براي مردمان مي شود و اينست وحدت وجود كامل. زيرا خداوند عالم و آدميان را از نفس واحده آفريد و خود او و آن واحد است پس امر رستگاري و سعادت امري فردي نمي تواند بود. پس فقط عرفان علوي عرفان اجتماعي و جهاني است كه خود علي ع اسوه مطلق اين ادعاست و اينست معناي عشق علي و عشق عرفاني و عرفان عشق كه خاص اسلام و علي ع است.

۱۳۲- علي ع خطاب به عمار مي فرمايد «همه موجودات عالم به اسم من وجود يافتند و همه پيامبران به اسم من دعا كردند من لوح و قلم هستم من عرش و كرسي و آسمانهاي هفتگانه و اسماء حسني هستم من كلمه الله هستم.»[۴] جامع الاسرار- يعني جهان براي انسان آفريده شده است و علي نخستين انسان كامل است كه بيواسطه وحي بيروني به اين كمال رسيده است بقدرت جهاد و تقوا و علم و عرفان و عدالتش و عشقش به حقيقت.

۱۳۳- و اينست كه باز علي ع مي فرمايد من «كن» هستم. يعني آن قدرت اراده به آفرينش كه فرمود كن (بشو) سپس شد (فيكون). پس اين مقام براي هر انساني واجب است و بلكه واجب وجودي است براي حفظ انسانيت! و هر كه در سمت اين مقام حركت نكند بوئي از انسانيت نبرده و بقول خداوند، حيوان است و بلكه پست تر از حيوانات است.

۱۳۴- پس عشق علي، ولايت علي و شيعه علي يعني عشق رسيدن به كمال انسانيت كه مقصود خدا از خلقت است و نه عشق به شفاعت او جهت استمرار حيات حيواني. كل آفت و مرض و بدبختي شيعيان و فساد علي اللهي ها از اينجاست.

۱۳۵- علي صراط المستقيم رسيدن به خداست كه حق انسان است. و عشق علي درب ورود به اين صراط است. «من صراط هستم.»[۵] علي ع.

[۱] « أنا حميت جهنّم و سمّيتها جحيم و سجيل و جعلتها طبقات فمنها السعير و الثبور أعددتها للمنافقين و اخرى عميوس أعددتها للظالمين أنا أودعت ذلك كلّه وادي برهوت» الزام الناصب،ج۲، ص ۲۰۴.

[۲] « صرت أنا صاحب النار» المناقب للعلوى، ص۷۲؛ « أنا قاسم الجنّة و النار» الزام الناصب، ج۲، ص ۲۰۰.

[۳] « أنا النار، و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم...» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱.

[۴] « ما رواه عمّار عن أمير المؤمنين عليه السّلام في كتاب الواحدة، أنه قال: «يا عمّار باسمي تكوّنت الكائنات و الأشياء، و باسمي دعا سائر الأنبياء، و أنا اللوح، و أنا القلم، و أنا العرش، و أنا الكرسي، و أنا السّماوات السبع، و أنا الأسماء الحسنى، و الكلمات العليا» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۳.

[۵] «أنا الصراط المستقيم» المناقب للعلوى، ص۷۲.

۱۳۶- همه ادعاهاي علي در قرآن موجود است همانطور كه خداوند در كتابش مي فرمايد كه زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست را مسخر انسان نموده است. و علي هم به عنوان انسان مي گويد كه كل جهان و جهانيان تسليم اراده من است.

۱۳۷- در حقيقت علي ع نخستين انساني است كه دعوي آدميت و خلافت كرده است آنهم نه به اسم بلكه به رسم و محتوا و صفات و حقايق نهفته در اين مقام آدميت كه مسجود ملائك شد در عالم ارض و در آخرالزمان. يعني علي ع، آدم آخرالزمان است و لذا همه امامان ما وارث آدم ناميده شده اند و بشريت را دعوت به اين مقام نموده اند يعني دعوت به آدم شدن! و اينست اصل و خلاصه اسلام و تشيع! و لذا اسلام تنها دين جهاني بشر و دين واحد كل بشريت است كه بصورت آدمي كه صورت خداست آفريده شده اند. براي همين هم اسلام دين آخرالزمان است.

۱۳۸- هزاران پيامبر آمدند تا اخلاق و آداب آدم شدن را به بشر بياموزند و بالاخره يك نفر بنام علي ع آدم شد و همو مسئول آدم كردن سائر مردم گرديد. و اين يعني امام و امامت. علي امام آدميت است يعني الگوي آدميت است و خود هم آدم است.

۱۳۹- پس علي ع، آدم است نه خدا! رسد آدمي بجائي كه بجز خدا نبيند درست مثل علي ع كه در هر چيزي خدا مي ديد زيرا خداوند مي فرمايد كه «خدا هر چيزي را در برگرفته است.»[۱] پس اگر چشم آدميت باز باشد هر چيزي قبل از چيزي بودنش، خداست. «من در هر چيزي اول خدا و سپس آن چيز را مي بينم.»[۲] علي ع.

۱۴۰- رسول خدا در روايتي مي فرمايد «علي را جز من و خدا نمي شناسد و مرا هم جز علي و خدا نمي شناسد و خدا را هم جز من و علي نمي شناسد»[۳] ولي ديگر مردمان، خدا را بواسطه محمد و علي مي شناسند و محمد و علي را بواسطه عليين دورانها مي شناسند كه محل تجلي محمد و علي هستند.

۱۴۱- در كلام علي ع در خطبه نورانيه، عارف هم بوضوح توصيف شده است: كسي كه ولايت علي ع را با اوصافي كه او از خودش نموده به نورانيتش درك و تصديق كرده و در دل خويش برپا نموده است. اين همان مؤمني است كه خداوند دلش را به ايمان امتحان كرده است[۴] كه آن ايمان به علي بعنوان خليفه و انسان كامل و حامل همه صفات و كبريائي خداست. و اين آغاز شيعه شدن و علوي گشتن و مؤمن بودن است يعني آغاز آدميت و حركت به سوي علي وار شدن!

۱۴۲- تعريف دين خالص در خطبه نورانيه نيز همين درك و تصديق و برپائي ولايت علي ع است.[۵]

۱۴۳- تعريف اقامه صلوة در خطبه نورانيه نيز همين برپائي ولايت او در دل و جان است.[۶]

۱۴۴- خشوع در نماز كه اساس اقامه صلوة است كه بدون آن نمازي برپا نمي شود نيز خشوع در قبال عظمت و كبريائي وجود علي است بعنوان وجه الله و جنب الله و عين الله و يد الله و نور الله و كلمة الله. «بواسطه نماز و صبر ياري جوئيد و اين كاري كبير است و جز بر خاشعين محال است[۷]. مسئله اينست كه ديدار خداي را منكرند.[۸]» قرآن- انكار ولايت و كبريائي علي و تصديق او بعنوان وجه الله (روي خدا) عين انكار لقاءالله است. و كسي كه مشتاق ديدار خدا باشد مي تواند اصلاً علي را درك و تصديق كند و نورش را قلباً بپذيرد و خاشع شود و از مصلّين شود.

---

۱ «أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

۲ «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و معه و فيه» قيصرى، شرح فصوص، ص ۱۲۷.

۳ «لا يعرف الله حقّ معرفته إلّا أنا و عليّ، و لا يعرفني حقّ معرفتي إلّا الله و عليّ، و لا يعرف عليّا حقّ معرفته إلّا الله و أنا» شهيد اول، محمد بن مكى، الدرة الباهرة،ص۱۶.

٤ «و إذا عرفني بذلك فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۵.

۵ «يا سلمان، من آمن بما قلت و شرحت فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و رضي عنه، و من شك و ارتاب فهو ناصب، و إن ادعى ولايتي فهو كاذب » همان، ص ۲۵۷.
.۲۵۷

٦ «الصلاة إقامة ولايتي » المناقب للعلوى، ص۶۹.

۷ «وَ اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخاشِعينَ » بقره، ۴۵.

۸ «أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ٥٤.

۱٤۵- «اي سلمان من مي توانم در هر کسي که بخواهم درآيم پس هر که آنها را ببيند مرا ديده است... ما نور خدائيم.»[۱] خطبه نورانيه- آنها همان مهدي ها و عليين دوران غيبت امام زمان هستند. «غايب ما غايب نيست.»[۲] همان خطبه.

۱٤٦- «رسول خدا در قرآن کريم همان رئوف و رحيم است و ما علي العظيم هستيم.»[۳] همان خطبه. همانطور که علي الکبير و علي الحکيم و علي الحليم و علي العليم و... قابل توجه است که اينجانب سالها پيش از دسترسي به اين خطبه هاي ناياب بواسطه نور علم و معرفت علي در قرآن کريم به اين حقيقت دست يافتم که اساس همه حقايق در سوره توحيد حاصل آمده بود که: قل هو الله! بگو که خدا اوست نه من! به همين دليل علي هم نمي گويد که خدايم بلکه مي گويد: اوست خدا! در اين نکته بغايت ظريف و دقيق هر چه تأمل نمايي کم است.

۱٤۷- و بدان که کساني که علي را خدا مي دانند انکارشان بمراتب شديدتر از کساني است که علي را اصلاً منکرند در ولايت حقش! زيرا کسي که علي را خدا مي داند از او در دينش اطاعت نمي کند و به بولهوسي خود مي رود. پيروان علي اللهي بهترين حجت بر حقانيت اين ادعايند و بسياري از فرقه هاي درويشي که آنها هم بر اين باورند. و عموماً مظهر اشد تباهي مي باشند زيرا از دين خدا خارج شده اند.

۱٤۸- به همين دليل قاتلان ائمه ع همواره پيروان منافق بوده اند و نه منکران کافر. و مي دانيم که بني عباس اساساً تحت عنوان دفاع از حق علي و انتقام خون حسين به قدرت رسيدند و همه امامان را کشتند در حاليکه به ظاهر حقشان را تصديق مي کردند. در رأس همه اين پيروان منافق که امامان را خود خدا مي دانستند که شغلشان فقط شفاعت است ابن ملجم قرار دارد که بيش از ربع قرن مريد علي و رکابدارش بود.

۱٤۹- کسي که علي را خدا مي داند نمي تواند به او بخل نورزد و به خدا هم تهمت ستم و تبعيض نزند که چرا فقط علي را بر جاي خود نشانده است.

۱۵۰- امام انساني است که بار خدا را مي کشد و نيز بار خلق را توأمان. در قوس صعودش به سوي خدا بتدريج بار خدائي را بدوش مي گيرد که همان امانت معروف است که زمين و آسمانها از حملش سر باز زدند و در راه رجعتش از خدا به سوي خلق هم بتدريج بار خلق را برمي دارد و لذا خليفه خدا، خليفه مردم هم هست و لذا در قيامت کبرا به نمايندگي از خلق خدا با خدا سخن مي کند.

۱۵۱- آن انديشه اي که علي ع را مادرزاد امام و خليفه خدا مي داند همان مذهب علي اللهي است خواه ناخواه. اين قاعده شامل سائر امامان و اولياي الهي هم مي شود.

۱۵۲- امام حسن ع و حسين ع که هر دو در آن واحد امام بودند از يکسو و مسئله اسماعيل فرزند بزرگ امام صادق که داراي نص امامت بود و در حيات پدرش هم امام خوانده و معرفي مي شد ولي امام موسي کاظم بر جايش نشست، حجت ديگري بر ادعاي ماست که امامت امري مادرزادي و جبري و ذاتي نيست.

۱۵۳- اين بزرگترين تهمت ناحق مشرکين به خداست که در قرآن مذکور است که «مشرکين مي گويند اگر خدا مي خواست ما هم هدايت مي شديم.»[٤] و بدان که هدايت شده الهي همان امام و مهدي است که نور هدايت مردم است. «اقتدا کنيد به کسي که خدايش هدايت نموده است.»[۵] قرآن-

۱۵٤- بدان که خداوند مي خواهد که همه مخلوقاتش بسويش هدايت شوند ولي اختيار کفر و انکار را هم به انسان داده است. او هدايت با شوق و عشق و اختيار را دوست مي دارد. ولي نور هدايت را در همه مخلوقاتش نهاده

---

[۱] «أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷.

[۲] «غائبنا إذا غاب لم يغب» همان.

[۳] «محمد الرءوف الرحيم، و أنا العلي العظيم» همان.

[٤] «سَيَقُولُ الَّذينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ » انعام، ۱۴۸.

[۵] «أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْعالَمينَ » انعام، ۹۰.

است. «خداوند همه چيز را آفريد و هدايتشان را در آنها نهاد.»[1] قرآن- پس هر كه از فطرتش پيروي كند هدايت را اختيار مي كند و لذا اهل ضلالت به نبرد با فطرت خود مي پردازند و لذا مي فرمايد «هر كه هدايت شد بسوي خود رهنمون گرديد و هر كه گمراه شد بر عليه خودش رفت و گم شد.»[2] قرآن- و لذا انسان كافر، موجودي ضد خويش است و چنان زندگي مي كند كه گوئي با خود عداوت دارد.

۱۵۵- در كتاب «جامع الاسرار» به نقل از رسول خدا آمده است «آيا درباره علي شك مي كني او در جسم كساني كه ولايت او را پذيرا مي شوند مي تابد و ظهور مي كند.» اين همان ظهور عليين است از وجود هر يك از شيعيان لايق كه خداوند دلشان را به ايمان آزموده باشد تا ولايت علي ع را در عصر خود برپا دارند جداي ائمه معصومين در دوره غيبت امام زمان.

۱۵٦- «هر كس تكرار و رجعت مكرر مرا از قبل و بعد از اين انكار كند بر ما مرتد شده است و هر كه بر ما مرتد شود بر خداوند مرتد شده است.»[3] خطبه افتخار- «من كسي هستم كه بهر شكل و صورتي كه خدا بخواهد بيرون مي آيم.» علي ع- و اين امر به تصديق و اطاعت از عليين در دوران غيبت امام زمان است كه همان عارفان واصل مي باشند كه همواره در طول تاريخ مورد طرد و ارتداد اكثر علماي رسمي بودند و يا حداكثر مسكوت گذاشته شدند.

۱۵۷- آيا براستي قبل از علي ابن ابيطالب جهان وجود نداشته است كه علي خود را پديد آورنده زمين و آسمانها مي خواند. اين پاسخ به كل سرّ ولايت و امامت است.

۱۵۸- اين بدان كه به تعداد امامان و عليين، جهان از نو آفريده مي شود و جهاني دگر پديد مي آيد و انساني برتر. «آيا آنكس كه مي آفريند و آنكس كه نمي آفريند و خود آفريده مي شود يكسان هستند.»[4] قرآن- مسلماً منظور از اين آيه خاطرنشان كردن تفاوت بين خدا و خلق نيست همانطور كه تفاوت بين مرده و زنده هم مكرراً گوشزد شده است[5] كه تفاوت دو نوع انسان است انسان آفريننده و انسان آفريده شده. انسان زنده و انسان مرده كه هر دو بر روي زمين راه مي روند. همچنين است انسان هادي و انسان هدايت شده (مهدي).

۱۵۹- همانطور كه امام هدايتگر همان انسان هدايت شده (مهدي) است انسان زنده هم زنده كننده است و انسان آفريده شده به نور علويت هم انساني آفريننده است.

۱٦۰- همانطور كه علي ع در خطبه هايش از جهان هاي كثيري سخن مي گويد كه وراي دو عالم دنيا و آخرت و هفت زمين و آسمان است. بلكه هفت زمين و آسمان و دو دنيا و آخرت هم به تعداد عليين وجود دارند كه هر يك جهاني منحصر بفرد و بي تا مي باشند كه آفريننده هر يك، امامان و عليين هستند.

۱٦۱- محور ايمان و درك و دريافت ولايت علي و علويت و انسانيت در خطبه نورانيه همانا درك و تصديق و معرفت درباره هيكل نوري امام حيّ است كه فرق بين امام مرده و امام زنده است وگرنه نيازي به اينهمه پيامبر و امام و ولي خدا و خليفه نمي بود و همان آدم ابوالبشر بعنوان نخستين و كاملترين انسان و خليفه كفايت مي كرد. و يا لااقل همان علي ابن ابيطالب كفايت مي نمود و نيازي به بقيه امامان نمي بود. سخن بر سر امام حي و حاضر در كالبد خاكي است كه نور هدايت خلق مي باشد وگرنه امامان از دنيا رفته را همه قبول دارند حتي اهل سنت. بني عباس هم امامان قبل از امام جعفر صادق را تصديق مي كردند ولي بعد از آن حضرت را جملگي شهيد كردند كه مربوط به دوران حياتشان بود يعني امامان مرده را قبول داشتند.

۱٦۲- درست به همين دليل است كه كافران در قيامت كبرا آرزو مي كنند كه «اي كاش خاك مي بوديم»[6] يعني به حيات خاكي بازمي گشتند تا خسران خود را جبران كنند. و بدان كه حيات آخرت بدون حيات دنيا هيچ ارزش و معنا و

---

[1] «قالَ رَبُّنَا الَّذي أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَ هَدى » طه، ۵۰.

[2] «قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ » يونس، ۱۰۸.

[3] «و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ۲٦۰، على نامه، خطبه افتخار.

[4] «أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ » نحل، ۱۷.

[5] «وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ » فاطر، ۲۲.

[6] «إِنَّا أَنْذَرْناكُمْ عَذاباً قَريباً يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَني كُنْتُ تُراباً» نبا، ۴۰.

موجوديتي ندارد و محصول حيات دنياست همانطور كه بهشت و دوزخ و برزخ محصول عمل انسان در خاك است. پس حق خاك را بدان كه برترين حقوق در عالم وجود است لذا سجده بر خاك مي كنيم. و امام خاكي است كه نور شده است و نوري است كه خاك شده است و اين معناي «مشكات» در سوره نور است[1] كه همان هيكل امام و عليين است كه خاك است خاكي كه حامل نور خداست و عين نور خداست و اينست معناي معرفت به نورانيت هيكل امام و راز هيكل نوري عليين!

۱٦۳- تجربه شخصي خود اينجانب نيز دال بر اين حق كبيري است كه امام علي در خطبه نورانيه بر آن اصرار دارند و آنرا سرّ ايمان حقيقي مي خوانند. و آن اينكه همه وقايع روحاني و مكاشفات و مشاهدات نوري اينجانب از ديدار با هيكل و صورت دنيوي و خاكي امام شروع شد كه موجب زلزله اي در ذاتم شد و مرا تا به اينجا كشانيده است زيرا نور هيكل نوري امام تا ذاتم رسوخ نمود و قيامتم را برپا كرد و بواسطه آن نور بود كه جمال اعلاي خداوند را در تجليات گوناگون ديدار نمودم و بواسطه همان نور بود كه مجموعه آثارم پديد آمد. و قلم من نيز از نور وجود امام بود وجود خاكي امام.

۱٦٤- و ديديم كه علي ع در خطبه افتخار تصريح مي فرمايد كه هر كس رجعت او را بارها و بارها در طول تاريخ تا پايان جهان، انكار كند خداي را انكار كرده است.[2] اين رجعت مكرر علي ع پس از شهادتش همان وجود عليين در تاريخ است و بواسطه اين كرّاريت علي در صور و هويتهاي گوناگون علويان و شيعيانش مي باشد كه زمين هرگز از حجت خدا تهي نمي شود و غيبت امام دوازدهم را جبران مي كند آنهم به نحو احسن و ارحم و اكرم و اعلي. و اينست كه او را حيدر كرار گويند كه همواره تكرار مي شود در وجود هر يك از عاشقانش كه لايق باشند و اينست معناي برپائي ولايت علي در جان شيعيانش. يعني هر شيعه اي بايد يك علي باشد آنهم نه تكرار زندگاني و شخصيت چهارده قرن پيش او. همانطور كه خداوند دو بار به يك هويت و جمال و جلال رخ نمي دهد و هر بارش بي تاست و بي سابقه. و اين همانست.

۱٦٥- حال بهتر درمي يابيم كه چرا مولا مي فرمايد كه ما را رب نخوانيد و براي نشان دادن خدا انگشت بسوي ما نشانه نرويد.[3] اين همان سرّالاسرار تقيه است كه خروج از آن عين خروج از دين است بقول امام صادق ع.[4] زيرا دين راه رسيدن به خدا و لقاءالله است ولي كسي كه امام را خدا مي خواند بي آنكه جمال اعلاي خداي را از امام رؤيت كرده باشد از حركت و راه خدا خارج و متوقف و ساقط مي گردد و از رشد و كمال باز مي ايستد زيرا بت پرست مي شود و امام از نورانيت در چشم و دل مؤمن، خارج مي گردد يعني از دسترس خارج مي شود و ارتباط قطع مي گردد. زيرا خدا مطلق و لامتناهي و بي حد است و امام سمت و سو و درب و سرّ اين مطلقيت است. «ما سرّ بي انتهاي خدائيم.» علي ع.

۱٦٦- علي ع بواسطه رجعت الي الله بسوي ازليت عمائي حق به خدا رسيد و بر جاي او مستقر شد و خليفه او شد و از آنجا دوباره بازگشت و جهان را آفريد به اذن و اراده و ربوبيت او از ازل تا ابد. «ما ازليت و ابديت هستيم.» علي ع . و اين همان دو قوس كمال انسان است و راهي است كه هر انسان علوي بايد طي كند اين همان «طريقت» است كه راه خلق جديد خويشتن و سپس جهان است و همانطور كه هر انساني در خلق جديد، انساني الهي و احد و بي تا است جهاني هم كه مي آفريند منحصر بفرد خود اوست. پس هر انساني كه علوي مي شود آفرينشگر جهاني نو است. امام صادق مي فرمايد «خداوند دوازده هزار جهان دارد كه هر يك برتر از زمين و آسمانهاست و من حجت بر آنها هستم». پس به تعداد انسانها جهانهائي بالقوه وجود دارد كه بايد آفريده و پديد آيد. «آنكه مي آفريند و آنكه نمي آفريند و فقط آفريده مي شود يكسان نيست.» اين فرق عليين است از غير عليين! «من مي آفرينم و رزق مي دهم.»[5] علي ع. «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد.» علي ع.

---

[1] «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » نور، ۳۵.

[2] «و من أنكر أن لي في الأرض كرّة بعد كرّة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ۲٦۰، على نامه، خطبه افتخار.

[3] «معاشر الناس نزهوا ربّكم و لا تشيروا إليه، فمن حد الخالق فقد كفر بالكتاب الناطق » مشارق انوار اليقين، ص۲٦۲.

[4] « التقيه دِينِي وَ دَيْنُ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» شيخ حر عاملى، وسائل الشيعه، ج۱۱، ص ۲۱۰.

[5] « أنا أخلق و أرزق و احيي و اميت تبارك الله و تقدّست أسماؤه» الزام الناصب، ج۲، ص ۲۰۲.

۱۶۷- و اطاعت از علي ع، اطاعت از عليين زنده بر روي زمين است كه هر يك مظهر اويند با نشانه هاي او. پس علي جوئي و علي پرستي نسيه و خيالي جز درويشي ماليخوليائي و افيوني ببار نمي آورد كه خود يك دجال است.

۱۶۸- اين بدان كه منظور از معرفت بر نورانيت امام و هيكل نوري او و عليين، هاله نوراني دور سر اولياي الهي نيست و مسئله بسيار اساسي تر از اين امر است.

۱۶۹- نورانيت امام، يك مريد و شيعه را به نور زمين و آسمانها ملحق مي سازد و كمال اين واقعه همانست كه رسول خدا در دعايش مي فرمايد كه: خدايا مرا نور گردان![1]

۱۷۰- اينجانب پس از ديدار با امام ع رؤياهائي در خواب و بيداري مي ديدم كه هيچ تعبير و تأويلي نداشت و بتدريج دريافتم كه داراي هويتي نوري شده ام مثلاً اينكه خود را در همه جاي اين زمين و آسمانها مي ديدم و گاه در ميان ستارگان راه پيمائي مي كردم و خود را در سرزمين ها و آسمانهائي مي ديدم كه اصلاً نمي دانستم كجاست. بتدريج دانستم كه اين سرزمين ها و آسمانها واقعي هستند.

۱۷۱- علي ع در خطبه تطنجيه مي فرمايد «هر آنچه كه مي دانم از علم احاطه است و نه علم اخباري»[2] يعني از نزد خودم مي دانم و مي بينم نه اينكه كسي بمن گفته باشد. و اين بيان ديگري از معرفت نوري علي است و هويت نوري آن حضرت كه در همه جا حضور دارد و همه چيز در او حاضر است هر گاه كه بخواهد. همانطور كه امام صادق هم در اصول كافي مي فرمايد كه «علم ما در حافظه ما نيست بلكه هر گاه اراده كنيم بدانيم و فهم كنيم خواهيم دانست.»[3] و اين علم حضوري و شهودي است و نه اخباري و اطلاعاتي و اكتسابي از فردي ديگر.

۱۷۲- و نيز مي فرمايد «به محمد ص وحي مي شود ولي بمن الهام مي شود.»[4] فرق وحي و الهام نيز در ماهيت ادراك است ادراكي از جانب غير (فرشته) و ادراكي از نزد خويشتن كه ادراكي نوري است. و در آخرالزمان اهل عرفان از راه معرفت نفس به حقايق وحياني دين محمد ص، عارف مي شود زيرا هويت نوري يافته است بواسطه ولايت علي ع كه در جان خويش برپا كرده است. و اين اصل و علت العلل ختم نبوت است و لذا علي در خطبه مذكور مي فرمايد «منم كه موجب ختم نبوت هستم.» زيرا به نور رسيده است و نوري شده است. و اين دعاي رسول اكرم است كه به مسلمين القاء كرده است كه «پروردگارا مرا نور گردان.»[5] و بدان كه عرفان علوي حيات و هستي نوري است و اينست كه عارفان علوي خداي را ديدار مي كنند با نورش و با چشمش. زيرا امام نور و چشم خداست. علوي شدن نوري شدن است.

۱۷۳- علي ع، خورشيد سرّ حق است و شيعيان حقيقي او كه حاملان ولايت او هستند نيز ستارگان آسمان محبت و معرفت و عدالت و حقيقت مي باشند. و در هر عصري تا پايان جهان نيز يك علي واري ناطق است كه به مثابه ماه شب غيبت امام زمان است. و بدان كه امام زمان كسي جز ظهور جهاني و كامل علي ع نيست همانطور كه خود حضرت در خطبه بيان فرموده است كه «در هر عصري دو امام است يكي صامت و ديگري ناطق. يكي پيدا و ديگري نهان است...».[6]

۱۷۴- علي در خطبه مذكور مي فرمايد «ما بار گناه شيعيان خود را بر دوش مي كشيم و شيعيان ما هم در مصائب ما شريكند...». اين بدوش كشيدن بار گناه شيعيان همان واقعه شفاعت است و اينست راز ناله هاي علي در دعاي جوشن كبير كه «اي دادرس ما را از آتش برهان»[7]. اين آتش گناهان مريدان است. و اما مصائبي كه شيعيان و مريدان حقيقي از جانب امامشان سهيم مي شوند چيستند و چه معنائي دارند؟

---

[1] « أنه سأل الله تعالى أن يجعل في جميع أعضائه وجهاته نورا، وختم بقوله: واجعلني نورا».

[2] «في خطبة التطنجية: و لقد علمت ما فوق الفردوس الأعلى و ما تحت الأرض السابعة السفلى، و ما بينهما و ما تحت الثرى، كل ذلك علم إحاطة لا علم إخبار» مشارق انوار اليقين، ص۲۱۱.

[3] « عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلِّمَ» كلينى، الكافى، ج۱، ص ۲۵۸.

[4] « محمد صاحب الوحي، و أنا صاحب الإلهام» مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۶، على نامه ، خطبه نورانية.

[5] « أنه سأل الله تعالى أن يجعل في جميع أعضائه وجهاته نورا، وختم بقوله: واجعلني نورا».

[6] «و إنّه لا بدّ في كلّ عصر من الأعصار أن يكون فيه ناطق و صامت » الزام الناصب، ج۱، ص۳۸.

[7] «سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِ » مصباح الكفعمى، ص۲۴۷.

۱۷۵- به ياد مي آورم كه در نخستين ديدارم با مولا علي ع به گمانم به سال ۱۳۶۷ بناگاه انفجاري در سرم احساس كردم و چون انهدام بود. چون به وقت صبح براي وضوء رفتم در آئينه خود را غرق خون ديدم و شكافي كه بر پيشاني ام پديد آمده بود و تا مدتها آشكار بود. اين مثالي از مشاركت در مصائب امام است. و مثالي دگر در نخستين روز نزول روح چند سال بعد بود كه مصادف ظهر عاشورا بود كه خود را در صحراي كربلا تك و تنها ديدم كه سرم از تن جدا شد. من در آنجا خودم نبودم بلكه حسين بودم و خليفه امام شده بودم همانطور كه حسين خليفه خدا بود و ثارالله بود. و اين واقعه اي در اوج بيداري و هوشياري و در حضور چند نفر از آشنايان بود كه آنان مرا مرده يافتند. اين وقايع كه مصداق مشاركت در مصائب امامان است به چه معنائي است و چه ضرورتي دارد و از كجاست؟

۱۷۶- در حقيقت هر انسان علوي كه حامل نوري از ولايت علي ع و امامان عليين است با شهادت آنها شهيد مي شود و اين عين شهيد شدن در امام است كه فرد را به مقام شهود بهمراه امام مي رساند و چشمش را براي درك تجليات الهي باز و منور مي سازد. پس مشاركت در مصائب امامان هم بركت و كرامتي از آنها براي شيعيان مخلص است. «اي مؤمنان بدانيد كه خداوند شما را برگزيده تا پيرو دين حنيف ابراهيم (دين خالص) باشيد تا رسول شهيد در شما و شما هم شهيد در مردم باشيد.»[1] قرآن- بدان كه شهادت و شهود واقعه اي عرفاني در دل و جان مؤمن است كه كارگاه تحويل ولايت حق و پذيرش امانت الهي مي باشد و ولي كامل و امانت دار مطلق هم علي ع است. و اين سلسله مراتب علويت و ولايت و امانت پذيري از جانب حضرت حق است. و بدان كه «خداوند بر هر چيزي شهيد است.»[2] قرآن- در باب شهادت به دفاتر قبلي همين رساله رجوع نمائيد.

۱۷۷- بدان كه شهادت غايت و كمال و هدف صلوة است همانطور كه خدا بر رسول و امامش صلوة مي كند و مؤمنان هم بايد بر رسول يا امام صلوة كنند[3] (قرآن)- و كمال صلوة، شهود و لقاءالله است يعني شهادت. و شفاعت نيز محصول همين واقعه است كه حاصل صلوة امام بر مؤمنان است.

۱۷۸- بدان كه انسان به كمال رسيده يعني به امام رسيده و از عليين شده بايستي در همه انبياء و اولياء معصوم شهيد شده باشد و بسياري از اين شهادتها بصورت مصائب واقع مي شود و يا بواسطه مصيبتي محقق مي گردد زيرا مصائب و بلاياي الهي بر مؤمنان موجب تزكيه و تطهير نفس از دنيا و منيت است و نفس را متوجه ذات احدي حق در خويشتن مي كند و از درك اسفل به عرش اعلائي حق تعالي مي رساند. و اين از مصاديق ياري كردن خداست در دينش، تا خدا هم مؤمن را ياري دهد براي شهود و وجودش.

۱۷۹- «خداوند روحي از خودش را به هر يك از بندگانش كه بخواهد القاء مي كند تا ديدار الهي را هشدار دهند.»[4] قرآن- علي ع در خطبه اش مي فرمايد كه اين بندگاني كه روحي از خدا را دريافت مي كنند خود امامان معصومند. ولي بدان كه شيعيان مخلص هم روحي از اين امامان را دريافت مي كنند همانطور كه اينجانب روحي از علي ع و حسين ع و امام باقر ع دريافتم كه شرحش در سائر آثارم به تفصيل آمده است و همچنين نوري از محمد مصطفي ص را يافتم كه موجب لقائي از تجليات حق گرديد.

۱۸۰- بدان كه علاوه بر تجلي و صلوة روحي از ائمه معصومين بطور مستقيم، درك و دريافت قلبيِ كلامي از عليين و يا حتي لقمه اي از دستشان نيز راه ديگري از درك و دريافت روح و نور از وجودشان مي باشد. همانطور كه در سحرگاهي مولايم علي ع را ديدم كه قرص ناني بمن داد و با خوردن لقمه اي از آن تا مدتها از فرط جوشش روح دچار سياه مستي غير قابل وصفي گشتم و بسياري از علائم الهي و قيامت را به عينه ديدم و در اين مدت براستي در هوا راه مي رفتم چرا كه به قول ابن عربي مؤمنان امت محمدي از مسيح هم برترند چرا كه مسيح بر آب راه مي رفت و اين مؤمنان محمدي در هوا مي پرند همانطور كه محمد مصطفي به معراج رفت و آسمانها را پيمود. عشق، عاشق را همچون معشوق مي كند.

۱۸۱- بدان كه دريافت ولايت و روح و عرفان و نور حقيقت علي، و ورود بر جهان هاي لامتناهي او مستلزم دو امر است و آن درد و عشق است: عشق به حقيقت، به معرفت، به انسانيت، به شرف و پاكي و صداقت و حق وجود

---

[1] «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » حج، ۷۸.

[2] «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ » فصلت، ۵۳.

[3] «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً » احزاب، ۵۶.

[4] «رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ » غافر، ۱۵.

خويشتن و داشتن درد لازم از بابت فقدان اين روح و نوري كه انسان را از حيوانات هم بدبخت تر مي كند. درد و عشق دو عنصر ضروري براي رسيدن به علي است. درد و عشق به آدميت است كه به علي مي رساند زيرا علي ع انسان كامل است. «آيا انسان جز تمناي خويش است.»[1] قرآن- گر در طلب لقمه ناني، ناني! مولوي-

١٨٢- پس بدان كه علوي شدن خلاّق شدن است به معناي حقيقي كلمه و نه معناي هنري آن. يعني انسان علوي بايستي آفرينشگر جهان برتر و دگر باشد كه بسيار برتر و بزرگتر و نابتر از خلقت قديم زمين و آسمانهاست و يكي از آن جهانهاي دوازده هزار گانه اي است كه از امام نقل شد كه خود علي ع و امام معصوم حجت اين جهانهاست يعني نور خلاقيت آن است. پس بدان كه «آنكس كه مي آفريند و آنكس كه نمي آفريند يكسان نيست.»[2] قرآن- اين فرق انسان علوي و انسان اسفلي است.

١٨٣- در كتاب جامع الاسرار به نقل از رسول اكرم آمده است كه «درباره علي ع شك نكنيد... علي در جسم افرادي كه ولايت او را قبول دارند مي تابد او اميد هر يك از اولياي خدا و نهايت آرزوي برگزيدگان است...» اين همان بيان نوري بودن علي و امامان است و به تبع آن شيعياني كه از وجود علي ع اين نور را مي يابند. اين همان معناي نور و نور علي نور و نور علي نور علي نور است و بدان كه اين نور هر چه كه از منشأ اصلي آن يعني خدا دورتر مي شود و تجلي اش مكرر مي گردد كريم تر و نابتر و بالغ تر مي شود و نه بعكس. همانطور كه نور خدا از وجود مخلوقش علي ع، قابل دسترس تر است و كريم تر است. يعني همانطور كه نور خدا در علي، كاملتر است در عليين عرصه غيبت باز هم كاملتر و عريانتر و كريم تر است. همانطور كه علي در خطبه اش همه كرامات خودش را به شيعيان مخلص خودش هم نسبت مي دهد. و اين معناي كمال نعمت خدا در اسلام است كه در قرآن مذكور است.[3] همانطور كه ختم نبوت منجر به نعمتي برتر و كاملتر شد كه امامت است و غيبت امام هم منجر به نعمتي برتر از ظهور امام گرديد كه وجود عليين است كه شيعيان مخلص علي مي باشند و آن عارفان واصل مي باشند در آخرالزمان. و اينان همانهائي هستند كه مقامشان در نزد خدا برتر از انبياي سلف است بقول رسول اكرم ص.[4] اين راز عشق است و حق فراق محبوب در دوره غيبت امام. اينان همان شيعياني هستند كه علي ع در نهج البلاغه در وصف كرامت و علم و محبت و فراقشان مي گريد و آرزوي ديدارشان را دارد[5] كه جمله ظهور نور او در عرصه غيبت و شقاوت آخرالزمان هستند كه دين داري مثل حمل آتش بر كف دست است بقول رسول اكرم ص.[6]

١٨٤- خداوند، عشق است. و علي عاشق بر عشق خداست و شيعه علي، عاشق بر عشق علي بر عشق خداست. و اين سلسله مراتب و درجات تجلي و تعالي و ظهور حق است كه در پايان عالم به ظهور جهاني علي (مهدي) مي رسد كه كمال مطلق ظهور عشق حق است كه آستانه قيامت كبرا مي باشد.

١٨٥- بي ترديد كسي كه عشق و تجلي عشق حق را درنيابد اين روايات القاء كننده معناي تناسخ است. و اين از علل انكار بسياري از علماي رسمي نسبت به اين خطبه هاي علي ع است. اين همان منطق ابليس در قبال انكار آدم ع است و در واقع ابليس هم معتقد بود كه اين تناسخ و تجسد خدا در آدم است و لذا سجده نكرد. ولي خداوند به او مي فرمايد كه «من چيزي مي دانم كه تو نمي فهمي».[7] اين نفهمي درباره عشق و عشق نفهمي ابليس و پيروان اوست.

١٨٦- آنكه عشق را نشناسد تجلي حق را فهم نمي كند و لذا ولايت علي و اولياي علي و عليين را هم انكار مي كند و كل اين ولايت را تناسخ مي پندارد. در حاليكه تناسخ به معناي تسخير جسم كسي در جهت تصرف وجود اوست در حاليكه اين عشق و تجلي علي در شيعيانش درست بعكس است يعني براي خدمت و ياري و هدايت شيعيان است و شفاعت آنان. و مصداق اين آيه كه «هر كه خداي را ياري دهد خداي هم ياريش دهد.»[8] قرآن- آنكه عشق را فهم

---

[1] «أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّى » نجم، ٢۴.

[2] «أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ » نحل، ١٧.

[3] « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينا » مائده، ٣.

[4] ««علماء أمّتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل» رياض الابرار، ج٢، ص۴۶۵.

[5] «...اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آهِ آهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِمْ انْصَرِفْ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ» نهج البلاغه، ص ۴٧٩.

[6] «قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) يأتي على الناس زمان الصابر منهم على دينه كالقابض على الجمر» شيخ طوسى، الامالى، ص ۴٨۴.

[7] «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ » بقره، ٣٠.

[8] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ » محمد، ٧.

نكند اين ياري كردن خدا را عين شرك و الحاد مي فهمد و نياز خدا به بنده تفسير مي كند. رابطه علي با خدايش و رابطه شيعيان با علي هم از جنس اين ياري متقابل است كه از جنس عشق است. نور علي نور همان عشق در عشق است و اين نور عشق است كه هدايت مي كند.

۱۸۷- «پس خداوند از جائي كه گمانش را نداشتند آنان را آمد.»[1] حشر۲- «آيا انتظار دارند كه خداوند بهمراه ملائك سوار بر ابرها بسويشان آيد.»[2] بقره ۲۱۰- «آنچه را كه در انتظارش بودند آمد ولي انكار كردند.»[3] بقره ۸۹-

اين آيات نيز اثبات حقيقت امامان و عليين در هر عصري هستند كه وجه الله و آيينه جمال اعلاي پروردگار و مثل اعلاي خدا بر زمين هستند ولي كافران همچون ابليس تجلي انساني خداوند را منكرند و مي گويند او هم كه بشري مثل ماست در حاليكه خداوند آشكارا به اين منكران وجود خدا پاسخي دندان شكن داده است كه «كافران مي گويند چرا خود خدا با ملائك نازل نمي شود بگو اگر هم نازل شود در صورت بشر است.» قرآن- آري، كافران يعني آنان كه چشم ديدن خداوند را ندارند و نابوده اش را تحت لواي ايده خدا و كلمه خدا مي خوانند خداوند را از هر جايگاهي جز انسان ترجيح مي دهند و خداوند در سوره حشر آنان را مأيوس مي كند و مي فرمايد درست از آنجايي كه گمانش را نداشتند آشكار شد. يعني از وجود يك انسان. و اين عداوت آشكار انسان با خويشتن است يعني انساني كه تحت آموزه ابليس به خودش و خداي خودش كافر شده است. خود اينجانب سالها بطول كشيد تا واقعه نزول روح و لقاي الهي را باور كنم و اين ناباوري بمعناي كفر من بخودم بود و به رحمت مطلقه خدا و ولايت علي ع كه منشأ بارش مطلق بركات الهي است.

۱۸۸- «كشته باد انسان كه چه كافر است.»[4] قرآن- انساني كه گاو را مي پرستد، درخت را مي پرستد، نجوم را مي مي پرستد (فال گيري و كف بيني و امثال آن)، اختراعات دست خودش را مي پرستد و... ولي اولياي الهي را كه روي خدايند مي كشد. سپس قبر و تزئينات بارگاهش را مي پرستد با امامان زنده حرفي ندارد و بلكه با عزيزان خود نيز حرفي ندارد ولي با مرده اش در قبر حرف مي زند و اينست خطاب خداوند كه «بدانيد آنانكه در قبر خفته اند نمي شنوند.»[5] قرآن-

۱۸۹- و بنگر كه علي چه مي گويد: «من پس از مرگم بارها و بارها به حيات دنيا بازمي گردم و به هر صورتي كه بخواهم آشكار مي شوم و نورم را به هر كسي كه بخواهم مي تابانم و هر كس اين رجعت مكرر مرا منكر باشد بر من و خداوند مرتد است.»[6] خطبه افتخار- و عجبا كه شيعيان دروغين شقي ترين منكران علي در هر عصري بوده اند زيرا علي آشكارا عارفان را محل ظهور خودش ناميده است.

۱۹۰- و اينست كه رسول خدا ص به علي ع مي گويد «مردم در وجود خدا و درباره من اختلاف نكردند ولي درباره تو اختلاف كردند يا علي.» چرا؟ چون علي مي گفت: «من قرآن ناطق هستم، من روي خدايم، من چشم خدايم[7]، من از خدا فقط دو سال كوچكترم [8]و وارث علم خدايم و.... و خدا جز در من شناخته و پرستيده نمي شود[1] و من

---

[1] «هُوَ الَّذي أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ في قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ » حشر، ۲.

[2] «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ في ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ » بقره، ۲۱۰.

[3] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ » بقره، ۸۹.

[4] «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ » عبس، ۱۷.

[5] «وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲.

[6] « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد خانجانى ،خطبه نورانيه.

و«و إنّ لي الكرّة بعد الكرّة، و الرجعة بعد الرجعة، و أنا صاحب الكرّات و الرجعات» المناقب للعلوى، ص ۱۴۴ با سلسله كامل اسناد به نقل از امام باقر(ع) به نقل از على (ع) ؛ فيض كاشانى ، نوادر الاخبار،ص۲۸۸؛ و تفسير صافى، ج۱، ص ۳۵۱؛ شيخ حر عاملى، ايقاظ من الهجعه، ص ۳۶۵؛ سيد هاشم بحرانى، البرهان فى نفسير القرآن، ج۴، ص ۹۶، و مرآت العقول، بحار الانوار، رياض الابرار،كنز الدقائق، الزام الناصب.

و« و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين، ص۲۶۰؛ شيخ حر عاملى، ايقاظ من الهجعه، ص۳۷۵؛ مراجعه شود به: على نامه- هوشناسى قرآنى – (خطبه هاى نادره امام على ع) با مقدمه استاد على اكبر خانجانى ،خطبه افتخار .

[7] «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ، وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ، وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ، وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ» كلينى، الكافى، ج۱، ص۳۵۴.

[8] «انا اصغر من ربى بسنتين» شبّر، عبد الله، مصابيح الانوار، ج۲، ص ۳۱۹.

عرش و كرسي خدايم[۲] و هر كه مرا ببيند خداي را ديده است و با اينحال من خدا نيستم[۳]» اگر نمي گفت كه من خدا نيستم اختلاف به حداقل مي رسيد و مردم به دو دسته موافق و مخالف محض تقسيم مي شدند در حاليكه مي دانيم اكثريت هفتاد و سه فرقه اسلامي متعلق به اماميه است و بر محور وجود علي پديد آمده است و امامان معصوم كه جمله علي هستند و نوري واحدند.

۱۹۱- در حديث آمده است كه «حق مؤمن در نزد خدا بسيار برتر از زمين و آسمانهاست.» و اين حق كساني است كه در ولايت امامان زندگي مي كنند پس حق خود امامان چقدر است. و نيز آمده است كه «چون مؤمني به ديدار مؤمني رود خداي ديدار مي شود.»[۴] پس اگر مؤمني به ديدار امامش رود چه رخ مي دهد. زيرا طبق تعريف علي ع، مؤمن حقيقي كسي است كه ولايت علي را در خود برپا كرده باشد[۵] و از عليين باشد يعني نماينده علي ع در زمان و مكان باشد.

۱۹۲- علي ع و همچنين رسول خدا ص مي فرمايند كه ولايت علي ع در رأس همه اصول و فروع دين قرار دارد. چرا كه ولايت علي ع عرصه ظهور حق است و لقاءالله. مگر نه اينكه كل دين خدا راه رسيدن به خدا و شناخت و ديدار خداست پس بدون اين ولايت كل دين در احكام و اخلاق و اصول نظري و عملي و عبادي اش بدون نيت و عشق به ديدار خدا امري مهمل و راهي بدون مقصد است. و علي و عليين قلمرو تقرب الي الله و لقاءالله مي باشند. «مقربين در كمال قرب به عليين مي رسند كه كتابي است نوشته شده.»[۶] قرآن- و مي دانيم كه علي ع خود را امّ الكتاب و قرآن ناطق مي خواند[۷] و رسول خدا هم در روايتي اصحاب عليين بر روي زمين را بستر ولايت حق ناميده است. (كتاب الواحده) يعني خداوند از وجود عليين درك و پرستيده و شهود مي گردد. «و خداوند درست از جائي كه گمانش را نداشتند آمد.»[۸] حشر ۲- «و آنچه در انتظارش بودند رسيد.»[۹] سوره نجم. و علي در اشاره به همين آيه مي فرمايد آنچه كه در انتظارش بودند منم كه آمده ام.[۱۰]

۱۹۳- و در خطبه شهاب مي فرمايد «هر كه از ما پيروي كند از ماست.» و اين مفهوم آل محمد و آل علي است. و اما آيا پيروي از امام چيست؟ دو وضعيت دارد كه يكي مربوط به عرصه فراق و غيبت امام است كه مؤمن هنوز امامش را نيافته است كه در اين قلمرو بميزاني كه در امر تقوا و عدالت و پاكدامني و صداقت و از خود گذشتگي و تحقيق و جستجوي حق تلاش مي كند به يكي از عليين مي رسد. و اما آنكه به امامش رسيد بايستي در اطاعت محض و خدمت باشد و كل دنيايش را در مسير اهداف امامش قرار دهد تا به نور عليين ملحق گردد و انساني نوري شود.

۱۹۴- علي ع مي فرمايد «شيعيان ما از ترس، حق ما را انكار مي كنند و منكران ما هم از بخل». و عجبا كه اين هر دو گروه به ظاهر متخاصم بر سر شيعيان مخلص و شجاع متحد القولند و آنان را غلات و منحرف و مرتد و ملحد مي نامند و هر دو جماعت اين خطبه هاي علي ع را كه حق خود را آشكار كرده به زبانهاي متفاوتي منكرند.

۱۹۵- بدان كه فقط عاشقان ديدار با خدا مي توانند حق ولايت علي و فضايل الهي او را درك و تصديق كنند و بسوي خداي علي و ديدارش هدايت شوند. «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند اهل هدايت نيستند.»[۱۱] قرآن- زيرا علي،

---

[۱] « لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.و« قال (ع) معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل ومعرفة الله عزوجل معرفتى بالنورانية و هو الدين الخالص». مجلسى، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶.

[۲] « انا العرش انا الكرسى ...» » آملى، سيد حيدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۲۰۵.

[۳] «فلا تدعونا أربابا، و قولوا فينا ما شئتم» مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷.

[۴] «مَنْ زَارَ أَخَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ لَا لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ كُتِبَ مِنْ زُوَّارِ اللَّهِ وَ كَانَ حَقِيقاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَه»وسائل الشيعه ج۱۷ص۲۰۹.

[۵] « فمن أقام ولايتي فقد أقام الصلاة، و إقامة ولايتي صعب مستصعب لا يحتمله إلّا ملك مقرّب أو نبيّ مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛ فالملك إذا لم يكن مقرّبا لم يحتمله » المناقب للعلوى، ص۶۸.

[۶] «كَلاَّ إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفي‏ عِلِّيِّينَ *وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ *كِتابٌ مَرْقُومٌ* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ » المطففين، ۱۸-۲۱

[۷] «أنا أمّ الكتاب، أنا فصل الخطاب، أنا سورة الحمد ....» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱.

[۸] «هُوَ الَّذي أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ في‏ قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ » حشر، ۲.

[۹] «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ» نجم، ۵۷.

[۱۰] « أنا الطامة الكبرى، أنا الآزفة إذا أزفت » مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۸.

[۱۱] «قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

آئينه لقاءالله است و مظهر آيات خدا. پس هر كه به جستجوي خداست نشانه هاي خدا را تصديق و اطاعت مي كند. «من بزرگترين نشانه خدا هستم.» علي [ع]-

۱۹۶- پس سرّ درك و تصديق مقام و حق و ولايت علي يك نكته بيش نيست و آن باور به لقاءالله در حيات دنياست و شوق به اين لقاء. فرق عمر و علي [ع] در رابطه با محمد [ص] جز اين نيست. فرق سلمان و عمروعاص هم در رابطه با خود علي [ع]، جز اين نيست وگرنه در جهاد به مال و جان در قبال رسول خدا، عمر و علي هر يك به نسبت خود، كم نگذاشتند. سلمان و عمروعاص هم همينطور بودند. ولي به عواقبي كاملاً معكوس رسيدند. بهشت پرست به خدا نمي رسد. بهشت پرستي عين دنياپرستي مطلق و جاودانه است.

۱۹۷- از رسول اكرم مي پرسند كه «احسان» در قرآن چيست: پيامبر مي فرمايد برترين خوبيها آنست كه آدمي در نمازش چنان عبادت كند كه گوئي خدا را مي بيند[1]. و اين اشاره به لقاءالله است كه برترين احسان جستجوي ديدار با خداست در حيات دنيا. و اين جستجو است كه انسان را به علي و عليين مي رساند. «مقربين به عليين مي رسند.» قرآن- يعني كمال قرب الهي رسيدن به علي واران است كه آئينه لقاي الهي هستند.

۱۹۸- «من عصر آهن هستم و تا ابد جديدم... منم آنكه گفتم الست بربكم... من مردم را از نو خلق مي كنم... من دستم را بر صورتم مي كشم و خود را توصيف مي كنم... اگر نبود قول خدا و رسولش، همه شماها را از دم تيغ گذرانيده بودم...»[2] خطبه افتخار- هر يك از اين فضايل و مقامات و صفات و هويت الهي علي [ع] بايستي عنوان رساله اي مستقل گردد. ولي از آنجا كه مجموعه آثار بنده از بيست سال پيش تاكنون چيزي جز علي نامه و امام شناسي نبوده است و اين خطبه ها كه اين روزها بدستم رسيده به مثابه امضاي علي بر آثار ماست درباره هر يك از اين حقايق اشاره اي مي كنيم و نهايتاً به سائر آثارمان معطوف مي داريم. حقيقت اينست كه در همه عمرم خود را به علي شناخته ام و علي را در خود بازيافته ام و براستي كه كل زندگي ام سندي آشكار بر كراريت علي است كه در خطبه هايش به آن اصرار دارد و منكران تكرارش در تاريخ را مرتد و كافر ناميده است. و اين حق هر شيعه اي است كه علي [ع] را در خود بيابد و خود را شعاعي از نور علي بيابد. و اين كمترين معناي شيعه علي و علوي بودن است. و لذا همه شيعيان خالص بايستي در هر عصري به مثابه علي زمان باشند. علي بايستي احساس وجود هر شيعه اي باشد.

۱۹۹- «من عصر آهن هستم.»[3] علي- در جاي ديگري از خطبه مي فرمايد «من قارعه هستم»[4] يعني در هم كوبنده. و اين دو معنا يكي است. و در هم كوبندگي كفر و بشريت كافر در قلمرو تكنولوژي و صنعت است زيرا عصر آهن عصر حاكميت صنعت است كه امام در پيش بيني هاي آخرالزمان علائم كثيري از اين دوران آخرالزمان را بيان فرموده است. همانطور كه مي فرمايد «من جهنم هستم و بهشت هستم.»[5]

---

[1] « روى عن النبى (ص) انه سئل عن الاحسان ، فقال: ان تعبد الله كانک تراه فان لم تكن تراه فانه يراک» بحار الانوار، ج۶۷، ص۲۲۰.

[2] « أنا قرن من حديد، أنا أبدا جديد، أنا منزل الملائكة منازلها، أنا آخذ العهد على الأرواح في الأزل، أنا المنادي لهم أ لست بربّكم بأمر قيوم لم يزل. أنا كلمة الله الناطقة في خلقه، أنا آخذ العهد على جميع الخلائق في الصلوات، أنا غوث الأرامل و اليتامى، أنا باب مدينة العلم، أنا كهف الحلم، أنا دعامة الله القائمة، أنا صاحب لواء الحمد، أنا صاحب الهبات بعد الهبات و لو أخبرتكم لكفرتم، أنا قاتل الجبابرة، أنا الذخيرة في الدنيا و الآخرة، أنا سيّد المؤمنين، أنا علم المهتدين، أنا صاحب اليمين، أنا اليقين، أنا إمام المتّقين، أنا السابق إلى الدين، أنا حبل الله المتين، أنا الذي أملأها عدلا كما ملئت ظلما و جورا بسيفي هذا، أنا صاحب جبريل، أنا تابع ميكائيل، أنا شجرة الهدى، أنا علم التقى، أنا حاشر الخلق إلى الله بالكلمة التي بها يجمع الخلائق، أنا منشئ الأنام، أنا جامع الأحكام، أنا صاحب القضيب الأزهر و الجمل الأحمر، أنا باب اليقين، أنا أمير المؤمنين، أنا صاحب الخضر، أنا صاحب البيضاء، أنا صاحب الفيحاء، أنا قاتل الأقران، أنا مبيد الشجعان، أنا صاحب القرون الأوّلين، أنا الصدّيق الأكبر، أنا الفاروق الأعظم، أنا المتكلّم بالوحي، أنا صاحب النجوم، أنا مدبرها بأمر ربّي و علم الله الذي خصّني به، أنا صاحب الرايات الصفر، أنا صاحب الرايات الحمر، أنا الغائب المنتظر لأمر العظيم، أنا المعطي، أنا المبذل، أنا القابض يدي على القبض، الواصف لنفسي، أنا الناظر لدين ربّي، أنا الحامي لابن عمّي، أنا مدرجة في الأكفان، أنا والي الرحمن، أنا صاحب الخضر و هارون، أنا صاحب موسى و يوشع بن نون، أنا صاحب الجنة، أنا صاحب القطر و المطر، أنا صاحب الزلازل و الخسوف، أنا مروع الألوف، أنا قاتل الكفّار، أنا إمام الأبرار، أنا البيت المعمور، أنا السقف المرفوع، أنا البحر المسجور، أنا باطن الحرم، أنا عماد الأمم، أنا صاحب الأمر الأعظم، هل من ناطق يناطقني ؟أنا النار، و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم و قتلتكم عن آخركم» مشارق انوار اليقين ، ص۲۶۱.

[3] « أنا قرن من حديد » همان.

[4] « أنا القارعة » مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۸.

[5] « أنا الجنّة و النّار » مناهج البراعة، ج۶، ص۲۲۹.

۲۰۰- «و تا ابد جدیدم»[1] و مي فرمايد كه در هر زمين و زماني بهر صورتي كه بخواهد برون مي آيد و مردمان را راه مي نمايد و هر بار هويتي جديد دارد و تكراري نيست. و اينست كه همواره اولياي الهي و عليين دوران و عارفان حق در نزد علماي رسمي و بخيل متهم به بدعت (نوآوري در دين) هستند و حتي درباره ظهور جهاني امام زمان هم مي گويند كه «اين اسلام نيست و امر جديدي است.»[2] رسول اكرم ص. در حاليكه او در هر عصر و صورت و هويتي، وجهي از خداوند است كه قبلاً سابقه نداشته است و تأويلي نو از قرآن و بطن نويني از اسلام است و آيه ديگري از پروردگار. و تا ابد جديد و بديع است و در هر عصري مردمي جديد خلق مي كند و انسان نويني مي آفريند و روزي مي دهد. «بزودي گروهي را پديد مي آوريم كه خداي دوستشان دارد و آنها هم خداي را دوست مي دارند.»[3] قرآن-

۲۰۱- «و من دستم را بر صورتم مي كشم و خود را توصيف مي كنم.»[4] خطبه افتخار- زيرا او روي خداست و لذا وصف خودش عين وصف خداست. همانطور كه امام صادق مي فرمايد «صورت انسان، جامع همه صور عالم و همه اسرار خداست و عصاره لوح محفوظ مي باشد.»[5] و انسان كامل در لمس صورت خودش به همه اسرار عالم و و صور كائنات دست مي يابد زيرا خودش را مي شناسد. «و هر كه خود را شناخت ربش را شناخته است.»[6] علي ع-

۲۰۲- در كتاب أمالي از امام باقر ع نقل شده است كه پيامبر اسلام فرمود: «اگر يكي از شما اعمال هفتاد سال يك پيغمبر را داشته باشد اما ولايت مرا نداشته باشد با حقارت بر دوزخ وارد خواهد شد.»[7] و نيز خود علي در خطبه اش مي فرمايد: «پس اگر يكي از آنها تا زمان بقاي افلاك و تسبيح ملائكه در دنيا زندگي كند، هزار حج به جا آورد و در روزهاي خود روزه دار باشد و شبها نماز بخواند، به تعداد برگ هاي درختان حسنه داشته باشد، به مقدار وزن شن هاي صحراها عبادت داشته باشد و به تعداد قطرات باران كارهاي نيك داشته باشد و به تعداد حروف قرآن خيرات انجام داده باشد و به تعداد هر حرفي يك ميليون خيرات داشته باشد، تمام كتابهاي نازل شده را تلاوت كند و همه خطاب هاي علم و عمل را بفهمد، در همنشيني با پيامبران باشد و همصحبت مرسلين باشد و در صف هاي جهاد بايستد و در بين ركن و مقام به شهادت برسد و بعد يك حرف از فضيلتهاي علي را انكار كند و آن را مخفي نمايد، او در قيامت خود هيچ سعادتي نخواهد ديد، از رحمت خداوند جز دوري نصيبش نمي شود.»[8] از كتاب مَشارق انوارالیقین-
اين به آن دليل است كه ولايت علي قلمرو شناخت خدا و لقاءالله و رسيدن به حق وجود خويشتن است كه مقصود دين و خلقت عالم و آدم است. پس اگر كسي راهي را به بهترين شكلي طي كند ولي چون به مقصد رسد آن را انكار نمايد پس گوئي كه اين راه را طي نكرده است و بلكه جز خسارت و ناكامي حاصلي نيافته است. در حقيقت كتمان ولايت علي به معناي حذف خدا از دين است و حذف حق انسان از عالم وجود است. زيرا كتمان ولايت و امامت علي به معناي انكار انسانيت خويش است كه مقام خلافت اللهي انسان است زيرا خداوند در كتابش خوشبختي و رضايتي جز نائل آمدن به جمال الهي انسان قرار نداده است. «هيچ كس را در نزد خداوند چيزي نيست كه آن را بخواهد مگر

---

[1] « أنا أبدا جديد» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱.

[2] «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ» بحار الانوار، ج۵۲، ص ۳۳۸؛ «كيف أنتم لو ضرب أصحاب القائم ع الفساطيط في مسجد كوفان ثم يخرج إليهم المثال المستأنف أمر جديد على العرب شديد» غيبه النعمانى، ۳۱۹؛

[3] « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ» المائده، ۵۴.

[4] « أنا القابض يدي على القبض، الواصف لنفسي» مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۱.

[5] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملی، سید حیدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

[6] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحكم و درر الكلم ، ص ۲۳۲.

[7] «و من كتاب الأمالي مرفوعا إلى رسول الله صلّى الله عليه و آله أنّه قال يوما: ما بال قوم إذا ذكر إبراهيم و آل إبراهيم استبشروا، و إذا ذكر محمّد و آل محمّد اشمأزت قلوبهم، فو الذي نفس محمد بيده لو جاء أحدكم بأعمال سبعين نبيّا، و لم يأت بولاية أهل بيتي لدخل النار صاغرا و حشر في جهنّم خاسرا» مشارق انوار اليقين، ۷۶.

[8] «فلو أن أحدهم عمّر في الدنيا ما دارت الأفلاك و سبحت الأملاك، و حج ألف حجّة، و كان في أيامه مقبلا على الصيام و القيام، و كان له من الحسنات بعدد ورق الأشجار، و من الطاعات بوزن رمل القفار، و من المبرّات بعدد قطر الأمطار، و من الخيرات بعدد ما في القرآن حرفا حرفا، و بعدد كل حرف ألفا ألفا، و قرأ كل كتاب نزل، و فهم كل خطاب من العلم و العمل، و رافق النبيين و صحب المرسلين، و أقام في الصافين، و قتل شهيدا بين الركن و المقام، ثم أنكر من فضل علي حرفا، و ارتاب في فضله و أخفى، لم ير في بعثه سعدا، و لم يزدد من رحمة الله إلّا بعدا» مشارق انوار اليقين، ص۳۱۱.

وجه اعلاي پروردگارش كه چون يافت به مقام رضا برسد.»[1] سوره ليل٢١-١٩ و فقط در پذيرش ولايت علي و عليين و برپائي اين ولايت در خويشتن است كه مي توان به جمال اعلاي الهي خويش در جهان رسيد و از هستي خود راضي شد كه اين همان مقام راضية مرضيه مي باشد كه رضاي خدا و بنده از همديگر است. و نيز اين كلام رسول خدا كه مورد تصديق شيعه و سني مي باشد كه: «هر كه همه احكام دين مرا به تمام و كمال انجام دهد ولي در ولايت امامي زنده نباشد چون بميرد روحش تا قيامت كبري در قبر محبوس است و همچون كافري منافق از جهان رفته است و هنوز جاهل است.»[2] و از جهل آدمي همين بس كه نداند و نخواهد كه بداند خليفه خدا در عالم هستي مي باشد و در رسيدن به اين مقام تلاش نكند و چون خليفه اي را يافت انكارش كند كه عين انكار حق وجود خويشتن است و اينست انسان جاهل و غافل و كافر كه در پايان دنيا بر آتش دوزخ وارد شود تا به جبر و عذاب و تجربه نابودي ابدي خويش حق وجودش را طلب كند تا نابود نشود كه اين دوزخ آخرين رحمت و نعمت خدا بر بشر است و اينست كه علي ع خود را برپا كننده دوزخ و آتش آن مي نامد[3] كه لااقل به جبر آدم شود تا نابود نشود زيرا انسان جز به واسطه يافتن مقام خلافت اللهي خويش امكان بقا ندارد زيرا در ازل براي اين حق آفريده شده است كه همان حقي است كه زمين و آسمانها بر اساس آن آفريده شده است.[4] قرآن كريم- و در اين جا بهتر اين كلام علي را درك مي كنيم كه «من مردم را از نو مي آفرينم.»[5] خطبه افتخار-

٢٠٣- آيا براستي چرا انكار و ترديد نسبت به حتي يكي از فضايل و حقوق ولايت علي ع موجب خسران كل دين و ورود بر دوزخ است. اينهمه سخت گيري و مطلق گرائي درباره ولايت علي از چه روست كه درباره خود خداوند گزارش نشده است!؟ اين چه سرّيست؟

٢٠٤- همانقدر كه درباره ولايت علي ع مطلق گرائي و سخت گيري و نكته سنجي وجود دارد كه مصداق يا همه و يا هيچ است درباره رسالت محمدي درست به عكس مي باشد و محمد، مظهر رحمت بر عالميان است و فقط بر اين رحمت مطلقه برگزيده شده است «ما تو را به رسالت نگزيديم الا اينكه رحمت بر عالميان باشي.»[6] قرآن-

٢٠٥- و عجبا كه خود محمد ص ،علي را مظهر روح خود و تجسم نور باطن خود ناميده است. «اي علي نسبت تو بمن مثل نسبت روح به تن است.»[7] از مشارق انوار اليقين. ولي محمد اسوه رحمت و تسامح و تساهل است ولي علي اسوه حقيقي مطلق و يگانه و خدشه ناپذير و غيرقابل مسامحه در قبال حداقل شرك و ترديد است.

٢٠٦- چرا محمد ص يك شارلاتان تبهكار و شيطان صفت و رسوائي چون ابوسفيان را به مسلماني مي پذيرد و در امت راه مي دهد ولي علي دست آخر حتي ابن عباس پسر عمويش را كه پس از خودش بزرگترين صحابه و حافظ قرآن و علم تأويل و معتبرترين راوي حديث نبي است را نمي پذيرد و لذا ابن عباس در جنگ صفين از علي ع جدا مي شود و انزوا مي گزيند.

٢٠٧- چرا محمد ص اينقدر نسبي و علي ع اينقدر مطلق است و بعد اين دو نور واحد و ظاهر و باطن يكديگرند!؟ كشف و درك اين تفاوت و يگانگي به مثابه كشف و درك كل علل فرقه هاي اسلامي است و تعارض بين شيعه و سني.

٢٠٨- محمد فرستاده و پيام آور خداست ولي علي آن حق و مقصود و حجتي است كه همه پيامبران براي ظهور او آمده اند و محمد براي درك و تصديق اين حق تا آسمان هفتم به حضور خداوند رسيده است تا در معرفي آن ترديدي

[1] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل، ١٩-٢١.

[2] «كل من دان الله عز و جل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فعمله غير مقبول و هو ضالّ متحيّر». كلينى، الكافى، ج١، ص ١٨٣. و «عن النبى (ص) من مات و ليس فى عنقه بيعة امامٍ مات ميتة جاهلية». شيخ مفيد، الفصول المختارة، ص ٢٤٥. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالّا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينى، الكافى، ج١، ص ١٨٣.

[3] « صرت أنا صاحب النار» المناقب للعلوى، ص٧٢؛ « أنا قاسم الجنّة و النار» الزام الناصب، ج٢، ص ٢٠٠؛ « أنا النار، و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم...» مشارق انوار اليقين، ص٢٦١.

[4] «وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَق...» انعام، ٧٣.

[5] «، أنا حاشر الخلق إلى الله بالكلمة التي بها يجمع الخلائق، أنا منشئ الأنام، أنا جامع الأحكام» مشارق انوار اليقين، ص٢٦١؛ على نامه، خطبه افتخار.

[6] «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ » انبياء، ١٠٧.

[7] «إن عليا منّي بمنزلة الروح من الجسد، و إن عليا مني بمنزلة النفس من النفس، و إن عليا منّي بمنزلة النور من النور، و إن عليا منّي بمنزلة الرأس من الجسد، و إن عليا مني بمنزلة الزر من القميص» مشارق انوار اليقين، ص٩٢.

نداشته باشد و لذا خداوند در كتابش به رسولش مي فرمايد كه اگر حق او و حجتش را آنگونه كه هست معرفي نكند اصلاً هيچ كاري نكرده است پس علي حق خدا در خلقتش و حق جهان در مخلوقيتش مي باشد حقي كه همچون خود خداوند مطلق و يگانه و خدشه ناپذير است و اين همان حقي است كه خداوند به رسولش اخطار مي دهد كه اگر كمترين تخفيف و شركي قائل شود زمين و آسمانها فرو مي پاشد و اين فروپاشي جهان هستي همان دوزخي است كه منكران و مشركان اين حق مبتلايش مي شوند زيرا دوزخ همان جهان فروپاشيده و در حال انهدام است كه جهان مختص منكران حق علي است چون علي حق جهان است و حق حق است درست به همين دليل كمترين شك و انكاري درباره حتي يكي از حقوق اين حق منجر به دوزخ مي شود زيرا جهان هستي و همه موجوداتش بر حق و نفس واحدي آفريده شده اند و عالم وجود موجودي يگانه است و مطلقاً تجزيه پذير نيست پس انكار و ترديد درباره هر عنصر و عضوي از اين حق به مثابه انكار و ترديد درباره كل حق و كل عالم وجود و انكار و شك به خود خداست كه عين انكار و شك نسبت به حق خويشتن خويش است. همانطور كه تمدن مدرن و جهان صنعتي معلول علم تجزيه و تركيب است و لذا درب دوزخ زمين شده است. زيرا بشر كافر درباره خلقت خدا و طبيعت دچار شك و انكار شده است و به اين باور رسيده كه جهان موجود نمي تواند رزقش دهد و او را بي نياز و سعادتمند كند پس دست به تجزيه و تركيب طبيعت زده است كه حاصلش جهنم تكنولوژي شده است كه بقول قرآن درياها و خشكي را كافران به فساد كشيده اند كه اين فساد محيط زيست در جهان صنعتي است كه تا اعماق تن و جان بشري رسوخ يافته است. پس بنگر كه انكار و ترديد نسبت به حق جهاني و الهي انسان يعني علي و امامت چه دوزخي برپا مي كند كه كرده است و البته جهنم زين بعد و دوزخ اخروي در عظمت و عذابش قابل قياس با دوزخ دنيوي نيست.

۲۰۹- و اينك بهتر درمي يابيم كه چرا در خطبه افتخار مي فرمايد كه اگر كلام خدا و رسولش نمي بود همه شماها را از دم تيغم مي گذرانيدم[۱]. زيرا همه مخاطبين حضرت در واقعه آن خطبه باطناً به ادعاهاي او كافر و بدگمان بودند و حضرت به اين كلام خدا در كتابش اشاره دارد كه اگر خداوند كار مردمان را بر عدلش بگيرد همه هلاك خواهند شد.[۲] ولي بدان كه آن منكر و مشركي كه به تيغ علي كشته مي شود عاقبت بخيرتر است از كسي كه وانهاده مي شود و در بطالت خودش بر دوزخ وارد مي شود زيرا كسي كه ولايت علي را منكر است و يا بدان بدگمان است حيات الهي و جاودانه خودش را انكار كرده است پس او بر انهدام هستي يعني دوزخ وارد مي شود زيرا جهان هستي مريد وجود انسان كامل است و همه كساني كه در ولايتش قرار دارند و اين جهان بر سر منكران حقش خراب مي شود و اين يعني دوزخ كه جهاني غرق در تضاد و اغتشاش و جدال و عداوت با خويش است و لذا محصولي جز آتش ندارد.

۲۱۰- بزرگترين مشكل فهم و تصديق ولايت و حق علي ريشه در نگاه و فهم هر كسي نسبت به معنا و مقصود هستي خود آن فرد دارد كه چه حق و رسالتي براي وجود خودش در اين جهان لامتناهي قائل است و چه رابطه اي بين خود و جهان و جهانيان مي بيند. آيا اين جهان بي انتها هيچ ربطي با وجود او دارد و يا ندارد. «آيا پنداشتيد كه زمين و آسمانها را بيهوده آفريده ايم.»[۳] قرآن- علي و ولايتش و توصيفي كه از خود در اين خطبه ها ارائه داده كاملترين بيان ارتباط انسان با كل جهان هستي است و اين باهوده ترين معناي خلقت انسان و جهان است و اينكه كل زمين و آسمانها به مثابه ظهور باطن انسان است و انسان صاحب كل كائنات است. پس كسي كه چنين حقي را براي خودش قائل است در درك علي و ولايتش و عشق به آن كمترين ترديدي ندارد. به همين دليل مي فرمايد كه منكران ولايت و فضايل من بر كمال ذلت و حقارت بر دوزخ وارد مي شوند. در حقيقت فقط انسانهاي حقير هستند كه منكر حق علي به عنوان انسان كامل مي باشند. ولي انسان علوي موجودي عالي و اعلائي است كه حق اعلي العليين خود را در درك اسفل السافلين مطالبه مي كند و اينست كه به قول قرآن فقط اهل خرد و علم و بصيرت هستند كه هدايت مي شوند به سوي مقام اعلائي خود زيرا انسان خردمند هرگز حاضر نيست حيات و هستي اسفلي و حيواني و نباتي خود را به عنوان ابديت خود بپذيرد و به آن دلخوش كند پس همه منكران علي كه ميلي به پذيرش ولايت او ندارند موجوداتي حقير و احمقند كه به حيات جانوري خود راضي شده اند ولي از آنجا كه انسان صاحب صورت الهي و روح ازلي حق است در حيوانيت خود از حيوانات هم بدبخت تر مي شود و تبديل به جانوري ديوانه مي گردد. با مطالعه زندگي و شخصيت خلفاي بني عباس كه بزرگترين امپراطوران عصر خود بودند به غايت حقارت و حماقت و ذلت و جنون آنان پي مي بريم چرا كه عمري باطناً نسبت به ولايت امامان و عليين بخل و عداوت مي ورزيدند. زيرا بخل و انكار و عداوت با امام عين جنگ با روح و ذات الهي خويشتن است.

[۱] «و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم و قتلتكم عن آخركم» مشارق انوار اليقين ، ص۲۶۱.

[۲] « وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دَابَّةٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ » نحل، ۶۱.

[۳] « وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ » ص، ۲۷.

۲۱۱- در قرآن كريم مي خوانيم آن دسته از اهل كتاب (اهل مدرسه) كه رحمت و نعمت رسولان و اولياي الهي را انكار مي كنند دست به تغيير خلقت خدا مي زنند تا شايد بدينگونه از قحطي رحمت و محبت و عزت نجات يابند. اين معنا در كلام علي مصداق يافته است كه منكران ولايتش در كمال ذلت بر دوزخ وارد مي شوند كه اين آيات و روايات امروزه در وجود انسان صنعت پرست كه مظهر ذلت و عذاب است تعين يافته است. همانطور كه علي در خطبه بيان آغاز انقلابات صنعتي و به همراه آن انقلابات اجتماعي را از حدود قرن يازده و دوازده پيش بيني مي كند[۱] تحت عنوان طوفان مهلكي كه از غرب مي آيد و سپس بسياري از علائم جوامع مدرن را تبيين مي نمايد از جمله اينكه: «مواد غذائي را در روغن سرخ مي كنند و والدين و فرزندان به عداوت با يكديگر مي پردازند و همه جبراً به سوي خيانت و زنا مي روند و زنان و كودكان در رأس امور قرار مي گيرند و مردان به عمد زنان خود را به فحشاء مي كشانند و زنان كودكان خود را به قتل مي رسانند و دروغ جهان را فرامي گيرد و انتشار اخبار راست جرم محسوب مي گردد و مردم در انواع امراض و بحرانها و ناامني ها غرق مي شوند و در سراسر جهان ستادهاي مبارزه با بحران تشكيل مي شود[۲] و زمين پياپي مي لرزد و قاعده فصول در هم مي ريزد و... ربا را حلال مي كنند و به شراب خواري و مستي افتخار مي نمايند، مؤمنان بي ارزش مي شوند و فاسقان عزت مي يابند، مردان مطيع زنان مي شوند و ازدواج بين همجنس رايج مي گردد و مردمان به حج نمي روند الا براي تجارت و تفريح و يا گدايي، و ستم و رشوه در همه جا مسلط مي گردد و در اين دوران دلها سياه و سخت مي شود و مساجد تبديل به كاخها مي گردند... در چنين زماني نماز از هيچكس پذيرفته نخواهد شد... در چنين اوضاعي در انتظار ظهور من باشيد.»[۳] و سپس مي فرمايد: آيا از كسي چون من دروغگوئي و گزافه گوئي سزاوار است[٤]. گوئي مخاطب اين سخنان علي بشر مدرن است كه بسياري از اين پيشگوئي ها را عين واقعيت مي يابند و اگر اندكي صداقت داشته باشد ساير مقامات و فضايل علي را نيز تصديق خواهند كرد براستي چنين انساني نمي تواند دروغگو باشد.

۲۱۲- خود علي ع نيز مي فرمايد: «آنچه را كه مي فهميد تصديق و عمل نمائيد تا به آنچه كه نمي فهميد علم يابيد.» و اين كلام علي بيان عقلانيت و صداقت انسان در معرفت است و به پيروي از اين صداقت فطري مي توان ولايت علي و حق او را نيز گام به گام درك و تصديق نمود و در راهش گام برداشت يعني به آن بخش از فضايل علي كه معرفت داري ايمان آور تا به معرفت فضايل باطني و آسماني علي برسي.

۲۱۳- اينجانب همانطور كه در ساير آثارم گزارش داده ام با واقعه نزول ماه بود كه سرنوشتم در آغاز جواني آنهم در سرزمين كفر يعني آمريكا در مسير ديگري افتاد كه آن موقع درباره حقيقت نزول ماه آنهم نه در خواب كه در بيداري و در حال رانندگي معرفتي نداشتم ولي آن واقعه مرا در سمت درك و پذيرش ولايت علي و برپائي آن هدايت نمود تا اينكه بالاخره در همين روزهاي اخير در اين خطبه هاي نایاب از زبان علي شنيدم كه خود را ماه ناميده است

---

۱ « كلّ ذلك يكون في القرن الحادي عشر من الثلاثين يكون الفتك من فتك الجحيم و استئصال بيت الله الحرام و قتلهم الخاص و العام و ذلك إذا دهم البلاء الزوراء و تتصل البلايا و الرزايا بالعالم فيقتل الأنباط و جبابرتها و يملكون ديارها و ذراريها و كم يكون الثاني عشر في عشرها الأوّل ظهور الديلم واجبا و جيلان و قوم من خراسان يملكون التبريز و يؤمرون الأمير و يضطرب العراق بهم و العجب كل العجب من الأربعين إلى الخمسين من نوازل و زلازل و براهين و دلائل إذا وقعت الواقعة بين همدان و حلوان و يقتل خلق في حلوان إلى النهروان. و يزول ملك الديلم، يملكها أعرابي و هو عجمي اللسان يقتل صالحي ذلك العصر و هو أوّل الشاهد، ثمّ في العشر الثالث من الثلاثين يقبل الرايات من شاطئ جيحون لفارس و نصيبين، تترادف إليهم رايات العرب فينادى بلسانهم بقدر مجرى السحاب و نقصان الكواكب و طلوع القطر التالي الجنوب كغراب الابنور و زلازل و هبات و آيات، هنالك يوضح الحق و يزول البلاء و يعزّ المؤمن و يذلّ الكافر المخالف و يملك بحار الكوفة البريء منهم لا المتغلبين فيّ، ألا إنّهم طغاة مردة فراعنة و تكون بنواحي البصرة حركة لست أذكرها و يظهر العرب على العجم و يعدلون بالأهواز من دون الناس و كم أشياء أخفيتها لا يطيقها الوعي و لا يصبر على حملها و امور قد أهملتها خوفا أن يقال: متى علمتها؟ » الزام الناصب، ج۲، ص۲۰۶. على نامه، خطبه بيان نسخه ۲.

۲ « و تبنى الأسوار في البلدان مخصوصة لوقع العظائم النازلات» الزام الناصب، ج۲، ص ۱۵۳؛ على نامه، حطبه بيان نسخه ۲.

۳ «..... يستحلّون الزنا و الخمر و المقالات و الطرب و الغناء، و الفقير بينهم ذليل حقير و المؤمن ضعيف صغير و العالم عندهم وضيع و الفاسق عندهم مكرم و الظالم عندهم معظّم و الضعيف عندهم هالك و القويّ عندهم مالك لا يأمرون بالمعروف و لا ينهون عن المنكر، الغنى عندهم دولة و الأمانة مغنمة و الزكاة مغرمة و يطيع الرجل زوجته و يعصي والديه و يجفوهما و يسعى في هلاك أخيه و ترفع أصوات الفجّار و يحبّون الفساد و الغناء و الزنا و يتعاملون بالسحت و الربا و يعار على العلماء و يكثر ما بينهم سفك الدماء، و قضاتهم يقبلون الرشوة و تتزوّج الامرأة بالامرأة و تزفّ كما تزفّ العروس إلى زوجها و تظهر دولة الصبيان في كلّ مكان و يستحلّ الفتيان المغاني و شرب الخمر و تكتفي الرجال بالرجال و النساء بالنساء و تركب السروج الفروج، فتكون الامرأة مستولية على زوجها في جميع الأشياء؛ و تحجّ الناس ثلاثة وجوه: الأغنياء للنزهة و الأوساط للتجارة و الفقراء للمسألة و تبطل الأحكام و تحبط الإسلام و تظهر دولة الأشرار و يحلّ الظلم في جميع الأمصار فعند ذلك يكذب التاجر في تجارته و الصائغ في صياغته و صاحب كلّ صنعة في صناعته فتقلّ المكاسب و تضيق المطالب و تختلف المذاهب و يكثر الفساد و يقلّ الرشاد فعندها تسودّ الضمائر و يحكم عليهم سلطان جائر و كلامهم أمرّ من الصبر و قلوبهم أنتن من الجيفة، فإذا كان كذلك ماتت العلماء و فسدت القلوب و كثرت الذنوب و تهجر المصاحف و تخرب المساجد و تطول الآمال و تقلّ الأعمال و تبنى الأسوار في البلدان مخصوصة لوقع العظائم النازلات فعندها لو صلّى أحدهم يومه و ليلته فلا يكتب له منها....» الزام الناصب،ج۲، ص ۱۵۳؛ على نامه خطبه بيان، نسخه ۲.

٤ « أ بمثلي يستهزئ المستهزءون أم عليّ يتعرّض المتعرّضون؟ أو يليق لمثلي أن يتكلّم بما لا يعلم و يدّعي ما ليس له بحق» الزام الناصب، ج۲، ص۱۵۲.

«من ماه هستم، زحل هستم و مشتري هستم و...»[1] كه پس از ماه بتدريج نزول زحل و مشتري را بر خود شاهد بودم و اين مصداق كلام خداست كه «آن مؤمناني كه در ما جهاد مي كنند بتدريج نشانه هاي خود را به آنان مي نمائيم.» قرآن- و اين بدان معناست كه براي انسان سالك و حق جو نه تنها علي برترين نشانه خداست بلكه همه نشانه هاي الهي، علوي هستند. همانطور كه مسيحياني چون كربن و ماسينيون در جستجوي حقيقت بالاخره به علي رسيدند و حتي يك كمونيست و ملحدي چون فيدل كاسترو بالاخره بعد از عمري جهاد براي عدالت به تشيع و حق علي نائل آمد و فيلسوف نيهيليستي چون سارتر نور حقيقت را از وجود يك شيعه علي يعني دكتر شريعتي درمي يابد بي آنكه اصلاً علي ابن ابيطالب را بشناسد. پس هر كسي در هر كجاي جهان و تحت هر مذهب و مكتبي كه در جستجوي حقيقت انسان باشد لاجرم به علي مي رسد و بي ترديد امروزه كه اين خطبه هاي علي با حمايت عقلانيت مدرن تصديق و با صداي بلند اعلان مي شود وارد عصر جديدي از معرفت و نجات بشري مي شويم همانطور كه خود آن حضرت ظهور خودش را در آخرالزمان وعده داده است كه همان ظهور مهدي موعود است و لذا مي فرمايد كه همه ما محمد هستيم.

٢١٤- علي يك انسان جهاني به وسعت كل كائنات است كه تماميت بهشت و جهنم را نيز از خودش مي داند بهمراه اهالي آن. پس فقط انسانهاي جهاني به علي مي رسند و علوي مي شوند نه انسانهاي نژادپرست.

٢١٥- علي ع در پايان خطبه بيان مي فرمايد «هر كه مطالب و حقايق اين خطبه را مورد انكار و ترديد قرار دهد و يا آنرا از ديگران پنهان دارد از رحمت خدا محروم و بر آتش وارد مي شود.»[2]- حضرت رسول اكرم ص نيز در حديثي مي فرمايد «هر كه حقيقتي را از مردم پنهان دارد خداوند او را لعنت مي كند و بر آتش دوزخ وارد مي شود.»[3] و چه حقيقتي برتر و مهمتر از حقيقت وجود علي و امامان و عليين كه نور نجات و هدايت خلق هستند. پس بر هر انسان خاصه مسلماني كه اين حقايق را مي خواند واجب است كه آنرا اشاعه دهد تا خودش نيز به حق اين حقايق در قلب خود نائل آيد. «برسان تا برسي.» علي ع- «چون موسي به غايت ابلاغ دين رسيد او را از نزد خود كتاب و حكمت داديم.»[4] قرآن- يعني حكمت و علم لدني اجر ابلاغ دين و معارف الهي است يعني اجر امر بمعروف و نهي از منكر است.

٢١٦- بدان كه هر انسان حق جوئي كه در عطش و جستجوي حقيقت انسان و احياي آن در خويش و جامعه است بالقوه يك انسان علوي است و در غايت به ولايت علي مي رسد تحت عنوان هر مكتب و مذهبي كه باشد. پس مذهب تشيع و مكتب و ولايت علي را محدود و محبوس در نژاد و قوميت و زبان و الفاظ و آداب و شرايع نكنيم كه خداوند فرموده كه هر قومي را به شريعت خاص خودش هدايت مي كند. پس هر امري كه مانع رسانيدن ولايت علي به مردمان باشد مصداق سد كردن دين خداست و از علائم كفر و نفاق است و حتي اگر به بهانه دفاع از شريعت باشد و ناب گرائي قومي و زباني!

٢١٧- پس بقول دكتر شريعتي چه بسا يك مسيحي و بودائي و نيهيليست و كمونيست، علوي تر از يك شيعه موروثي– عربي باشد. بيش از سي سال پيش مرحوم طالقاني از عليين عصر ما، فيدل كاسترو را با جسارتي حيرت آور يك مؤمن بهشتي ناميد. و امروزه مي شنويم كه كاسترو خود را مسلمان شيعي مي نامد. و اين از كرامات علوي طالقاني است و بدين معناست كه يك انسان علوي، علويان را در هر لباسي مي شناسد. كاسترو بارها از انقلاب ملت ايران حمايت كرده است در حرف و عمل. و چه بسا مراجع شيعي از همان آغاز در مقابل انقلاب مردم ايران ايستادند يعني در مقابل احياي قسط ايستادند و عملاً در جناح طاغوت قرار گرفتند.

٢١٨- اينجانب در مشاهدات عرفاني خود حدود بيست سال پيش لنين را در صف عليين ديدم كه با من بيعت نمود و سالها بطول انجاميد تا معناي اين واقعه حيرت آور را دريابم. كه همه علويان و عليين جهان ماهيتي يكسان دارند و اختلافات فقط در مرام و روش و الفاظ و تبيين حقيقت است و البته درجات خلوص آن و ميزان تعالي.

---

[1] « أنا قمر السرطان أنا شعر الزبرقان أنا أسد الشرة أنا سعد الزهرة أنا مشتري الكواكب أنا زحل الثواقب أنا عين الشرطين أنا عنق السبطين أنا حمل الإكليل أنا عطارد التعطيل أنا قوس العراك أنا فرقد السماك أنا مريخ الفرقان أنا عيون الميزان» الزام الناصب، ج٢، ص١٥٠.

[2] «من كتم علما عن اهله الجم يوم القيامه لجاما من نار» نهج الفصاحه، ص٧٤٨.

[3] « كاتم العلم يلعنه كلّ شيء حتّى الحوت في البحر و الطّير في السّماء» نهج الفصاحه، ص ٦٠٣.

[4] «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ» قصص، ١٤.

۲۱۹- بدان هر كسي كه در برپائي قسط و رهائي مردم از اسارت ستم و بيداري آنان بر فطرت و عزت نفس و شرف انساني، تلاش مي كند علوي است از لنين و كاسترو و چه گوارا و مائو تا نيچه و سارتر و هايدگر كه جملگي در براندازي شرك و نفاق نظري و عملي در عصر ما گامهاي بزرگي برداشته اند. بيائيم اسلام و قرآن و تشيع را از اين حقارتها و اسارتها برهانيم و هويت جهاني آنرا آشكار سازيم اگر براستي در عطش ظهور امام هستيم. و «التقاط» را كه يك مفهوم در فلسفه يوناني است از فرهنگ شيعي براندازيم. و بجاي آن از لفظ «شرك» استفاده كنيم. و باور كنيم كه اگر درباره اثبات حقيقتي از چند مذهب و مكتب و تفكر اقامه دليل كنيم اين بمعناي شرك نيست.

۲۲۰- چه بسا كه امام زمان به زبان مادريش كه رومي است سخن گويد زيرا همه رسولان و اولياي الهي در رسالت اجتماعي خود طبق قول قرآن بايستي به زبان مادري سخن كنند.[۱] و مي دانيم كه مادر امام زمان ما نه عرب كه رومي است. پس اگر بخواهيم اسير زبان پرستي و نژادپرستي خود باشيم در صف دشمنان امام قرار مي گيريم. شايد اين همان معناي طلوع خورشيد حقيقت از مغرب باشد.[۲]

۲۲۱- «همه كوهها و درختان و حيوانات به زبان خودشان تسبيح و ذكر و صلوة مي كنند كه شما درنمي يابيد و بر آن علم نداريد.»[۳] قرآن- پس چرا آدميزاده حق نداشته باشد به زبان و راه و رسم ويژه خودش تسبيح و ذكر و صلوة نمايد.

۲۲۲- آثار نيچه خاصه در «چنين گفت زرتشت» سراسر تسبيح و تنزيه خدا و دين و صفات اوست كه مسيح را از اسارت مسيحيان و خداي را از دسترس مشركان و منافقان خارج كرده است. اين همان كاري است كه علي ع در خطبه هايش نموده است به اكمل و اعلاي حقش درباره كل دين خدا.

۲۲۳- علي ع در خطبه بيان مي فرمايد كه در آخرالزمان و آستانه ظهور امام، ديگر هيچ نمازي مقبول حق نمي افتد.[٤] زيرا نمازي كه به خدا برسد موجب رستگاري و هدايت است در حاليكه امروزه شاهديم كه اشد كفر و نفاق از اهل نماز در جهان اسلام برمي خيزد خاصه كساني كه خانه خدا را تصاحب كرده اند. و نيز مي فرمايد كه مردمان بقصد تجارت يا تفريح و يا گدائي به حج مي روند.[٥] يعني دين خدا و شريعت محمدي لباس مكر شيطان شده است و اينك بهتر درمي يابيم كه چرا علي ع نمازي جز برپائي ولايت او در دل و جان آدمي نمي شناسد.[٦]

۲۲٤- آيا براستي برپائي ولايت علي ع در خويشتن به چه معنائي است و چه علائمي دارد كه همان تنها دليل ايمان هم هست و تنها مسند عرفان.[۷] (خطبه نورانيه)

۲۲۵- علي مظهر عدالت و معرفت و اخلاص و شجاعت و انفاق و مطلقيت ايمان و انديشه و نژاد براندازي از خويشتن و جنگ با عواطف نژادي و محبت با غير است. و هر كه در هر كجاي جهان در جهت احياي هر يك از اين ارزشها تلاش كند يك انسان علوي است و برپا كننده ولايت علي در خويشتن است در درجات.

۲۲٦- علي ع، انساني مطلق و مطلق پرست است در قبال ارزشهاي انساني. پس هر انسان آرمان گرا و مطلق پرستي كه در جهت احياي ارزشي از پا نمي نشيند و زندگيش را وقف آن كرده است يك انسان علوي و برپا كننده ولايت اوست آگاه و ناآگاه. يعني هر كسي كه خودش را مطلق بخواهد و مطلق انسانيت خود را جستجو كند و در

---

[۱] «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » ابراهيم، ۴.

[۲] «طلوع الشمس من المغرب من المحتوم»شيخ طوسی، الغيبة، ص۴۳۵.

[۳] «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَليماً غَفُوراً » اسراء، ۴۴.

[٤] « فعندها لو صلّى أحدهم يومه و ليلته فلا يكتب له منها....» الزام الناصب،ج۲، ص ۱۵۳؛ على نامه خطبه بيان، نسخه ۲.

[٥] « و تحجّ الناس ثلاثة وجوه: الأغنياء للنزهة و الأوساط للتجارة و الفقراء للمسألة» الزام الناصب، ج۲، ص۱۵۳.

[٦] « و الصلاة إقامة ولايتي » المناقب للعلوی، ص۶۹، على نامه ، خطبه نورانية، نسخه ۱و ۲.

[۷] « قلت: يا أمير المؤمنين، أخبرني من المؤمن الممتحن و ما نهايته و ما حدّه حتّى أعرفه؟

قال صلّى الله عليه: يا أبا عبد الله.

قلت: لبّيك يا أخا رسول الله.

قال: المؤمن الممتحن هو الذي لا يرد من أمرنا إليه شيء إلّا شرح الله صدره لقبوله و لم يشكّ و لم يرتدّ» المناقب للعلوی، ص ۶۹؛ « إنّه لا يستكمل المؤمن الإيمان حتّى يعرفني كنه معرفتي بالنورانيّة، فإذا عرفني بهذه الصفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام، و صار عارفا مستبصرا، و من قصر عن معرفة ذلك فهو شاكّ مرتاب» المناقب للعلوی، ص۶۸، على نامه ، خطبه نورانية.

عرصه اخلاق انساني و ارزشهاي عملي زندگيش فردي نسبي و نسبيت گرا نباشد علوي است و داراي نوري از ولايت اوست تحت عنوان هر لفظ و مكتب و مذهبي.

۲۲۷- خطبه هاي مذكور از علي كه عموماً در آخرين سالها و ماههاي عمرشان بيان شده است در واقع تأويل و تعيّن آخرالزماني قرآن و اسلام است و لذا مخاطب اصلي و عمده آن انسان مدرن است كه لااقل بخش هائي از حقايق آنرا در عينيت زندگاني و جهان خود نظاره مي كند كه خود حجتي آشكار بر حقانيت سائر مفاد آن است و لذا انسان امروز به درك و تصديق معارف اين خطبه ها بسيار نزديكتر از انسان صدر اسلام است زيرا فهم حقايق مربوط به آخرالزمان و قيامت اساس درك و تصديق حق علي و امامت است. يعني شرايط ظهور اين دو امر يكسان است. همانطور كه در قرآن كريم هم شرايط و نشانه هاي مربوط به نبأ عظيم (خبر بزرگ – كه همان علي است) و قيامت و واقعه و يوم الدين يكسان است. و اين نشان مي دهد كه بزرگترين نشانه قيامت يعني لقاي الهي همان ظهور امام است. «آنچه كه در راه بود از راه رسيد و جز خدا كسي نمي تواند پرده از رخسارش بركشد. آيا از اين سخن تعجب مي كنيد و مي خنديد و نمي گرئيد. پس خداي را سجده و پرستش كنيد.»[۱] نجم۶۲-۵۷ و علي [ع] در خطبه اش مي فرمايد كه «آنچه كه در راه بود و رسيد منم». با ذكر همين آيه مذكور.[۲] و در عين حال درباره اين آيه از ائمه اطهار و علماي بزرگ آمده كه منظور قيامت است و لقاءالله. پس اين دو واقعه واحدي است در سلسله مراتب تجلي. «و او صاحب تجلّي ها و كرامات است.»[۳] قرآن- «و من هر بار به صورتي جديد برون مي آيم و هر كه منكر اين امر باشد باشد بر خدا مرتد است.»[۴] خطبه نورانيه. اين همان راز عليين است در اعصار و قرون كه هرگز زمين از حجت خدا (علي) خالي نيست و علي هم همچون خدايش هرگز به يك صورت دو بار تجلي و ظهور نمي كند. اگر اين تجلي علي در صور گوناگون بشري و هويتهاي گوناگون الهي در طي اعصار نمي بود پس چه چيزي غيبت امام زمان را توجيه و جبران مي نمود و چه حقي مي توانست اين كلام رسول را تصديق كند كه بي امام زنده اي نمي توان داراي ايمان و هدايت بود. و اگر باور به نورانيت وجود علي [ع] كه اساس ايمان به ولايت علي است (از قول خودش) نباشد ايمان به حضور دنيوي و خاكي امامان در عرصه غيبت امام دوازدهم محال مي بود. و در حقيقت عليين دورانها در عرصه غيبت امام دوازدهم به مثابه امام ناطق و آشكارند در قبال امام غايب و صامت. و اين امامان ناطق و ظاهر (عليين) به مثابه سپر بلاي امام غايب هستند و لذا بايستي مظهر اشد عشق و ارادت و اخلاص و عرفان نسبت به خداوند باشند و لذا بايستي عليين را مصداق اين كلام خدا دانست كه «بزودي گروهي پديد مي آوريم كه عاشق بر خدايند و خدا هم عاشق بر آنان.» [۵]اينانند برپا دارندگان ولايت علي [ع] در قرون و اعصار تا ظهور امام زمان.

۲۲۸- رسول خدا [ص] مي فرمايد «خداوند بزودي در آسمان دنيا فرود مي آيد و همچون ماه شب چهارده ديدار مي شود.»[۶] و علي در خطبه اش مي فرمايد «ماه شب چهارده منم.»[۷]- و بيهوده نيست كه امام صادق مي فرمايد كه شيعيان ما با ماه زندگي مي كنند يعني مه پرست هستند همانطور كه اين معنا را در اشعار عرفاني به وفور درمي يابيم.

۲۲۹- اينجانب در زندگيم سه بار محل نزول ماه قرار گرفتم. يكبار در سال ۱۳۶۰ در اتوبانهاي آمريكا در حال رانندگي بودم كه موجب ابطال كل برنامه ادامه تحصيل من در دانشگاه برلين گرديد و مرا از سفر به آلمان به سوي دازگاره كشاند. بار دوم كه حدود سال ٤-۷۳ بود در تهران فرود آمد كه بسيار نزديكتر از بار اول بود بطوريكه كل آسمان تهران را ماه ديدم كه ماه رمضان و شب عيد فطر بود كه شب قبلش آن ديدار آسماني با جمال محمدي پروردگار رخ نموده بود. و اما بار سوم در مشهد مقدس و شب آن كسوف بزرگ هزاره اخير جهان بود كه به تمام و كمال بر من فرود آمد و مرا با خودش برد كه شاهد اين واقعه پيرزني بود كه يك چله در خانه اش ميهمان بودم و او با ورود به اطاقي كه در آن سكونت داشتم بجاي من قرص ماه را بر روي تخت ديده بود. و فردا صبح آن شب،

---

[۱] « أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ * أَ فَمِنْ هذَا الْحَديثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لا تَبْكُونَ * وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ * فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا » نجم، ۶۲-۵۷.

[۲] « أنا الآزفة إذا أزفت » مشارق انوار اليقين، ص۲۵۸؛ على نامه، خطبه نوانية.

[۳] «وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ» رحمن، ۲۷.

[٤] « و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۰؛ « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» همان، ص۲۵۷.

[٥] « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ » مائده، ۵۴.

[٦] «قال (ص)ينزل ربنا إلى سماء الدنيا». محى الدين ابن عربى،الفتوحات المكية، ج۴، ص۴۰؛ « كُنَّا عِنْدَ النَّبِىِّ - صلى الله عليه وسلم - فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِى الْبَدْرَ - فَقَالَ فَقَالَ « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لاَ تُضَامُّونَ فِى رُؤْيَتِهِ» صحيح بخارى، ج۱، ص ۴۴۴.

[٧] « أنا بدر البروج» الزام الناصب، ج۲، ص۱۷۹.

جمال اعلاي پروردگارم را در كسوف ديدم كه خود من بودم به مصداق سوره ليل كه «هيچكس را در نزد خداوند چيزي نيست كه بخواهد الا جمال اعلاي پروردگارش را...»[۱] يعني جمال الهي خويشتن. و اين سه تجلي از علي ع در اين بنده بوده است. پس علي خود ماه است همانطور كه خود ادعا كرده است.

۲۳۰- «من آسمانم.» [۲]علي ع- در رؤيائي مشغول تماشاي آسمان بودم كه بناگاه چشم آسمان گشوده شد و اين چشم بقدري زيبا بود كه من با نعره يا علي يا علي بخود آمدم كه اگر بخود نمي آمدم و آن مشاهده ادامه مي يافت بي ترديد از فرط زيبائي جانم از تن مي رفت. و در واقع اين چشم علي بود كه من با يقيني كامل صدايش مي زدم. پس علي خود آسمان است.

۲۳۱- «من شب قدر هستم... من نفخه صور اسرافيلم... منم برپاكننده قيامت... منم امر خداوند. منم روح خدا... منم زلزله. منم صاحب كسوف و خسوف. منم آنكه عبادتي پذيرفته نمي شود الا به ولايت او و حسنات سود نبخشد الا به محبت او... منم آنكه هزار كتاب از كتب پيامبران در نزد من است... منم آنكه هزار امت بخاطر انكار من مسخ شدند... من معنائي هستم كه اسمي بر آن تعلق نمي گيرد و او را مانندي نيست.»[۳] خطبه بيان- اينك كه حدود بيست سال از واقعه نزول روح و قيامت من مي گذرد بوضوح مي بينم كه همه آن آيات و بينات و حوادث حيرت آور و مشاهداتي كه بر من رخ نمود علي و حق علي بود به مصداق اين آيه مكرر كه «ما نشانه هاي خود را در درون و برون بر شما آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است ولي مسئله اينست كه لقاي الهي را منكرند...»[٤] قرآن- يعني آن روحي كه بر من نازل شد علي بود آن شب قدري كه هو بر جانم فرود آمد و عروج كرد علي بود. آن زلزله هاي پياپي در درون و برونم علي بود صاحب آن كسوفي كه جمال اعلاي الهي خود را ديدم علي بود و آن انفجار حيرت آور در لحظه نزول روح هم علي بود و... و آن ماه و زحلي كه بر من فرود آمد علي بود . و من اينك با رؤيارويي با اين خطبه ها پس از بيست سال در حضور خداوند اقرار مي كنم كه صدق الله العلي العظيم. همانطور كه خودش مي فرمايد علي العظيم منم.[۵] و آنكسي هم كه او را تصديق مي كند روحي از خود اوست. و در حقيقت با كل آن وقايع در مسير زندگيم، من بتدريج در حال علوي شدن بودم و علي خودش مشغول برپائي ولايتش در دل و تن و روانم و زندگانيم بود تا حق او را در آخرالزمان كه آستانه ظهور جهاني اوست تصديق كنم آنهم با قلمي كه خود او بدستم داده و بلكه او خود اين قلم است. «منم لوح و قلم»[٦]. و آنكسي هم كه حدود بيست و پنج سال پيش از اعماق زمين سر برآورد و شمشيرش را بمن داد همو بود «منم دابة الأرض كه از زمين بيرون مي آيم و كفر و ايمان را از هم جدا مي كنم»[۷]. براستي تصديق مي كنم كه در همه مكاشفات و مشاهدات غيبي و وقايع قيامتي و رؤياهاي صادقه ام علي بود كه مرا گام به گام بسوي خداوند هدايت فرمود و همه آن تجلياتي هم كه ديدار كردم تجليات علي بود زيرا علي وجه الله (روي خدا) است و كلمة الله است و روح الله است و عين الله است. و خضري را هم كه در سال ۱۳۶۰ ديدار كردم كه روح حكمت را در من دميد علي بود. «من خضرم.»[۸] خطبه بيان- پس بواسطه علي و به نور و روح علي و بهمراه علي به ديدار با جمال اعلاي خدا يعني علي رفتم چرا كه علي سرّ خداست و چون خداوند بي مانند است.[۹] خطبه بيان- علي مثل اعلاي خدا در جهان است. «خداي را در جهان مثل اعلي است.»[۱۰] قرآن-

---

[۱] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل، ۱۹-۲۱.

[۲] «أنا السماء الخضر، أنا صاحب الدنيا الغبراء » مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱؛ على نامه، خطبه افتخار.

[۳] «...أنا الذي عندي ألف كتاب من كتب الأنبياء، أنا الذي جحد ولايتي ألف أمة فمسخوا، أنا المذكور في سالف الأزمان و الخارج في آخر الزمان، أنا قاصم الجبّارين في الغابرين، و مخرجهم و معذّبهم في الآخرين، يغوث و يعوق و نسرا عذابا شديدا، أنا المتكلّم بكل لسان، أنا الشاهد لأعمال الخلائق في المشارق و المغارب.أنا صهر محمد، أنا المعنى الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۹.

[٤] «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ × أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيط » فصلت، ۵۳ و ۵۴.

[۵] «أنا الصراط المستقيم، محمد الرءوف الرحيم، و أنا العلي العظيم» مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷، على نامه، خطبه نورانية.

[٦] «و أنا اللوح، و أنا القلم، و أنا العرش، و أنا الكرسي، و أنا السّماوات السبع» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۳.

[۷] «لا تتكلّم نفس إلّا بإذنه منهم شقيّ و سعيد، أنا الدابّة التي توسم الناس أنا العارف بين الكفر و الإيمان و لو شئت أن أطلع الشمس من مغربها و أغيبها من مشرقها بإذن الله و أريكم آيات و أنتم تضحكون، أنا مقدر الأفلاك و مكوكب النجوم في السماوات» الزام الناصب، ج۲، ص۲۰۶.

[۸] «أنا الخضر معلّم موسى، أنا معلم داود و سليمان، أنا ذو القرنين، أنا الذي دفعت سمكها بإذن الله عز و جل، أنا دحوت أرضها، أنا عذاب يوم الظلة» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷.

[۹] « أنا المعنى الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۹.

[۱۰] « وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » نحل، ۶۰.

۲۳۲- به ياد مي آورم كه در آن دوره و تا به كنون بسياري از اطرافيان و اقوام و آشنايانم رؤياهائي درباره من مي ديدند كه جمله در تصديق آن حقايق و وقايعي بود كه شبانه روز بر من فرود مي آمد و مرا در راهم تصديق مي نمود و به يقين برتري مي رساند همانطور كه رسول خدا مي فرمايد كه «رؤياهاي صادقه مؤمنان و آن رؤياهائي كه درباره شان مي بينند بخشي از وحي و حقايق دين من است.»[1] و اينك پس از بيست سال از آن وقايع عظيم الهي اين خطبه ها يكجا كل آن وقايع را در من تصديق مي كنند تا من هم حقيقت اين خطبه ها را تصديق كنم «هر كه خداي را ياري كند خدا هم او را ياري كند.»[2] قرآن- همانطور كه امامان معصوم ما مكرراً مي فرمودند «ما را ياري كنيد تا شما را ياري كنيم».

۲۳۳- در حقيقت مجموع اين حقايق و صفات و مقامات و معارف و كراماتي كه علي ع در اين خطبه ها به خودش نسبت مي دهد امر واحدند و آن امر ظهور علي در هر زمان و مكاني است كه بهر صورتي كه بخواهد برون مي آيد و ولايت خود را برپا مي سازد. يعني مجموعه اين اسرار را فقط كسي درمي يابد و كسي مخاطب آنست كه محل تجلي نور علي و ولايت اوست يعني عليين! و لذا فقط عليين هستند كه اين اسرار را در خود مي يابند و تصديق مي كنند و به مردمان ابلاغ مي كنند. و بيهوده نيست كه مي فرمايد آن روحي كه خداوند بهر يك از بندگانش كه بخواهد القاء مي كند تا روز ديدارش را نويد دهند، منم. و نيز مي فرمايد «من امر خدايم»[3] يعني آن امري كه در شب قدر بر بنده اي نازل مي شود بهمراه روح و ملائكش، علي است. و اين عين حقيقت مجموع تجربيات و وقايع متافيزيكي زندگي اينجانب است. يعني همه وقايع معنوي زندگيم چيزي جز برپائي ولايت علي در وجودم نبوده است. پس همه اين معارف موجود در خطبه هاي علي شيعيان مخلص را مخاطب قرار داده و ترغيب و تشويق مي كند تا از طريق درك و تصديق حق علي، طالب ولايت او شوند و لايق آن گردند تا در ايمان كامل شوند. و اين خطبه ها خود به تنهائي نخستين امتحان ايمان است. و اينست كه اصرار مي فرمايد كه هر كس كه به ظهور من در هر عصري و بهر صورتي جديد باور نداشته باشد مرتد به خداست[4]. يعني هر انساني در هر عصري مي تواند از عليين و محل برپائي ولايت علي باشد كه مقام انسان كامل و خلافت خداست.

۲۳۴- در حقيقت علي ع نخستين انساني است كه به كمال رسيده است و مأموريت يافته تا طالبان كمال را به كمال برساند و خودش هم اسوه كمال و راه كمال و راهبر كمال است و لذا مي فرمايد: منم اول و آخر و ظاهر و باطن و راه و راهنما و مقصود راه.[5] خطبه بيان-

۲۳۵- در حقيقت علوي شدن يعني آدم شدن بمعناي حقيقي كلمه است كه مقام خلافت خدا در جهان است. پس علوي شدن مطلق شدن و مطلق جو شدن و مطلق پرست شدن است. زيرا خدا، مطلق است. و مطلق شدن يعني همه چيز بودن و هيچ چيزي نبودن و برتر از چيزيت بودن! و اين يعني الوهيت حق در جهان هستي! اين همان ذات احدي منزه از عالم و عالميان است در عين اينكه در عالم و عالميان است. همانطور كه علي (امام) همه صفات خدا را داراست ولي خدا نيست و لذا خداوند جز در وجود او شناخته و پرستيده نمي شود و از وجود اوست كه منزه و برتر و اكبر است. و بدون امام، اين صفات خداست كه پرستيده مي شود كه عين شرك و خودپرستي است. زيرا صفت پرستي بدليل منافع اين صفات است براي نفس خود. همانطور كه دوست داشتن كسي براي صفاتش عين دوست داشتن خويشتن است بدليل برخورداري از آن صفات. پس علي همه صفات خدا را بخود نسبت مي دهد چون خليفه اوست تا مؤمنان همه نيازهاي خود را از امام طلب كنند كه يدالله است تا بتوانند خداي را بواسطه ذات احديش بخوانند و بپرستند. پس جز بواسطه امام نمي توان اصلاً خداي را شناخت و خالصانه پرستيد. و لذا بي امام را صلوة و عبادتي نيست. و لذا مي فرمايد «عبادتي پذيرفته نمي شود الا به ولايت من.»[6] در اين معنا بمان كه سرّ عبوديت حق در امام است.

---

[1] « ذهبت النبوة فلا نبوة بعدى الا المبشرات: الورا الصالحة يراها الرجل او ترى له » نهج الفحاحة ، ص ۳۱۲. و « رويا المومن جزء من ستة و اربعين جزء من النبوة» همان ، ص ۳۱۳.

[2] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ » محمد، ۷.

[3] «، أنا أمر الحي الذي لا يموت، أنا ولي الحق على سائر الخلق، أنا الذي لا يبدل القول لديّ، و حساب الخلق إليّ، أنا المفوض إليّ أمر الخلائق، أنا خليفة الإله الخالق، أنا سرّ الله في بلاده، و حجّته على عباده، أنا أمر الله و الروح» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۸.

[4] « و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۰؛ « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» همان، ص۲۵۷.

[5] «أنا الأوّل و أنا الآخر و أنا الباطن و أنا الظاهر أنا مع الكون و قبل الكون أنا في الذر و قبل الذر أنا مع الدور و قبل الدور أنا مع القلم قبل القلم أنا مع اللوح قبل اللوح أنا صاحب الأزلية الأوّلية » الزام الناصب، ج۲، ص۲۰۱؛ «فأنا الأمل و المأمول» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۳.

[6] «أنا ديّان الدين، أنا الذي لا تقبل الأعمال إلّا بولايتي» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۹.

٢٣٦- از اين روست كه گفته مي شود هر چيزي را تا نجوئي نيابي ، الا دوست (امام) را كه نخست مي يابي و سپس مي جوئي. چرا كه قرار است از وجود امام، خداوند شناخته و ديدار گردد كه حاصل ايمان و جهاد و اطاعت و معرفت است. و هر كه در رابطه با پير و امامش اگر در جستجوي كمتر از خدا باشد مشرك و منافق شده و عاقبت عدو مي گردد. و اينست كه مي فرمايد هزار امت بواسطه انكار ولايت من مسخ گرديده است. زيرا خداوند در كتابش مي فرمايد كه گروهي از كافران را بصورت ميمون و سگ و خوك مسخ مي كند.

٢٣٧- همه صفات و مقامات و كرامات انسان كامل (علي) حاصل سه واقعه و جريان است: رجعت الي الله (ذكر)، قيامت (السّاعه) و امامت (خلافت). يعني بازگشت بسوي ازليت حق، اقامت در نزد حق و جهاد في الله كه منجر به برپائي قيامت و لقاءالله مي شود. و رجعت و سير از حق بسوي خلق كه وادي امامت است. و لذا مجموعه اين صفات علي ع بخشي حاصل رجعت و برخي حاصل قيامت و لقاءالله است و برخي هم حاصل بازگشت بسوي خلق يعني امامت است. اينكه مي فرمايد با همه انبياء بوده ام و كتابهايشان در نزد من است مربوط به رجعت الي الله است. اينكه مي فرمايد خداي ناديده را نمي پرستم مربوط به قيامت و لقاءالله است. و اينكه مي فرمايد مردم را از نو آفريده ام[1]حاصل رجعت از خدا بسوي خلق يعني امامت است.

٢٣٨- اينكه خودشناسي شاهراه نجات و هدايت است اينست كه انسان با آئينه وجود امام (رب) روبرو مي شود و بي وجودي خود را مي بيند كه همان قيامت دنياست و الساعه است و آنگاه از آستان وجود خدا يعني امامش، طلب وجود مي كند و بدست امامش از نو خلق مي شود. و اين خلقت جديد بدست امام است كه امام را خالقِ خلق نو مي سازد.

٢٣٩- خطبه هاي تطنجيه و افتخار و بيان معرفي نامه و كتاب خودشناسي انسانهاي كامل در هر زمين و زماني است و اگر انسان كامل و عليين بخواهند به حق وجودي خود عمل كنند يعني عادل باشند و حق هر كسي را به او بدهند و هر كسي را بر جاي خودش مستقر سازند به آني نسل بشريت برمي افتد و لذا طومار جهان هم پيچيده مي شود زيرا جهان بواسطه حضور انسان بر زمين است كه جريان دارد. اينست كه علي مي فرمايد كه اگر كلام خدا و رسولش نمي بود همه شما را از دم تيغم مي گذرانيدم[2] زيرا هيچيك از كساني كه مخاطب كلام او بودند به حق او معرفت و اقرار نداشتند زيرا حق وجود خودشان را نمي شناختند و نمي خواستند يعني بر جاي خود نبودند يعني عادل نبودند و ظالم بودند و براي نشانيدنشان بر جاي حق خودشان جز زور ممكن نبود. ولي اين واقعه بالاخره در آخرالزمان و ظهور جهاني علي (مهدي) رخ خواهد نمود به قدرت قهر و غضب حق. و اينست راز بي عملي امامان و انسانهاي كامل به علم و قدرت الهي خودشان. و اين جز به معناي رحمت مطلقه آنان بر بشريت و تمديد مهلت و تبديل روز قيامت به پنجاه هزار سال نيست تا شايد تعداد بيشتري به حق وجود خود برسند و كامل شوند. اين همان راز پنهان داشتن قيامت تا مدت معيني است طبق قول قرآن كريم: «قيامت آشكارست ولي آنرا براي مدتي معين پنهان داشتم تا هر كسي به جزاي اعمالش برسد.»[3]

٢٤٠- چون وقتي قيامت آشكار شد ديگر دوره اعمال فردي و شخصي آدميان بسر مي رسد و انسانها يا شقي گرديده و در دوزخ ساقط مي گردند و يا توبه كرده و خالص شده و مسلمان كامل و مريد اراده حق مي شوند كه مصداق عبادالله المخلصين در قرآن است كه ديگر مسئول اعمال خود نيستند چرا كه اعمالشان، اعمال حق است و اراده اي جز حق ندارند و لذا در نزد خدا بي حسابند و خدا هم با آنها بي حساب است. و البته كه تعداد كساني كه در اين قيامت به صدق و توبه و اطاعت از امام مي رسند و در جرگه مخلصين (مريدين) درمي آيند همواره بسيار بسيار اندك است و اكثراً پس از برپائي قيامت كافر شده و تكذيب كرده و در دوزخ ساقط مي شوند. و لذا خداوند از رحمت مطلقه اش روز قيامت را پنجاه هزار سال طويل ساخته است تا آدمها بواسطه اعمال خود رزق برند و خير و شر را تجربه و درك كنند و بتدريج اصلاح شوند تا در قيامت امكان توبه و تصديق بيشتري را بالقوه دارا شوند.

٢٤١- فقط شخص امام و انسان كامل است كه ربّش الله است ولي ربّ شيعيان و علويان كسي جز امام نيست همانطور كه ربّ مسلمانان هم علويان هستند و ربّ سائر مردمان هم مسلمين هستند و اين سلسله مراتب ربوبيت حق بر خلق است درست همچون سلسله مراتب شهادت و صلوة كه در قرآن مذكور است و ذكرشان رفته است كه

---

[1] «أنا منشئ الأنام» مشارق انوار اليقين، ص٢٦١.

[2] «و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم و قتلتكم عن آخركم » مشارق انوار اليقين، ص ٢٦١.

[3] «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى » طه، ١٥.

همان سلسله مراتب ولايت و خلافت است. كه اين امر دو روي دارد يعني ظاهر و باطني دارد كه فقط در عرصه ظهور جهاني امام است كه ظاهر و باطن اين ولايت آشكار و يكسان مي گردد.

۲۴۲- اين بدان كه ابليس چشم ديدن خدا را نداشت يعني چشم ديدن وجه الله را نداشت يعني تمام مشكلش با علي بود كه مظهر جمال و جلال حق بود. ابليس مي گفت كه: «خدا حق ندارد رخ نمايد در عالم خاك. و خاكيان حق ديدنش را ندارند خدا فقط مال من است.» پس بدان كه ابليس با الله مشكلي ندارد بلكه با علي عداوت دارد. همانطور كه رسول خدا به علي ع فرمود: «مردمان درباره خدا و من اختلاف نكردند بلكه درباره ولايت تو اختلاف كردند.» پس «يا علي» تيري به قلب ابليس است. و علي با اين خطبه هايش كه حق خود را عيان كرده و ظهور خدا را بيان نموده در واقع ابليس را كشته است. و اينست كه مي فرمايد «منم كه ابليس را دمادم عذاب مي كنم.» اين وجود علي است كه خودبخود موجب عذاب ابليس است زيرا ابليس ذاتاً ضد ظهور خالق در مخلوق است يعني خصم عشق است يعني خصم آن گروهي است كه خداي را عاشقند و خداي هم آنها را عاشق است. اينان عليين هستند كه ابليس طبق قول خداوند در كتابش امكان دسترسي و فريبشان را ندارد «همه را فريب خواهي داد الا عاشقان خالص مرا.» قرآن-

۲۴۳- علي ع مي فرمايد در قرآن كريم و احاديث نبوي هر كجا سخن از «مؤمن» است ما هستيم. اينكه گفته شده كه دل مؤمن خانه خداست، عرش رحمن است و در ميان انگشتان خداست و هر كه مؤمني را ديدار كند خداي را ديدار كرده است و... جمله سخن از علي و عليين است و كساني كه دلشان جايگاه ولايت اوست. «ولي شما، خدا و رسول است و مؤمنان...»[1] قرآن- و «مؤمن» از نامهاي خداست و انسان كامل مظهر ظهور همه اسماي الهي است كه در خلقت ازلي در جانش نهاده شده است[2] (قرآن) پس انسان كامل كسي است كه ذاتش را به عرصه ظهور و فعل آورده است و ظاهر و باطن يكي شده است يعني صديق شده است و لذا علي ع را صديق اكبر گويند.[3] پس علي همانست كه بايد باشد و اين پاسخي است به مسئله نيچه كه «چگونه انسان همان مي شود كه هست» پاسخ اينست: علي وار! «از من پيروي كنيد تا چون من شويد.» علي ع-

۲۴۴- اگر قرآن كريم شوق لقاءالله را ملاك اول و آخر دين داري و ايمان و هدايت و اخلاص مي خواند و علي هم خود و ولايتش را اين ملاك مي نامد بدين دليل است كه خود هر كسي را خواستن و دوست داشتن و پرستيدن براي وجود خود آن فرد، جز جمال محض او را مخاطب قرار نمي دهد كه مظهر ذات اوست و عصاره كل صفات اوست همانطور كه امام صادق صورت انسان را برترين حجت خدا بر كائنات و عصاره علم و حكمت الهي و ام الكتاب مي خواند. و اين مذهب اصالت عشق است. اين همان عشقي است كه انسان خودش را فداي معشوق مي كند نه اينكه او را برده و مايملك و مريد و فداي خود كند. اين فرق بين جمال پرستي و صفات پرستي است و جمال پرستي مظهر ذات پرستي است كه در علي و امامان تحقق يافته است زيرا آنان وجه الله (روي خدا) مي باشند. اينست كه عشق علي عين خداپرستي خالصانه است و لاغير. و لذا خود حضرت برپائي ولايت خود در جان شيعيانش را تنها دين خالص مي خواند.

۲۴۵- علي ع در خطبه بيان مي فرمايد كه «خداوند بمن اسم اعظمش را بخشيده كه بواسطه آن مي توانم به آني از اين سوي جهان به آن سوي آن بروم و زمين و آسمانها را طي كنم و هر تغيير و تبديلي در جهان به انجام رسانم و به اراده او هر ناممكني را ممكن نمايم.»[4] تحت تأثير جاهلانه و كافرانه از اين معناست كه بخش عمده اي از پيروان فرقه هاي درويشي و به اصطلاح عرفان علوي دربدر از طريق فوت و فن ها و چله نشيني ها و علم جفر و ابجد و كيميا مي خواهند به اسم اعظم برسند تا بتوانند بر جهان و جهانيان سلطنت كنند و همه گنج هاي عالم را به تصرف خود آورند. اين وجهي از ولايت علي و خطبه هاي علي است كه كافران را گمراه نموده و به خسران عظيمي مي رساند همانطور كه قرآن هم كافران را گمراه مي سازد و مؤمنان را هدايت مي كند.[5] اين سوداگران اسم اعظم جمله

---

[1] «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ » مائده، ۵۵.

[2] « فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ» حجر،۲۹؛ «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ» البقره، ۳۱.

[3] «أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، وَ أَبُو ابْنَيْهِ، وَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ » الامالى للطوسى، ص۵۶۸.

[4] «قال صلوات الله عليه: لقد أعطانا الله ربّنا ما هو أجلّ و أعظم و أكبر و أعلى من هذا كلّه.قلنا: يا أمير المؤمنين، ما الذي أعطاكم ما هو أعظم و أجلّ من هذا كلّه؟قال صلّى الله عليه: أعطانا الله ربّنا من علمه الاسم الأعظم الذي لو شئنا خرقنا السماوات و الأرض و الجنّة و النار، و نعرج به إلى السماء و نهبط به إلى الأرض، و نغرّب و نشرّق، و ننتهي به إلى العرش فنجلس عليه بين يدي الله تعالى فيعطينا كلّ شيء حتّى السماوات و الأرضين و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدوابّ و البحار و الجنّة و النار، أعطانا ذلك كلّه بالاسم الأعظم الذي علّمنا و خصّنا به، و مع هذا كلّه نأكل و نشرب و نمشي في الأسواق» المناقب للعلوى، ص۷۶.

[5] «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً» الاسراء، ۸۲.

به ماليخوليا و جنون دچار شده و هلاك مي گردند. اين بدان معناست كه در قبال علي و ولايت علي و سخنان و معارف آن حضرت هيچكس بي نصيب نمي ماند و هر كسي در آنچه كه هست بسرعت به غايت مي رسد. يكي به خدا مي رسد و يكي هم به شيطان. يكي خليفه خدا مي شود و يكي هم خليفه شيطان. يكي ولي الله مي شود و يكي ولي شيطان. «هر كه هلاك شد بواسطه من است و هر كه نجات يافت هم بواسطه من است.»[1] خطبه بيان.

٢٤٦- بدان كه گوهره نخستين و ذاتي عرفان حق چيزي جز عشق علي نيست و عشق علي هم چيزي جز عشق به عدل و معرفت و صبر و محبت و عزت و عفو و قاطعيت و مطلق پرستي علي نيست و عشق به خداي علي. عشق به دين علي و تقواي علي. و عشق به عشق علي بخدا و خلق. و همه اين عشق ها در يك كلام عشق به حق انسان است و كمال انسان. و نه عشق به عارف شدن و قلدر شدن و صاحب گنجهاي جهان گشتن و نه عشق به شاه شدن! و لذا كسي به علي و ولايت علي مي رسد كه عاشق معرفت و در عطش خودشناسي باشد و لذا مي فرمايد هر كه خود را شناخت ربش را شناخت[2].

٢٤٧- آنانكه وسوسه و سوداي علوم خُفيه و جفر و ابجد و اجنه و موكل و گنج گيري و جادو و كرامت پرستي را به اسم عرفان و ولايت علي تبليغ و اشاعه مي دهند براستي كه دجالان عرفان و ولايت علي هستند و از مصاديق مسخ كننده ولايت علي مي باشند كه خود مسخ مي شوند و اينجانب صورت مسخ شده بسياري از اينان را ديده ام.

٢٤٨- آنچه كه يك انسان را به علي مي رساند دردها و عشق هاست. درد فقدان آدميت در خويش و عشق به آدميت در علي.

٢٤٩- اينكه مي گوئيم انسان ذاتاً در خلقت ازليش، جانشين خداست به اين معناست كه انسان، مسئول و صاحب و ولي وجود خويشتن است و اين همان معناي اختيار است. و لذا آنكه اين اختيار وجودش را نمي پذيرد و انتخاب نمي كند مشمول جبر الهي و جباريت حق مي شود. اولي حيات و هستي ايماني است و دومي كافرانه.

٢٥٠- از آنجا كه انسان يك موجود جهاني است پس پذيرش مسئوليت وجود خويشتن عين پذيرش مسئوليت كل جهان است زيرا جهان هستي از نفس واحدي است و كل عالم و عالميان همچون يك موجود واحدند. و اين همان معناي خليفه بودن است و لذا خليفه خدا همان خليفه خلق خداست. و علوي شدن پذيرش اين مسئوليت و خلافت است. و علي نخستين انساني است كه به تمام و كمال اين مسئوليت و حق را پذيرفته است. پس انسان كامل همان موجود كامل و وجود كامل است و لذا انسان كامل، جهان كامل و كل جهان است. از اين منظر مي توان معنا و حق خطبه هاي مذكور را يافت. يعني علي همان انساني است كه بايد باشد و قرار بوده كه باشد. «حق آمد و چون آشكار شد آنرا نشناختند و انكارش نمودند.»[3] بقره ٨٩-

٢٥١- يكي از مهمترين علل انكار و كتمان ولايت علي در طول تاريخ از جانب شيعه و سني اين مسئله بوده كه اين مقام الهي علي و ولايتش محدود و منحصر بفرد خود علي و فرزندانش مي باشد زيرا اين مسئله به طور طبيعي موجب پيدايش بخل در مخاطب مي شود و مي دانيم كه بخل اساس كفر است همانطور كه قرآن كريم هم كافران را بخيل مي خواند كه قبل از هر كسي به خودشان بخل مي ورزند. و اين بخل ناشي از عدم درك رحمت مطلقه خداوند درباره بشر است كه بشر را جانشين و وارث خويش در جهان كرده است و همين رحمت مطلقه خدا از درب وجود علي به سوي بشريت سرازير گشته است و لذا علي، مردم و شيعيانش را امر به پرستش خودش نكرده است و مي فرمايد كه مرا رب نخوانيد[4] در حاليكه مظهر كمال ربوبيت خدا بر خلق است و بلكه مي فرمايد كه من نورم را بر هر كسي كه اين حق را در من تصديق كند مي تابانم و ولايت خود را در وجودش مستقر مي سازم و او را عين خودم مي نمايم همانطور كه سلمان را نمودم.

٢٥٢- پس بدان كه انكار غير شيعيان نسبت به ولايت علي و انكار منافقانه بسياري از شيعيان نسبت به ولايتش بازتاب دو نوع بخل نسبت به علي است و احساس و باورهاي اكثر شيعيان درباره علي و امامان معصوم بيان آشكاري از تحقير و ذلت امامان است كه امامان را در آسمان فوق عرش قرار مي دهند و بر زمين بدبخت ترين

---

[1] «نحن نذر الآخرة و الأولى، و نذر كل زمان و أوان، و بنا هلك من هلك، و بنا نجا من نجا » مشارق انوار اليقين، ص٢٦٤.

[2] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحكم و درر الكلم ، ص ٢٣٢.

[3] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ » بقره، ٨٩.

[4] «يا سلمان، بنا شرف كل مبعوث، فلا تدعونا أربابا، و قولوا فينا ما شئتم» مشارق انوار اليقين، ص٢٥٧.

انسانها معرفي مي كنند و لذا خود شيعه در تاريخ بدبخت ترين مذاهب بوده است و اين عذاب چنين نگاهي به امامان است كه گوئي امامان در اين دنيا هيچ خير و بركتي ندارند و خاصيتشان فقط براي آخرت است و لذا همواره امامان و عليين بر روي زمين تنها مانده اند و اين راز غيبت است.

۲۵۳- پس هر گاه علي و امامان معصوم وعليين به حق شناخته شدند عصر غيبت هم به سر خواهد آمد و اين مجموعه آثار رسالتي جز اين ندارد.

۲۵۴- پس اي شيعه امام را نپرست بلكه او را بشناس تا بداني كه او حق وجود توست كه آشكار شده است، يعني او خود تو هستي آنگونه كه بايد باشي ولي نيستي. و سپس او را اطاعت و حمايت كن تا چون او شوي يعني هماني شوي كه ذات و فطرتت تو را بر آن مي خواند يعني امام ظهور انسان است پس انسان را بشناس و تصديق و اطاعت كن و ياريش ده تا انسان شوي و از اينهمه بدبختي و فلاكت نجات يابي.

۲۵۵- اينكه رسول اكرم ص فرموده كه «علي در باطن همه پيامبران بوده و بر من رخ نموده است»[1] فقط شامل انبياي الهي و محمد ص نيست بلكه شامل هر انسان حق پرست و مؤمني است كه بالاخره بايستي علويت وجودش آشكار گردد و در بيرون رؤيت شود و اين امامت است و ظهور انسان كامل! اين همان سرّ ولايت علي است كه مي فرمايد منم ظاهر و باطن و اول و آخر![2]

۲۵۶- در اينجا معناي زايش عرفاني و خلق جديد واضح تر مي شود كه همان ظهور علي ع از ذات خويشتن هر انسان مؤمني است. و اينجانب چنين حقيقت و زايش و خلقتي را در سراسر زندگيم مرحله به مرحله در خويشتن شاهد بوده ام كه واقعه نزول روح و لقاي الهي به مثابه اوج اين زايش و آفرينش جديد بود كه البته در فرهنگ قرآني و علوي بياني دگر دارد كه بسيار كاملتر و زيباتر و توحيدي تر است كه آن تجلي و ظهور است يا ذوالجلال و الاكرام!

۲۵۷- پس بدان كه كل جريان سير و سلوك عرفاني چيزي جز شناخت و وقوع ولايت علي و تجلي اين ولايت در انسان سالك نيست هر آنچه كه سير از خلق به حق و سير از حق در حق و سير از حق به خلق و سير از حق در خلق ناميده مي شود كه در تبيين فلسفي آن اكثر اين معارف و حقايق در مفاهيم مشركانه انديشه يوناني مسخ و منحرف و تبديل شده است كه گاه از اصل اين ولايت چيزي باقي نمانده است كه اين دسيسه از زمان بني عباس برعليه حكمت و ولايت اماميه آغاز شد و در تاريخ بر جاي حق نشست كه با هزار فتواي ارتداد برعليه التقاط هم درست شدني نيست مگر اينكه يكبار دگر نور اين ولايت مشعشع گردد بمصداق اين كلام خدا كه «زمين به نور پروردگارت طلوع كند.»[3]

۲۵۸- و عجبا كه امروزه اكثر كساني را سخنگويان فلسفه تفكيك و مبارزه با التقاط مي يابيم كه خود بسيار شديدتر و عميق تر از مردمان به اسرائيليات و انديشه يوناني و غرب زدگي متشرع مبتلايند و درستي و نادرستي احاديث را به ملاصدرا و بوعلي و يا حداكثر به ابن عربي محك مي زنند. يكي از اينان در تقديس و تكريم امام سجاد مي گفت: «وقتي صحيفه سجاديه مي خوانيم گوئي فتوحات مكيه مي خوانيم و اشارات بوعلي را!؟»

۲۵۹- اين بدان كه برترين عرفانهاي مسيحي و يهودي و چيني و هندي هم جمعاً در قياس با عرفان علي ع، براستي قياس كلاغي با سيمرغ است. و انسان كامل در اين عرفانها در قبال علي ع و مكتب او چه ناقص و حقير و مفلوك است و خودپرست. بدان كه عشق عرفاني و عرفان عشق جز در مكتب علي يافت نمي شود. در حاليكه عشق در سائر عرفانهاي قديم و جديد عين خودپرستي و بولهوسي و حداكثر بهشت پرستي است.

۲۶۰- عشق و عرفان در مكتب علي سراسر مبتني بر حكمت و علم و خلقت و بدعت و كرامت و عزت و قداست و شرف و عصمت و رسالت و جهاد و ايثار است و همه صفات خداي را داراست. و انسان عارف در اين مكتب، خدائي است كه بر زمين بار كائنات مي كشد و خالق جهان هائي بسيار بزرگتر و برتر از كل زمين و هفت آسمان است. پس

---

[1] « قال النبيّ (ص) : «بعث الله عليا مع كل نبيّ سرّا، و معى جهرا .» آملى، سيد حيدر، المقدمات من نص النصوص، ص۱۹۶.

[2] «أنا الأوّل و أنا الآخر، و أنا الظاهر و أنا الباطن، و أنا بكلّ شيء عليم، و أنا الشاهد، و أنا الحاضر، و أنا الغائب، و أنا الحجّة على أهل السماوات و الأرض» المناقب للعلوى، ص۱۱۵.

[3] «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ » زمرف ۶۹.

انسان برتر از خداست بگونه اي كه خداوند بواسطه اش مبارك و اكبر مي شود و محبوب خدا مي گردد تا آنجا كه به رسول خود مي گويد: اي محمد نسبت تو بمن مثل نسبت من است به علي! و اين همان مقام و عشق و عرفاني است كه بر ابليس و پيروانش سخت ناگوار است جز بر دلهاي عاشقي كه تماميت خود را فدا و فناي معشوق نموده اند و به اجر آن به درك عقل كل نائل گشته اند كه مستلزم فهم ولايت علي مي باشد.

٢٦١- آنچه كه در مردمان موجبات انكار ولايت علي مي شود اساساً سه عنصر بخل، جهل و ترس است. كافران از فرط بخل، شيعيان از فرط ترس از تهمت و علما هم از فرط حقارت عقل خود در حصار علوم نقلي و قياسي و عليتي نسبت به ولايت علي دچار انكار مي شوند. و اما غاليه حقيقي آنگونه كه ائمه اطهار وصف كرده اند كساني هستند كه امام را خدا مي نامند تا از پيروي او و حركت در مسير درك و حصول فضايل او معاف باشند و لذا دچار اشد تباهي و فساد مي شوند و رسوا مي گردند و اينان منافقان ولايت علي هستند.

٢٦٢- يكي ديگر از علل پيدايش شك و ترديد و تهمت نسبت به ولايت علي ع و ائمه اطهار ع در قلمرو معرفت ديني و عقلانيت و عدل الهي اينست كه بخشي از جاهليت عربي در لباس تشيع اين فضائل و مقامات الهي امام را محصور در عربيت و محبوس در اصالت قريشي و بني هاشمي ساخته و بر عليه هر غير عربي (عجم) بعنوان نوعي نژاد و نسل برگزيده بكار گرفته است و كمال انسان و علويت وجود آدمي را فقط مختص به اين خاندان كرده است در حاليكه دهها سخن از رسول گرامي و ائمه اطهار و آيات قرآن خلاف اين ادعا را ثابت مي كند و علي ع شيعيان مخلص خود را قلمرو ولايت خود اعلان كرده است و ظهور نور عليائي خود را در هر صورت و در هر زمان و مكاني مقدور دانسته است و منكران آنرا لعنت فرموده و مستوجب دوزخ خوانده است و به همين دليل مي فرمايد كه من به هر صورت و در هر زمان و مكان و بر هر قوم و زباني آشكار مي شوم و هر بار نيز جديد و بديع و بي سابقه ام.[١]

٢٦٣- و مي دانيم كه نخستين اولياي عرفاني علي ع اكثراً غير عرب بوده اند و لااقل از شبه جزيره عربستان نبوده اند همچون سلمان و ميثم و بلال و مقداد و اويس و عمار و قنبر و ابن سنان. شيعيان مخلص سائر ائمه اطهار نيز اكثراً همينگونه اند و بيشترشان ايراني مي باشند.

٢٦٤- ترديدي نيست كه منشأ اصلي اين نور در تاريخ بشري آل ابراهيم و آل عمران و آل محمد و آل علي است كه شجره ايمان و معرفت و هدايت و كمال بر روي زمين است و اين حقيقت را همه عالمان رباني و عارفان واصل به گونه اي اعتراف كرده اند. خود اينجانب نيز در خارج از باورهاي سنتي و وراثتي به اين حقيقت رسيده ام و امروزه كه مجموعه آثارم مدون گشته كه جمله به نور تجربه و معرفت و اشراق بوده است تازه به اين خطبه هاي نادره و كمياب علي ع دست يافته ام و از اين بابت خداي را شكر مي گويم كه حقش را بيواسطه تاريخ و وراثت و آموزه هاي منقول ديني و مستقيماً از تجربه باطني يافته ام. و بناگاه در غايت اين راه مواجه با اين گنجينه هاي بيكران علي ع شده ام و علي ع را بار دگر از طريق كلامش، مصدق و مؤيد راهي كه پيموده و معارفي كه يافته ام، مي بينم. و بار دگر اعتراف مي كنم كه از آغاز زندگاني تا به امروز همه نشانه هاي راه و آيات و بينات و اشراقات الهي كه يافته ام سراسر از علي و بلكه خود او بوده است براستي كه جز علي هدايتگري نيست. «من هشدار دهنده ام و علي هدايت كننده.»[٢] رسول اكرم ص -

٢٦٥- خود علي ع حتي ظهور جهاني مهدي را هم ظهور خودش مي نامد[٣] همانطور كه امام صادق ع هم همه امامان را عليين مي نامد.

٢٦٦- از رسول اكرم ص روايت شده است كه خطاب به علي ع مي فرمايد «اي علي! خداوند به تو محبت درماندگان و مستضعفين روي زمين را داده است كه تو به برادري با آنها راضي شدي و آنها به امامت تو! شيعيان تو افرادي هستند كه در بين مردمان حقير محسوب مي شوند ولي نزد خدا عظيم الشأن هستند و در فردوس همسايه خدايند... اگر تو و شيعيانت نبوديد دين خدا برپا نمي شد... تو و شيعيانت در قيامت بزرگ بر حوض كوثر مي ايستيد و دوستداران خود را سيراب مي كنيد... اي علي شيعيان تو كساني هستند كه در رسيدن به درجات بهشت با هم رقابت

---

[١] « و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ص ٢۶٠؛ « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» همان، ص٢۵٧. «أنا قرن من حديد، أنا أبدا جديد» همان، ص ٢۶٠.

[٢] « أَلَا إِنِّي الْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي » ابن طاووس، اليقين، ص ٣۵٧.

[٣] «أنا الغائب المنتظر لأمر العظيم » مشارق انوار اليقين، ص٢۶١؛ على نامه، خطبه افتخار.

مي كنند در حالي كه خداوند را ملاقات مي كنند... اي علي ذكر خير تو و شيعيان تو در تورات و انجيل موجود است قبل از آنكه بدنيا آمده باشند... اي علي ذكر شيعيان تو در آسمان بيشتر از زمين است... و خداوند از آنها راضي است. زيرا كه به عهدي كه با خدا بسته اند وفا دارند و تو را بر خاندان خود ترجيح دادند و در مصائب تو شريك شدند و صبر كردند... اي علي خداوند شيعيان تو را از گل ما آفريده است و اسرار ما را در آنها به وديعه نهاده است و دلهاي آنها را به معرفت حق ما ملزم كرده است و آنها را در مقام ما قرار داده است... آنها چراغهاي هدايت بر روي زمين هستند.» بحار الانوار- اين كلام رسول خدا كه داراي اسنادي معتبر است بكلي داعيه اهل بيت عربي رسول خدا و علي مرتضي را در احاديث جعلي كه نژادپرستي بني اسرائيلي ديگري را در اسلام بنا نهاده است طرد مي كند و شاهديم كه شيعيان مخلص علي را داراي مقام عليين ائمه اطهار ع قرار داده است كه تنها راه جبران ختم نبوت و غيبت امام دوازدهم مي باشد. همانطور كه در حديث ديگري شيعيان مخلص را عليين ناميده است كه ذكرش رفت[1] و اين در تصديق ادعاي ماست كه «عليين» در قرآن را همان علي واران دورانها خوانده ايم به درجات تعالي. و اينكه اين عليين جملگي به ديدار با خداوند نائل مي آيند كه يكي از تجليات جمال اعلاي پروردگار است كه مقام رضا مي باشد[2] طبق آيات ۲۱-۱۹سوره ليل- و نيز در اين سخن رسول خدا آشكارا اين شيعيان را مصداق راضية مرضيه مي يابيم كه جملگي در تأئيد معارفي است كه قبلاً تبيين كرده ايم و اينست كه ادعا داريم كه تنها دين اسلام و مكتب علي ع است كه در آخرالزمان دين جهاني بشر است كه اين رحمتي است بر عالميان و نعمتي بر شيعيان مخلص كه جامع همه اسرار و مقامات علي ع توانند بود.

۲۶۷- با توجه به سخن رسول اكرم درباره شيعيان علي ع درمي يابيم كه شيعيان حقيقي علي ع جمله علماي ربّاني و عارفان واصل و اهل لقاءالله و اشراق و اسرار الهي مي باشند. پس بهتر است كه درباره ادعاي شيعه بودن خود تأمل و تجديد نظري كنيم تا براستي لايق اين ادعا گرديم.

۲۶۸- پس درمي يابيم كه هر شيعه علي ع يعني آن مؤمني كه خداوند دلش را آزموده است يك علي وار است كه علي بر او تابيده و ولايتش را در دل و جانش برپا كرده و علم و اسرار خود را در او نهاده است و او را چراغ هدايت مردم قرار داده است. و اين همان مصداق «كرار» بودن علي در تاريخ است كه بهر صورتي كه بخواهد برون مي آيد و منكران اين ظهور مكررش را لعن نموده و مستوجب دوزخ كرده است.[3]

۲۶۹- براي درك و تصديق ظهور مكرر علي ع در تاريخ علم درجات را از ياد مبر. بي ترديد ظهور تمام و كمال علي ع در جهان همان مهدي آخرالزمان است ولي قبل از اين ظهور جهاني هر يك از عليين به درجه اي از تقوا و علم و عرفان و عدالت و كرامت و محبت رخ مي نمايند. پس اگر خود از آنان نيستي پس انكارشان مكن تا مورد لعن و غضب علي ع قرار نگيري تا از رحمت و نعمت جهاني اش برخوردار باشي. بخل به علي، بخل بخويشتن است. «بگو كه او از رگ گردن به شما نزديكتر است.»[4] قرآن- اوئي كه از رگ گردن به آدمي نزديكتر است نه الله كه «هو» است كه خليفة الله و مظهر اسماء الله و كلمة الله در جهان و انسان است و علي ع عاليترين تجلي خداست.

۲۷۰- هر كه بگويد كه علي، خداست انسان را كه علت العلل خلقت جهان است انكار كرده است و آنكه خلقت را انكار كند خداي را انكار كرده است زيرا خداوند جز بواسطه خلقش شناخته شدني نيست. بدان!

۲۷۱- و هر كه هم علي ع را بعنوان مظهر اسماء الله و كلمة الله و وجه الله و نور الله و عين الله و يدالله انكار كند به بهانه پرستش خداي خيالي، باز هم خداي حقيقي را انكار كرده است.

۲۷۲- اي انسان نسبت به علي بخيل مباش! بدان كه آن بار امانتي را كه علي از خدايش بر تن و دل و جانش مي كشيد اگر لحظه اي بر تو نهند نابود مي شوي همانطور كه زمين و آسمانها حتّي از پيشنهاد چنين امانتي نزديك بود كه فروپاشند.[5]

---

[1] «إن شيعتي يناديهم الملائكة يوم القيامة: من أنتم ؟ فيقولون: نحن العليون، فيقال لهم: أنتم آمنون ادخلوا الجنة مع من كنتم توالون » مشارق انوار اليقين، ص۲۰۳.

[2] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل، ۱۹-۲۱.

[3] « و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۰؛ « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» همان، ص۲۵۷. «أنا قرن من حديد، أنا أبدا جديد» همان، ص ۲۶۰.

[4] «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » ق، ۱۶.

[5] «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً » احزاب، ۷۲.

۲۷۳- علوي بودن، بار هستي كشيدن است بار مسئوليت عالم و آدميان را حمل نمودن است. و اين سرّ آدميت است.

۲۷٤- بار هستي و مسئوليت عالم وجود يعني چه؟ يعني حمل حضور و ظهور خداوند! زيرا عالم هستي جز قلمرو حضور و ظهورش نيست. و اين همان معناي خلافت است. و اين معناي عرش و كرسي است. همانطور كه علي ع مي فرمايد كه من عرش و كرسي هستم.[1]

۲۷۵- امروزه آخرالزمان و عرصه ظهور مستمر نشانه هاي الهي است تا بدانند كه او حق است. ولي مردمان از ديدن اينهمه آيات الهي چه واكنشي نشان مي دهند؟ عموماً موجب هجو و سهويت و ابطال بسياري از باورهاي مقدس كهن مي شود زيرا «باور و شوقي به ديدار خداوند ندارند.»[2] قرآن- زيرا امام، وجه الله است. چرا؟ زيرا «خداوند درست از جائي كه گمانش را نداشتند رخ نمود.»[3] قرآن-

۲۷٦- اينجانب تعداد كثيري را مي شناسم كه براي ديدار با امام زمان چله نشيني كردند و هر شب دعاي عهد خواندند و در خواب امام را ديدار كردند و شناختند و دانستند كه كيست ولي انكار كردند كه: يعني فلاني است؟ و اتفاقاً عين همين روايت از رسول اكرم و علي ع نقل شده است كه چون امام ظهور كند مي گويند «اين كه فلاني است» يعني امام زمان هرگز غايب نبوده بلكه ناشناخته بوده است. و بدان كه هر فرد و گروهي را امام ويژه خودشان است. امامت يك دستگاه است متشكل از سيصد و اندي از اولياي امام زمان در دوره غيبت كه همواره بر روي زمين حضور دارند و عموماً ناشناخته اند و چون شناخته شوند موجب آزار و تهديد و چه بسا شهادت قرار مي گيرند همانگونه كه علي ع پيشگوئي كرده است و اينان شيعيان خالص و عليين دورانهايند كه گاه بصورت مصلحين و منجيان آزادي بخش جوامع بروز مي كنند كه شاهد بسياري از آنان در آخرالزمان بوده ايم. و بدان كه عصر انقلابات عصر قيامتهاي صغراي جوامع بشري است كه رهبران مصلح آنان همان منجيان و مهدي هاي آن جوامع هستند و عليين دورانهايند در درجات همچون چه گوارا، موسي صدر، ماندلا و امثالهم كه براستي از مصاديق حمل مصائب امام در دوره غيبت اويند و از جمله صالحين و شهداء و برپا دارندگان قسط بر روي زمين مي باشند.

۲۷۷- امّ المصائب جامعه اسلامي و خاصه شيعي بي معرفتي درباره امام و امام نشناسي است. اهل سنت كه پادشاهان را اولياي امر و امامان خود مي دانند و عامه شيعيان هم به نوعي دگر امام زمان خود را پادشاه مي خواهند تا آنها را هم در سلطنت خود سهيم كند وگرنه خونش را مي ريزند مثل همان واقعه اي كه در حكومت علي رخ نمود همچون ماجراي طلحه و زبير كه حدود ربع قرن براي به حكومت رسيدن علي ع صبر كردند و عاقبت آن كردند كه دانيم. پس مي بينيم كه شقاوت و حماقت دو روي سكه كفر بشرند.

۲۷۸- طبق توصيفي كه رسول اكرم ص و علي ع در خطبه هايش از شيعيان نموده اند يك شيعه حقيقي بلاكش و مصيبت جو و ملامت كش و سپر بلاي امام غايب است[4] نه مصرف كننده شفاعت و رحمت امام. زيرا شقي ترين كافران و مفسدان هم طالب شفاعت و رحمت مي باشند و در اين هيچ فضيلت و هنري نيست. فرق مسيحيت رايج و تشيع در همين امر است هر چند كه مسيحيت حقيقي هم مطلقاً غير از اين جرياني است كه در سراسر جهان مسيحي شاهدش هستيم كه همه معاصي و مفاسد و مظالم ممكنه را تحت عنوان شفاعت مسيح بر خود حلال و بلكه واجب مي شمرند و به آن مي بالند و شيعه گري اكثر ماها هم هيچ دست كمي از آن ندارد كه مسيح سوار بر ابر و مهدي هم سوار بر اسب قرار است بيايند و ما را به بهشت ببرند. چرا خود را اينقدر حق بجانب و مستحق بهشت مي دانيم؟ بدليل محبت به مسيح ع و علي ع!؟ اين بدان كه عاشق شبيه معشوق مي شود پس اگر ما هيچ شباهتي به مسيح و مهدي نداريم پس بايد بدانيم كه كمترين محبتي به آنان نداريم و بيشتر مستحق آتشيم زيرا ادعائي داريم كه كمترين تعهدي به آن نداريم پس غير مسيحيان و غير شيعيان چه بسا به رحمت الهي مستحق ترند.

---

[1] «أنا اللوح، و أنا القلم، و أنا العرش، و أنا الكرسي، و أنا السّماوات السبع » مشارق انوار اليقين، ۲۵۳.

[2] «إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ » يونس، ۷.

[3] «هُوَ الَّذي أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ في قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ » حشر، ۲.

[4] «طوبى لأهل ولايتي الذين يقتلون فيّ، و يطردون من أجلي، هم خزّان الله في أرضه، لا يفزعون يوم الفزع الأكبر» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۲.

٢٧٩- بدان كه شيعه حقيقي و خالص آنگونه كه ذكرش رفت كسي است كه بار ولايت و مصائب غيبت امام را تماماً بدوش كشد. و بدان كه طبق قول خود علي ع، مؤمنان علوي در آخرالزمان مقامشان در نزد خدا از پيامبران پيشين برتر است.[1]

٢٨٠- شيعه شفاعت پرست از شجره ابن ملجم و ابن زياد است كه تا لقمه چربتري يافت امامش را مي فروشد و تا عدالت امامش را ديد بر او تيغ مي كشد. بدان كه اين دو ملعون از شيعيان نمك پرورده سفره خاندان علي و در حكم فرزند خوانده علي بودند.

٢٨١- بدان كه برجسته ترين و محوري ترين حق امام و امامت و پيروان امام همانا عدالت است كه درباره اش به تفصيل سخن گفته ايم. پس علوي بودن و عادل بودن امري پر واضح است و بدان كه غيبت امام جز عداوت شيعيان با عدالت، دليل ديگري ندارد.

٢٨٢- و امروزه نيز در اين باب بسيار بينديش كه چرا تنها حكومتهائي كه از حق انقلابات ملل اسلامي و مردم مظلوم فلسطين دفاع مي كنند كمونيست هايند و لاغير. يعني كساني كه در برپائي قسط و عدل تلاش مي كنند هر چند كه راه و رسم حقيقي آنرا نمي دانند ولي از آن دست نمي كشند. و امروزه بهتر آن سخن مرحوم طالقاني به اثبات رسيده است كه مبارزان راه عدالت را در كنار انبياي الهي و مسلمانان و علويان حقيقي مي ناميد و در آن عصر متهم به التقاط و كمونيزم شد.

٢٨٣- يقين دان كه اسلام و تشيع و عرفان علوي راه و رسم سعادت و رستگاري فردي و خانوادگي نيست. اين مذهب كفر است هر چند كه شبانه روز نماز بخواني و ورد بگوئي و تفسير قرآن و مثنوي كني و ابن عربي و ملاصدرا تلاوت نمايي و صدقه بدهي و خيرات نمايي و شبانه روز از شاخ گربه كابوس ببيني. خداوند هم مي فرمايد كساني كه از رسول (امام) پيروي نمي كنند همه عبادات و خيراتشان را برايشان تبديل به عذاب مي كند.[2]

٢٨٤- كسي كه از مشاهده اين همه ستم و تجاوز و فساد و زنداني و آواره و ايدزي و معتاد و خانواده هاي فروپاشيده و دختران خياباني و كودكان پرورشگاهي با شكم سير و خيال آسوده مي خوابد حيوان هم نيست. گربه اي را مي شناسم كه به بچه گربه هاي ديگر هم شير مي دهد و برايشان موش مي آورد و خودش آنها را نمي خورد و به تماشا مي ايستد تا اگر چيزي باقي ماند بخورد.

٢٨٥- رسول اكرم ص مي فرمايد «شيعيان علي كساني هستند كه دفاع از حق علي را بر دفاع از حقوق خاندان خود ترجيح مي دهند.» و دفاع از حق علي همان دفاع از عدالت و معرفي علي بعنوان سلطان عدالت و عرفان و محبت است. علوي كسي است كه خود را فداي معارف و آرمانهاي علي ع كند. علي بعنوان حق و ميزان انسان!

٢٨٦- همانطور كه علي ع، خليفه خدا در عالم ارض است يك شيعه علي ع هم بايستي خليفه علي ع در تاريخ غيبت امام باشد. به همين دليل است كه رسول خدا در حديث مذكور، شيعيان را همرديف خود علي قرار داده و هم مقام او.

٢٨٧- علي ع هم بار خدا را مي كشد و هم بار خلق را. هم يار خداست و هم يار خلق است. اگر نمي توانيم چون او باشيم لااقل مي توانيم او را آرزو كنيم و دوست داشته باشيم كه اين سرآغاز علوي بودن است. «منم آرزو كننده و آرزو شونده».[3]

---

[1] « قال رسول الله (ص) يبعث الله عبادا يوم القيامة ... بمنزلة الانبياء و ليسوا بانبياء و بمنزلة الشهداء و ليسوا بشهداء ... فقال من هم يا رسول الله ، قال: فوضع يده على منكب على (ع) فقال : هذا و شيعته» ، بحارالانوار، ج٦٥، ص ١٥.

[2] الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي الْإِخْتِصَاصِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُهُ قُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْنِي إِمَاماً حَيّاً فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » محدث نورى، مستدرک الوسائل، ج١٨، ص١٧٧. و«عن النبى (ص) من مات و ليس فى عنقه بيعة امامٍ مات ميتة جاهلية». شيخ مفيد، الفصول المختارة، ص ٢٤٥. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالّا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينى، الكافى، ج١، ص ١٨٣و «كل من دان الله عز و جل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فعمله غير مقبول و هو ضالّ متحيّر». الكافى، همان.

[3] « ، فأنا الأمل و المأمول. أنا الواقف على التطنجين، أنا الناظر إلى المغربين و المشرقين» مشارق انوار اليقين، ص ٢٦٣، الزام الناصب، ج٢، ص٢٠٠. على نامه ، خطبه تطنجيه.

۲۸۸- هم پيامبر و هم علي هر دو شيعيان را هم مقام خودشان قرار دادند. كدام پيامبر و رهبري اينگونه اند. و نيز خداي كدام پيامبر و قديسي مي گويد «مرا دوست بداريد تا چون من شويد». پس براستي خدائي جز خداي محمد و علي قابل پرستش نيست.

۲۸۹- «انساني بسيار انساني» اين سخن نيچه عين مصداق يك انسان علوي است. علوي بودن، انسان بودن است آن انساني كه بقول خود امام صادق، جمالش، جامع همه صورِ كائنات و عصاره علم و اسرار خداست كه خداوند با قلم خودش آنرا نگاشته است و از سيرت خودش.[۱]

۲۹۰- كسي كه فقط كارش گريه بر امامان است كه خودش را تخليه كند تا بهتر بتواند عياشي كند و حيوانيت خود را پروار نمايد انسان علوي كه نيست بلكه انسان ضد علوي است همچون يزيد كه در مسجد شام براي حسين گريست و سپس به بزم نشست.

۲۹۱- نگاه عامه شيعيان به امامان همچون مسيحيان اينست كه آنها كشته شدند كه ما هم شفاعت شده و به بهشت برويم همين و لاغير! و اين يك نگاه بني اسرائيلي است و بيهوده نيست كه جهان مسيحي و اسلام هر دو در زير يوغ و اسارت بني اسرائيل جان مي كنند.

۲۹۲- اگر اهل كوفه پس از علي ع و حسن ع و حسين ع به بهشت رفتند ما هم مي رويم. به ياد آوريم كه كوفيان پس از واقعه كربلا، به چه عذابي عظيم مبتلا شدند. «آنانكه در اين دنيا در عذابند در آخرت عذابي بزرگتر دارند.» قرآن- حجاج ابن يوسف ثقفي پس از واقعه كربلا بلائي بر سر كوفيان آورد كه در تاريخ بشري بر سر هيچ قومي نيامده است. «آيا پنداشتيد كه كسي به بهشت وارد مي شود تا زمانيكه مجاهدين از قاعدين (عافيت طلبان) تفكيك نشده باشند.»[۲] قرآن-

۲۹۳- «مؤمنان برخي اولياي برخي ديگرند.»[۳] قرآن- از خداوند كه نخستين مؤمن است تا علي و شيعيان و دوستداران آنان جمله سلسله مراتب اين ولايت به معناي خلافت مي باشند. در اين معنا بمان!

۲۹۴- علوي بودن يعني اهل عصمت و عدالت و عرفان و عبوديت و عفو و عشق و علم و عزّت و عبرت بودن!

۲۹۵- شيعه يعني پيرو و مريد! پس شيعه علي از صفات و اخلاق علي پيروي مي كند و اين علائم را در هر كسي كه مشاهده كند از آن كس در آن اخلاق تبعيت مي كند و تحت ولايت آن درمي آيد. اينست تشيع! «مؤمنان برخي بر برخي ديگر ولايت دارند.»[۴] قرآن-

۲۹۶- پس در هر كجا و هر كسي صفتي از علي ع ديدي تابع و شيعه باش.

۲۹۷- در هر كسي كه نوري از عدالت، معرفت، محبت، عفو، عزت، عصمت، مردانگي، عياري، شرف و علويت ديدي مريد باش! اينست شيعه علي!

۲۹۸- آري! علي علي گفتن نيز داراي كرامت و نورست ولي اگر با اخلاق علوي همراه نباشد چه بسا اين نور و كرم علي تو را ديوانه ساخته و امر را بر تو مشتبه مي سازد و اين قدرت و روح برخاسته از جان و دلت تو را يك شبه به جهنم رهنمون مي كند. برخي از فرقه هاي درويشي حجتي بر اين ادعايند. به همين دليل همه كساني كه در اطراف علي ع بودند يا عارفان واصلي گرديدند و يا دجالاني شقي. دعوي علويّت داشتن نيز همينگونه است.

---

[۱] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملی، سيد حيدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

[۲] «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ » آل عمران، ۱۴۲.

[۳] «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ » توبه، ۷۱.

[۴] همان.

۲۹۹- نسبت شيعه علي به علي مثل نسبت علي به خداي علي است. همانطور كه علي مماس بر ذات خداست بقول رسول خدا[۱]، شيعه هم مماس بر ذات علي است. همانطور كه خداي علي، علي را محبوب خود نموده و مريد اراده اوست علي هم شيعه اش را محبوب و مراد خود كرده است. همانطور كه خداي علي بر علي صلوة مي كند علي هم بر شيعه اش صلوة مي كند. همانطور كه خداي علي شاهد و شهيد در علي است علي هم شاهد و شهيد در شيعه خويش است و شيعيان هم شاهد و شهيد در مسلمين هستند. همانطور كه خداوند بر علي به جمال اعلاي خود تجلي كرده است علي هم بر شيعه خود تجلي كرده است همانطور كه علي حامل عرش و كرسي خداست شيعيان هم حامل عرش وجود علي هستند و اينست معناي حمل ولايت علي و برپا داشتن اين ولايت در خويشتن!

۳۰۰- انسان علوي انسان فوق قومي و فرقه اي و مذهبي و زباني و تاريخي است زيرا علي انساني جهاني است به معناي كامل كلمه. «من زمين و آسمانم. من ماه و خورشيدم. من شب و روزم. من بهشت و دوزخم. من آدم و نوح و ابراهيم و موسي و عيسي و محمدم. من آرزو كننده و آرزو شونده ام. من زلزله و طوفان و رعد و برق هستم. من همه زبانهاي بشري و جانوري را مي دانم. من نورم...»[۲] خطبه افتخار و بيان.

۳۰۱- در قرآن كريم مي خوانيم كه خداوند كل عالم و آدم را از نفس واحده آفريده است. پس اگر كسي به حقيقت اين نفس واحده در خود ملحق شود انساني موحد و واحد گشته و در جوهره هستي جاري گرديده و انساني جهاني شده است و لذا علي مي فرمايد «به آني زمين و آسمانها را درمي نوردم و هر كجا كه بخواهم هستم.»[۳] يعني از قيد مكان و زمان آزاد شده و هويت الهي يافته است و اين واقعه جز از طريق معرفت نفس ممكن نيست و لذا معرفت نفس فراوانترين مفهومي است كه در سخنان علي حضور دارد و سخنان قصار علي درباره معرفت نفس در كل تاريخ حكمت بشري بي سابقه است: به تحقيق هر كه خود را شناخت خدايش را شناخته است.[٤] به تحقيق هر كه خود را شناخت مشكلش حل شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت رستگار شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت پيروز شد.[٥] به تحقيق هر كه خود را شناخت همه چيز را شناخت.[٦] به تحقيق هر كه خود را شناخت خالص شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت به اعظم علوم رسيد.[۷] به تحقيق هر كه خود را نشناخت هيچ چيز را نشناخت.[۸] به تحقيق هر كه خود را نشناخت نابود شد[۹] و... و در حيرتم از مردمي كه خود را نمي شناسند و مي پندارند كه خدا را را مي شناسند. در حيرتم از مردمي كه در جستجوي گمشده اي هستند حال آنكه خود گمشده اند و به جستجوي خود نيستند و... .

۳۰۲- از اين سخنان قصار علي در باب معرفت نفس بوضوح درمي يابيم كه اين علمي مختص خود اوست و لذا همواره درباره اش به يقين و اطلاق سخن مي گويد و لفظ «فقد» دال بر ادعائي تحقيقي و علمي حضوري و مكاشفه اي است: من عرف نفسه فقد عرف ربه!

۳۰۳- «هر كه خود را شناخت خداي را شناخت» سخني بس حيرت آور و ادعائي شگرف و در حد يك كرامت و بينه الهي است و نيز اين سخن كه «هر كه خود را شناخت همه چيز را شناخت و هر كه خود را نشناخت هيچ چيز را نشناخت.» و خود علي ع در اين خطبه هاي نادره اش مصداق و اثبات آشكار اين ادعاست زيرا هر آنچه كه درباره خود وصف مي كند عين توصيف خداست و علم درباره عالم و آدميان از ازل تا ابد است و مصداق اين كلام خدا كه «هيچكس نمي تواند خداي را وصف كند الا عاشقان خالص خدا».[۱۰]

---

[۱] « قال ص إن عليا ممسوس في ذات الله » بحار الانوار، ج۱۰۷، ص ۳۱.

[۲] مراجعه شود به كتاب « على نامه».

[۳] «قال صلوات الله عليه: لقد أعطانا الله ربّنا ما هو أجلّ و أعظم و أكبر و أعلى من هذا كلّه.قلنا: يا أمير المؤمنين، ما الذي أعطاكم ما هو أعظم و أجلّ من هذا كلّه؟قال صلّى الله عليه: أعطانا الله ربّنا من علمه الاسم الأعظم الذي لو شئنا خرقنا السماوات و الأرض و الجنّة و النار، و نعرج به إلى السماء و نهبط به إلى الأرض، و نغرّب و نشرّق، و ننتهي به إلى العرش فنجلس عليه بين يدي الله تعالى فيعطينا كلّ شيء حتّى السماوات و الأرضين و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدوابّ و البحار و الجنّة و النار، أعطانا ذلك كلّه بالاسم الأعظم الذي علّمنا و خصّنا به، و مع هذا كلّه نأكل و نشرب و نمشي في الأسواق» المناقب للعلوى، ص۷۶.

[٤] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحكم و درر الكلم ، ص ۲۳۲.

[٥] « نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس» غرر الحكم و درر الكلم، ص۲۳۲.

[٦] «من عرف نفسه فهو لغيره أعرف» غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۳۳

[۷] «من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كل معرفة و علم» همان.

[۸] «الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شيء» غرر الحكم و درر الكلم،ص ۲۳۳.

[۹] «هلک من لم يعرف قدره» غررالحكم و درر الكلم، ۲۳۳.

[۱۰] « سبحان الله عما يصفون * إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصينَ » الصافات،۱۵۹-۱۶۰.

۳۰۴- اینکه معرفي علي ع از خودش عین معرفي خدا و معرفي عالم و آدمیان از ازل تا ابد است معناي جهاني و الهي بودن علي ع است و نیز بیان کامل انسان بعنوان مظهر خدا و عصاره کائنات و جهان صغیر است. و اینکه علي ع ظهور و شرح نفس واحده اي است که عالم هستي از آن آفریده شده است و اینکه خداوند جهان هستي را از نور علي آفرید.

۳۰۵- خطبه هاي نادره علي ع که در یك جمله تحت عنوان «علي نامه» در اختیار علاقه مندان قرار مي گیرد شرح و بسط و تفصیل و تأویل و تعین و تفسیري جز مجموعه آثار ما و خاصه رساله «مذهب اصالت عشق» ندارد و این از برکت و حکمت الهي بود که مجموعه این خطبه ها بناگاه و یکجا در حین نگارش جلد نهم این رساله به دست ما رسید و لذا این جلد را بطور ویژه به این خطبه ها اختصاص داده ایم که مي تواند در حکم مقدمه «علي نامه» باشد تا به درك و فهم و تصدیق مفاهیم نوري این خطبه ها یاري رساند تا انشاءالله از جمله کساني باشیم که از امتحان الهي دل سربلند برون آئیم و از جمله مؤمنان حقیقي باشیم.

۳۰۶- علمي را که پیامبران الهي و کاملترینشان محمد مصطفي ص از راه وحي و معراج آسماني دریافتند علي از راه معرفت نفس و استغراق و تعمیق و رسوخ در خویشتن حاصل نمود و این علم و راه جدید که براستي بزرگترین کشف و بدعت بشري در تاریخ معنویت و معرفت است موجب ختم نبوت و برپائي قیامت است که عالیترین محصولش لقاءالله در عالم خاك مي باشد که ما آنرا وحي قلبي نامیده ایم و علي ع آنرا الهام مي خواند.

۳۰۷- محمد ص سوار بر براق و با راهنمائي جبرائیل به آسمان هفتم معراج نمود و خدایش را در برترین تجلي دیدار فرمود و علي سوار بر نور عشق و عرفان نفس محمد را همراهي نمود و لذا در همه جاي این معراج با او بود که در این باره روایات کثیري وجود دارد که گاه منشأ پیدایش افسانه ها در عالم تشیع بوده است.

۳۰۸- در حقیقت علي ع کوتاهترین و سریعترین راه رسیدن به خدا را کشف و فتح نمود و براي جهانیان به ارمغان آورد و آنرا صراط المستقیم نامید و لذا مي فرماید صراط المستقیم منم.[1] آیا خدمتي برتر و مقدس تر و نجات بخش تر از این به بشریت ممکن است!؟ عارفان اسلامي کساني هستند که حق این مکاشفه علي را یافتند و به آن ملحق شدند و لذا عارفان اسلامي پس از علي ع بزرگترین انسانهاي تاریخ بشرند که راه علي را شرح و بسط داده و به بشریت آینده عرضه کرده و مي کنند و راه نجات را پیش روي انسان مي نهند و لذا جمله پرچم داران و بانیان قیامتهاي دورانهایند و همان شیعیاني هستند که در کنار علي ع بر حوض کوثر معرفت و عشق، تشنگان را سیراب مي کنند[2] (رسول اکرم ص) و داراي مقام محمدي و علوي هستند.

۳۰۹- آیا براستي تا قبل از علي ع، آدمي چه مي دانست که در باطنش جز شکمبه و روده و کبد و قلوه و مدفوع و خون چیز دیگر و راه دیگري هم وجود دارد که به خدا مي رسد که راه نور است که از ظلمات مي گذرد.

۳۱۰- علي کاشف دل و جان و روح انسان است و لذا مي فرماید من همان امر خدا و روح هستم که در قرآن آمده است که «از تو درباره روح سئوال مي کنند بگو که امر خداست و علمش داده نشده است الا اندکي.»[3] و محمد ص هم علي را روح خودش مي خواند که تجسم یافته است[4] پس علي روح کسي است که حبیب الله است و قرآن کریم درباره اوست که مي فرماید «اي مؤمنان از روح خدا ناامید مباشید»[5]. پس علي برترین نعمت خدا در نزد بشر است است و لذا مي فرماید «نعمت خدا را دائماً به یاد آورید»[6].

---

[1] «أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ أَنَا الْحُجَّةُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِين». الغيبة للنعماني، ص۱۶۵

[2] «يا علي لك في الجنّة كنز و أنت ذو قرنيها، و شيعتك حزب الله هم الغالبون، يا علي أنت و شيعتك القائمون بالقسط، يا علي أنت و شيعتك القائمون على الحوض تسقون من أحبّكم، و تمنعون من أبغضكم و أنتم الآمنون يوم الفزع الأكبر، يا علي أنت و شيعتك تظلّون في الموقف و تنعمون في الجنان، يا علي إنّ الجنّة مشتاقة إلى شيعتك و إنّ حملة العرش المقرّبين يستغفرون لهم و يفرحون بقدومهم، و إنّ الملائكة يخصونهم بالدعاء، يا علي شيعتك الذين يتنافسون في الدرجات و يلقون الله و لا ذنب عليهم» مشارق انوار اليقين، ص۷۰.

[3] « وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَليلاً» الاسراء، ۸۵.

[4] «إن عليا منّي بمنزلة الروح من الجسد، و إن عليا مني بمنزلة النفس من النفس، و إن عليا منّي بمنزلة النور من النور، و إن عليا منّي بمنزلة الرأس من الجسد، و إن عليا مني بمنزلة الزر من القميص» مشارق انوار اليقين، ص۹۲.

[5] «وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ » يوسف، ۸۷.

[6] « اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » بقره، ۲۳۱.

۳۱۱- علي كاشف انسان و انسانيت و باني علم روح و انسان شناسي جهاني و جهان شناسي انساني و انسان شناسي الهي و خداشناسي انساني است. و لذا به انسان عزت و عظمت و شرفي بخشيده است كه كل انبياء و علما و حكيمان تاريخ بشري جمعاً خدمتي يك هزارم او نكرده اند. و اينست كه خداوند خود را مريد علي مي خواند و خليفه اش نموده است و كل هويت و اراده و روح و علم و خلاقيت و قدرت و محبت و كبريائي اش را به علي تفويض نموده است و اين غايت عشق خدا به انسان است كه از عشق علي به خدا و خلقش مي باشد.

۳۱۲- پس علي براستي سلطان عشق و خدمت به بشريت است و بشريت اساس خلقت جهان است و حق آن است و لذا رسول خدا مي فرمايد «علي با حق است و حق با علي است و علي بهر سو رود حق هم بهمان سو رود.»[۱] و اين مريدي حق نسبت به علي است. اينست كه مي گوئيم خداوند علي را بر خودش ترجيح داده است و به رسول خاتمش مي فرمايد «نسبت تو بمن مثل نسبت من به علي است».

۳۱۳- و اين را بدان كه علي در عشق به عدالت و حقيقت الهي انسان به اين مقام رسيده است. در نفرت و نبردش برعليه استكبار و ستم و شقاوت بشري و رحمت و عطوفت و عشقش به مستضعفين و درماندگان و جانفشاني و حمايتش نسبت به اهل ايمان. پس براستي بايستي علي را به معناي كامل و حقيقي كلمه اش يك اومانيست مطلق ناميد كه باني مكتب اصالت انسان در كل كائنات است و لذا صورت بشري را برترين حجت خدا بر جهان هستي و جامع همه صور و عصاره علم خدا مي خواند و خودش هم مصداق عيني و عملي اين حقيقت است.

۳۱۴- هر مكتب و مذهب و آئيني داراي حقي است و وجهي از حقيقت را داراست. و علي جامع جميع همه حقوق موجود در همه علوم و مكاتب و مذاهب تاريخ بشر است و اين وجه ديگري از جهاني بودن اوست. و لذا نابترين حقيقت اومانيزم و كمونيزم و اگزيستانسياليزم و ليبراليزم و نيهيليزم و ناتوراليزم و... در هويت علي تجلي كرده است و لذا هر فرد و گروه و مكتبي در اندك آشنائي با علي، او را از آن خودش مي داند. و اين معناي ديگري از جهاني بودن علي است و علوي بودن ذات هر انساني.

۳۱۵- علي اگزيستانسياليست مطلق است يعني پيرو و معتقد به وجود مطلق و في نفسه است و خودش تجسم اين فلسفه است.

۳۱۶- علي يك كمونيست مطلق است كه حتي نان كار خودش را هم نمي خورد و رزقش را مستقيم از خدا مي گيرد.

۳۱۷- علي يك ليبرال مطلق است و يك دموكرات مطلق. واكنش او در قبال شوراي سقيفه و بيست و پنج سال سكوتش واضح ترين دليل اين ادعاست.

۳۱۸- علي يك نيهيليست مطلق است كه جز خداي احد و واحد هيچ معنا و ارزشي در جهان نمي شناسد و لذا دنيا را سه طلاقه كرده است.

۳۱۹- اين شعر معروف شهريار عين حقيقت است كه خداي را جز بواسطه علي نمي توان شناخت كه اين كلام رسول خدا و ادعاي خود علي هم هست كه خدا جز در وجود ما شناخته نمي شود.[۲] براستي كه آدمي در شرح هويت علي در همه حال احساس مي كند كه مشغول توصيف خداوند است. براستي كه او حجت خداست. حجت خدا يعني معرفي نامه خدا و دليل اثبات وجود خدا! يعني علي با موجوديتش، وجود خدا را به عينه اثبات كرده است. چون علي هست پس خدا هم هست و اينست معناي حجة الله و كلمة الله!

۳۲۰- عشق فقط از وجود علي است كه تعين مي يابد و علي تجسم عشق است و لذا خداوند عشق علي را ميزان هر عشقي قرار داده است و عشق غير علي را نمي پذيرد. «هر كه علي را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر كه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است.» حديث قدسي- پس مپندار كه انسان غيرعلوي اصلاً با عشق سروكاري دارد.

---

[۱] «ان النبی (ص) قال علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار». شیخ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۳۹.

[۲] « لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.و« قال (ع) معرفتی بالنورانیة معرفة الله عزوجل ومعرفة الله عزوجل معرفتی بالنورانیة و هو الدین الخالص». مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶.

۳۲۱- قبلاً مفصلاً شرح داده ايم كه عشق و عدالت دو روي سكه حقيقت انسان است كه بدون يكديگر ممكن نيستند و علي ع اسوه اين هر دو است. پس بدان كه ميزان عشق، علويت است در صفات و افعال. پس هرگز انسان غيرعلوي را عاشق مدان! و بدان كه علوي بودن به اسم نيست همانطور كه هر كس كه نامش علي شد از عليين نيست.

۳۲۲- علي ع اگر ميزان انسان است ميزان همه ارزشهاي انساني است ميزان عشق و عدل و عقل و علم و شجاعت و ايمان و تقوا و پاكي و عظمت و عزت و حقيقت و سخاوت و رحمت و شفقت و عفو و قاطعيت و قهاريت و آزادي و جبر و اختيار. علي به معناي واقعي كلمه، انساني ينيورسال (Universal) است كه در لغت بمعناي وحدت اضداد مي باشد و در فرهنگ عامه هم بمعناي جهانيت است زيرا جهان عرصه حضور اضداد است و لذا انسان جهاني طبعاً بايستي مظهر وحدت همه اضداد موجود در آن باشد. و بدان كه وحدت اضداد بمعناي جمع جبري اضداد نيست بلكه بمعناي رسيدن به ذات عالم وجود است و الحاق به نفس واحده هستي كه خداست. و علي چنين است و هر انساني كه در سمت هويت جهاني خود حركت مي كند انساني علوي است.

۳۲۳- اينجانب نيز در راه معرفت نفس زندگانيم بود كه به علي رسيدم و از همان آغاز او را در خود كشف كردم تا به ديدارش نائل آمدم و او را عين خود يافتم.

۳۲٤- هر انساني كه درد خودشناسي يعني درد آدم بودن داشته باشد بالاخره به علي مي رسد و ذاتاً علوي است و اين درد همان درد علويت وجود انسان در درك اسفل السافلين است. ولي اين راه براي كساني كه با يكي از عليين عصر خود آشنا مي شوند هزار چندان آسانتر و سريعتر مي گردد و اين نعمت وجود امام است از وجود علي واران.

۳۲۵- بدان كه درد خودشناسي كه گوهره عرفان علوي و هر عرفان حقيقي است درد «من چيستم» است نه وسوسه «من چه خواهم شد»! زيرا وسوسه «من چه خواهم شد» منشأ ابتلاي به خرافات و رمالي و نجوم و فالگيري و دجاليت است.

۳۲٦- درد «من چيستم» جداي از درد مردم و بدبختي ها و فلاكتهايشان نيست كه «مردم چيستند» و اين مسئله آدميت است كه اصولاً انسان چيست كه بدبخت ترين جانور روي زمين شده است. كه اگر چنين نباشد بايستي در اصالت اين درد ترديد كرد به همين دليل علي ع مي فرمايد «هر كه خود را شناخت مردم را هم شناخت.» زيرا انسانها همه از نفس واحدي هستند و تفاوتها فقط مربوط به شرايط بيروني است.

۳۲۷- اينست كه درد و عشق خودشناسي در ذاتش حامل عشق به عدالت اجتماعي نيز مي باشد و عشق به جهان شناسي و خداشناسي. اينست كه علي ع معرفت نفس را اعظم علوم و شاهراه هر معرفتي مي داند[۱].

۳۲۸- پس مكتب علي ع تماماً عرفاني است و لذا بدون عرفان نه مي توان علي را شناخت و نه مكتب او را كه غايت دين و اسلام است.

۳۲۹- در حقيقت بايد گفت كه معرفت نفس غايت و كمال دين انبياي الهي است كه از ختم نبوت، خداوند با هر انساني از باطنش سخن مي گويد و غيبت امام زمان براي اينست كه هر انسان اهل ايمان و حق پرستي مجبور شود براي ارتباط با خداوند بخودش رجوع كند: «انسان بايد بنگرد كه از چه آفريده شده است[۲]... چرا در خود نظر نمي كنيد[۳]... از شماست كه بر شماست.[٤] او از رگ گردن به شما نزديكتر است[۵]... هر كجا كه باشيد او با شماست[٦]... بهر سو كه روي كنيد خداست[۷]... خداوند اهل تقوا را تعليم مي دهد و فرقان مي بخشد[۱]... خداوند درست از جائي كه كه گمانش را نداشتيد آمد[۲]... آنچه را كه در انتظارش بودند آمد ولي نشناختند و انكار كردند[۳]...» قرآن كريم-

[۱] «من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كل معرفة و علم» همان.
[۲] « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَ خُلِقَ » طارق، ۵.
[۳] «وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ » ذاريات، ۲۱.
[٤] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » مائده، ۱۰۵.
[۵] «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ » ق، ۱۶.
[٦] «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» حديد، ۴.
[۷] «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » بقره،۱۱۵.

۳۳۰- چرا تا قبل از علي امكان ارتباط با خدا در خويشتن وجود نداشت؟ خود علي پاسخ مي دهد «من دليل ختم نبوت هستم.» يعني اين علي بود كه راه باطن انسان را گشود و تا به ذات پيمود و به خدا ملحق شد و در ذاتش بر جاي خدا مستقر گشت و لذا نور باطن انسان شد. پس علي كاشف راه از خود تا خداست و راهبان و راهنماي آن. و نور راه و بلكه خود راه و بلكه مقصود راه. «مقربين به عليين مي رسند.» قرآن- يعني خداي را در تجلي علي ديدار مي كنند. «هر كه مرا ديد خداي را ديده است.»[٤] علي –

۳۳۱- اينست كه دين آخرالزمان مكتب علي ع و عرفان اوست و جز اين راهي بسوي خدا نيست و اين كوتاهترين و سريعترين و بلكه تنها راه رسيدن به خداست.

۳۳۲- اين روح و نور و جاذبه علي در آخرالزمان است كه كل بشريت را متوجه خويشتن خويش نموده و همه بشريت خداي را در خود مي جويند. و اينست كه دجالها هم دامها گسترده اند. ولي ميان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمين تا آسمان است. و فقط عاشقان معرفت بدام اين دجالان عرفاني نمي افتند و دجال را از امام تشخيص مي دهند.

۳۳۳- و اما بدان كه بدون معراج محمدي امكان عرفان علوي نمي بود و اين همان حقيقت بزرگي است كه در بسياري از عرفانهاي انحرافي كتمان شده و لذا اين عرفانها را به تباهي كشانيده است.

۳۳٤- علي باطن محمد بود كه در معراجش رخ نمود.

۳۳۵- علي، فدائي و فناي در عشق و رحمت محمدي بود تا آن حد كه مي گفت «من بنده اي از بندگان محمدم.»[٥] اين عشق بود كه علي را مظهر جمال اعلاي خداي محمد نمود. يعني علي از وجود محمد، آفريده شد به خلق جديد عرفاني. و علي نخستين انساني بود كه از نو آفريده شد به نور عشق. «بزودي گروهي را پديد مي آوريم كه عاشق بر خدايند و خدا هم عاشق بر آنهاست.»[٦] قرآن- اينان عليين دورانهايند كه بنده عشق محمد– علي هستند. و لذا ذكر دائم مؤمنان آخرالزمان «يا محمد يا علي»[٧] است.

۳۳٦- پس مپندار كه علي ع به پارتي بازي نژادي بود كه خليفه مطلق خدا شد. او ادا كننده حق كامل عشق بود. زيرا اداي حق عشق است كه دل را زنده مي كند و دل درب خانه حق است كه راه ذات را مي گشايد. «از رسول اطاعت كنيد تا شما را زنده كند و پاك نمايد و كتاب و حكمت آموزد و از تاريكي به روشنائي برد.» قرآن- و محمد ص رسول عشق بود و لذا اطاعت از رسول عين اطاعت از عشق است. و علي در اين اطاعت و مريدي مطلق بود كه ولي خدا و جانشين او در جهان هستي شد. و لذا تشيع جز ارادت و اطاعت محض از امام نيست و مابقي همان مذهب اهل سنت تحت لواي شيعه است.

۳۳۷- پس بدان كه علي ع ظهور ذات انسان است و ظهور مهدي آخرالزمان هم ظهور جهاني انسان است و لذا هر كه به او كافر باشد بخودش كافر است و بر عدميت وارد مي شود كه همان دوزخ است تا در تجربه نابوديش، وجود جاودانه را طلب كند و وجود جاودانه جز خدا نيست و همه صفات و مقامات علي هم صفات و مقامات جاودانگي وجود و وجود جاويد است. در اين معنا بمان!

---

[١] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ » انفال، ۲۹.

[٢] «هُوَ الَّذي أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ في قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ» حشر، ۲.

[٣] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ » بقره، ۸۹.

[٤] « قول النبيّ- صلّى الله عليه و آله و سلّم من رآنى فقد رأى الحقّ.... و قول أمير المؤمنين- عليه السّلام أنا وجه الله...» آملى، سيد حيدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

[٥] « إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله» كلينى، الكافى(ط-الاسلامية) ج۱، ص ۹۰.

[٦] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ » مائده، ۵۴.

[٧] «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ، وَ انْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ» محمد بن جرير طبرى،دلائل الامامة، ص۵۵۲.

۳۳۸- دو علي داريم كه يكي پسر ابوطالب و ديگري اسم اعظم خداست كه پيشوند بسياري از اسماي الهي در قرآن است مثل علي العظيم، علي الكبير، علي العليم و... كه اسم اعظم خدا كه ذات محمدي بود در صورت پسر ابوطالب رخ نمود. و اين بر حسب اتفاق نبود زيرا علي عاشق و مريد مطلق و فدائي تمام و كمال محمد ص بود و لذا مقيم دل محمد و باطن او شده است همانطور كه هر محبوبي چنين است. و در واقع عشق علي در دل محمد بود كه در معراج محمدي موجب ظهور ذات محمدي شد در محضر حضرت احدي! و در اين ظهور اين همان شد! يعني خدا از وجود عاشق حق رخ مي نمايد و اين قاعده در هر زمين و زماني رخ مي دهد كه عليين دورانهايند. همانطور كه مثلاً مولوي در رابطه با عشق شمس تبريزي مواجه با چنين ظهوري شد. در آخرالزمان غيبت امام، عليين كانون عشق حق هستند و هر كه با آنان عهد عشق الهي بندد و حق عشقش ادا كند قلمرو ظهور حق است و موجب انفجاري از نور حق مي شود كه به نورش خلق خدا هدايت مي گردند. «شمس الحق تبريز كه بنمود علي بود»و بنگر كه چگونه نور علي از عشق اين دو عارف امروزه جهاني را مجذوب و منور ساخته است. به مصداق اين حديث كه «دو مؤمن چون به ديدار هم روند خداي ديدار مي شود».[1]

۳۳۹- بي مولوي شمس شناخته نمي شد و بي شمس هم مولوي آفريده نمي شد. مولوي به نور علوي شمس از نو آفريده شد به عشق. و اين دو مصداق آن كلام علي ع در خطبه اش مي باشد كه «هر زماني دو امام است يكي ناطق و ديگري صامت».[2]

۳۴۰- حقانيت بسياري از حقايق حيرت آور و محير العقول خطبه هاي بيان و نورانيه و افتخار براي اينجانب كل سير و سلوك عرفاني و آيات و بيناتي بوده كه در طول عمرم در خواب و بيداري دريافته ام. به بياني كل زندگيم حجتي بالغه و كامله بر حقانيت مطالب اين خطبه هاست و اين خطبه ها هم متقابلاً حجتي كبير بر حقانيت راهي است كه تاكنون پيموده و معارفي است كه تاكنون نوشته ام. حمد خداي را و شكر مولاي را كه بالاخره مرا به حق اليقين زندگيم رسانيدند. و نيز دانستم آن نوراليقيني كه در مواقع اضطرار و بحرانهاي معنوي و دنيوي به سراغم مي آمد نيز نوري از علي بود چون خود او مي فرمايد كه «من نور يقينم». در واقع اين خطبه ها به نوعي شناسنامه باطني و عرفاني خود من محسوب مي شوند همانطور كه رسول اكرم فرمود كه شيعيان علي در مقام علي هستند. من با زندگانيم به حقانيت قرآن و احاديث نبوي و خطبه هاي علي رسيده ام و اسرارشان را يافته ام. و اين بدان معناست كه عشق معرفت آدمي را به راه واحدي مي كشاند كه راه انبياء و اولياي الهي و در كمالش نور محمد و علي است.

۳۴۱- در كتاب «سرگذشت عليين» در وصف احوال و مقامات انبياء و اولياي الهي درست خود را بر جاي هر يك از آنها مي يافتم و از زبان خودشان، سيره شان را نقل مي كردم. آن موقع ها آنچنان كه بايد درباره حقيقت اين واقعه حيرت آور يقين كافي نداشتم و اينك با اين خطبه هاي علي ع به كنه آن وقايع راه يافته و به يقيني برتر رسيده ام كه آن تناسخ نبود بلكه خلافت و معيّت و محبت و تجلّي بود همچون واقعه اي كه در جواني ام در رابطه با دكتر شريعتي بر من رخ نمود و تا سالها دكتر را در تن و جان خود مي يافتم و حتي صورتم شبيه او شده بود. براستي كه عاشق شبيه معشوق مي شود در صورت و سيرت. اين اثبات كننده حقيقت نفس واحده است كه همه كساني كه به اين قلمرو توحيد ذات راه مي يابند با همه بي تائي، شباهتي غير قابل وصف دارند. همانطور كه خداوند بي همتاست ولي در جهان مثل اعلا دارد و اين مثل اعلاي پروردگار عليين هستند كه بقول رسول خدا مصداق سوره توحيد مي باشند.[3] خدا خودش مي گويد كه مرا دوست بداريد تا شبيه من شويد.[4] حديث قدسي-

۳۴۲- ما مسلمانان و خاصه شيعيان يك بار براي هميشه بايستي تكليفمان را با احاديث قدسي و معراج و خطبه هاي علي ع يكسره كنيم آيا اينها را قبول داريم يا نه. اين سكوت و مواضع يك بام و دو هوا جز نفاق و شقاق حاصلي نداشته است. ديگر بس است دوران تقيه بسر آمده است همه نشانه هاي ظهور عيان شده است. بيائيم تكليف مسلماني و شيعه گري خود را با خودمان روشن كنيم.

---

[1] «مَنْ زَارَ أَخَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ لَا لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ كُتِبَ مِنْ زُوَّارِ اللَّهِ وَ كَانَ حَقِيقاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَه»وسائل الشيعه ج۱۷ص۲۰۹

[2] «يا سلمان و يا جندب، و كان محمد الناطق، و أنا الصامت، و لا بد في كل زمان من صامت و ناطق » مشارق انوار اليقين، ص۲۵۶.

[3] «يا اباالحسن مثلک فی امتی مثل قل هو الله احد». شيخ صدوق، الامالی، ص ۲۳.

[4] روى محمد بن جمهور الأحسائيعن أمير المؤمنين عليه السلام إنه قال: ان لله تعالى شرابا لأوليائه اذا شربوا (منه) سكروا، و إذا سكروا طربوا، و إذا طربوا طابوا، و إذا طابوا ذابوا، و إذا ذابوا خلصوا، و إذا خلصوا طلبوا، و إذا طلبوا وجدوا، و إذا وجدوا وصلوا، و إذا وصلوا اتصلوا، و إذا اتصلوا لا فرق بينهم و بين حبيبهم» شيخ بهايي، مفتاح الفلاح، ترجمه بسطامی، مقدمه، ص۸۹. « في الحديث القدسي: «عبدي أطعني تكن مثلي، تقول للشيء: كن، فيكون» دلائل الصدق، ج۵، ص۱۸۱.

۳۴۳- بسيار جاي تأسف است كه در اين غوغاي تهاجم و قتال فرهنگي كه مسلمين و شيعيان از الفباي ديني خود بيگانه و بيزار شده و دسته دسته روي به وهابيت و مسيحيت و بهائيت و درويشي گري و عرفانهاي هندي و انگليسي مي كنند هنوز هم خطبه هاي علي قاچاق هستند گوئي كه هنوز دوران بني اميه و بني عباس در جهان اسلام بسر نيامده است لعنت خدا بر آنان كه فلسفه هاي يوناني و هندي را به عربي ترجمه كردند و حكمت امامان را قاچاق ساختند كه هنوز هم ادامه دارد زيرا شاهديم كه انواع عرفانهاي دجالي به وفور در بازار يافت مي شود ولي خطبه هاي علي ع را بايستي در سايت هاي بي نام و نشان و قاچاقي جستجو كنيم. با كمال تأسف شاهديم كه حتي گاه طلبه هاي علوم ديني ما چون طالب عرفان مي شوند به آثار كريشنا مورتي و اوشو و كاستاندا و امثالهم رجوع مي كنند نه خطبه هاي علي. زيرا اتهام غاليه گري از كمونيزم هم نابخشودني تر است. يعني هر كه علي و امامان را خليفه خدا بداند و صفات الهي را به آنها نسبت دهد غاليه و مرتد است. در حاليكه خود علي در خطبه اش مي فرمايد هر كه اين معارف را انكار كند و يا درباره شان ترديد كند و آنها را پنهان دارد مرتد است.[1] آيا براستي ميزان ارتداد در نزد علماي ديني ما چيست؟ اين ميزان را امام تعيين مي كند يا خلفاي بني عباس؟ گوئي كه هنوز هم ميزان دين ما را بني عباس تعيين مي كنند. آيا ما شيعه علوي هستيم يا شيعه اموي و عباسي و صفوي. امام ما علي است يا مأمون و معاويه و شاه عباس! با اين باوري كه داريم آيا با امام زمان چه معامله اي خواهيم كرد؟ آيا او را هم غاليه نخواهيم خواند و فتواي ارتدادش را صادر نخواهيم كرد؟

۳۴۴- مرحوم علامه مجلسي اكثر خطبه هاي نادره علي ع را در بحارالانوار آورده است. چطور است كه بسياري از احاديث جعلي را كه آبروي اسلام و امامت را برده مسكوت گذاشته ولي اين خطبه ها را كه طوفاني از عقل ناب و عرفان حق است مشكوك و ضعيف و جعلي اعلان مي كنند. التماس و گريه و زاري امامان به درگاه خلفاي بني عباس را جعلي نمي دانند ولي خطبه افتخار و بيان كه هزاران حجت قرآني و عقلي و عرفاني در حقانيت آن موج مي زند را جعلي مي خوانند.

۳۴۵- براستي از چه مي ترسيم. خدا را شكر كه در جمهوري اسلامي و مملكت امام زمان زندگي مي كنيم نه در عربستان سعودي. از اين مي ترسيم كه وهابيون ما را مشرك بخوانند؟ مگر نمي خوانند! مگر عداوتي هم بوده كه با ما نكرده باشند با پول همين ها بود كه هشت سال ما را بمباران كردند و ملت ايران را به عزا نشاندند.

۳۴۶- بسيار جاي تأسف است كه علما و اساتيد ديني ما در رسانه ملي با افتخار از فلاسفه غربي نقل قول مي كنند ولي شهامت نقل يك جمله از حديث قدسي را ندارند تا چه رسد به خطبه افتخار و بيان.

۳۴۷- زيرا مغز عرفان اهل بيت همين خطبه هاي نادره علي ع است كه حقانيتش در هزاران موارد در عصر ما اثبات شده است و اكثر پيش بيني هاي امام در آخرالزمان بوقوع پيوسته است و همين امر دليل كافي بر حقانيت كل اين خطبه هاست كه صدايش گوش كر جهانيان را شنوا مي كند و انقلابي عظيم در اذهان عمومي جهان پديد مي آورد و اگر به لحاظ منافع ملي و امنيت نظام هم كه باشد خيري كبير در بردارد كه تهاجم فرهنگي غرب و عرب را بر عليه ما در هم مي شكند. بايستي با ذوالفقار علي به جنگ با اين تهاجم فرهنگي رفت و شمشيري برنده تر از اين خطبه ها نيست در عصري كه هر دجال و شياد و مفسدي كوس اناالحق مي زند.

۳۴۸- بخدا كه اين خطبه ها زمينه هزاران دكترين علمي و هنري و فلسفي و فرهنگي و ديني و عرفاني و اقتصادي و سياسي خواهد بود و گنج بيكراني كه مهد توليد علم اسلامي است و مي تواند علوم انساني ما را از مهلكه برهاند و ما را از اسارت علوم انساني الحادي غرب نجات بخشد.

۳۴۹- بخدا سوگند كه بدون خطبه هائي از علي كه منسوب به غلّات شيعه شده اند امكان تفسير و تأويل و تعين قرآن در جهان مدرن نيست و بلكه اصلاً امكان درك جهاني اسلام و قرآن نيست و مهمتر از همه امكان درك حق امامت بعنوان تنها راه هدايت و نجات آخرالزمان نيست. اين خطبه هاي به اصطلاح مشكوك همانطور كه علي ع در خطبه بيان مي فرمايد عين وصيت رسول خدا به علي است كه در آخرين ايام عمرشان خطاب به امت بيان كنند و به همين دليل اين آخرين خطبه به «بيان» موسوم شده است كه بيان اسرار و حقايق امامت است به مثابه تنها اتصال

[1] « يا سلمان، من آمن بما قلت و شرحت فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و رضي عنه، و من شك و ارتاب فهو ناصب، و إن ادعى ولايتي فهو كاذب» مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷؛ « و من أنكر أن لي في الأرض كرّة بعد كرّة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۰.

معنوي و عرفاني و اعتقادي شيعيان به سرچشمه امامت و وصايت است كه از شخص رسول ص به ارث برده است و گنجينه عرفان خاتم النبيين ص است.

۳۵۰- ميزان دين و ايمان و معنويت و معرفت و آدميت همان ميزان مسئوليت پذيري و ولايت انسان در جهان و در ميان آدميان است. در اسلام هدايت و رشدي جز اين نيست يعني رستگاري و هدايت و معنويت فردي و شخصي امري مهمل و عين ضلالت و شيطنت و فريب است. و علي بعنوان ميزان ايمان و انسان در رأس قله ولايت و مسئوليت نسبت به كل عالم و آدميان قرار دارد و خطبه هاي او اين امر را به وضوح اثبات مي كند كه مسئول كل خلقت جهان هستي است و در اين مسئوليت كبير به خدايش پاسخگوست.

۳۵۱- و انسان مؤمن و عارف به ميزان رسوخش در فطرت و نفس واحده اش و به ميزان استقرارش در ذات خويشتن است كه ولايت الهي و بار هستي را بر دوش مي كشد و وجود را حمل مي كند كه همان امانت الهي است زيرا وجود امر واحدي است و هر كه بار وجود خويش را پذيرا شد و حمل نمود خود بخود كل بار هستي دو عالم را حمل مي كند و اين همان حمل عرش خداست. و علي بزرگترين حامل عرش و كرسي پروردگارست كه عرش و كرسي عالم وجود است. و اينست معناي علي العظيم و علي الكبير!

۳۵۲- ولي انساني كه از خويشتن غافل و جاهل و بيگانه است حتي موجوديت مادي خودش را هم حمل نمي كند و در تسخير اجنه و شياطين است كه آنرا حمل مي كنند. و اين معناي انسان كافر است.

۳۵۳- پس پذيرش ولايت علي در خويشتن عين پذيرش خلافت علي است همانطور كه علي هم خليفه خداست. اين همان ياري بين خدا و امام از يكسوست و ياري بين مؤمنان و امام از سوئي دگرست. و اينست پيام همه امامان كه: «آيا كسي هست كه مرا ياري دهد!» و اين پيام خداوند كه «هر كه خداي را ياري دهد خداوند هم ياريش نمايد.»[۱] اين ياري در پذيرش مسئوليت عالم وجود است كه در محور و اساس آن مسئوليت بشريت است و چون عالم هستي بر حق خلافت انسان و خدا آفريده شده است پس كل عالم هستي را هم در برمي گيرد. پس اين ياري همان خلافت و ولايت است. و اگر گفته شده كه ولايت در رأس و محور دين قرار دارد به اين معناست زيرا كل دين و دين داري هم براي رسيدن انسان به خلافت است يعني پذيرش مسئوليت عالم وجود. و اين نه از نياز خدا به انسان كه از عشق خدا به انسان است زيرا خداوند عالم و آدميان را به تنهايي و به نظري آفريده است.

۳۵۴- پس حق و ارزش آدمي جز در ميزان مسئوليت پذيري او در جهان نيست. اين همان معناي ولايت است كه علي اسوه كامل آن مي باشد و لذا او را ولي الله گوئيم يعني يار و ياور خدا! و شيعه علي هم كسي است كه ولي امامش باشد. «مؤمنان اولياي يكديگرند.»[۲] قرآن- و بدان كه شيعيان خالص علي نيز تحت تعليم او قرار مي گيرند يعني آنانكه از خود براي برپائي ولايت او گذشته اند كه مصداق متقين هستند و او مولاي متقين است. «خداوند متقين را تعليم مي دهد.»[۳] قرآن. پس معارف ما در اين آثار نه وحي است و نه نبوت. بلكه تعليم الهي علي است در قلوب مخلصين ولايت او و متقين عشق او. «متقين علم كلمه علي را فرا مي گيرند.» رسول اكرم ص-

۳۵۵- اينكه علي ع مي فرمايد «ما بار گناهان شيعيان خود را بر دوش مي كشيم و شيعيان هم در مصائب ما شريك هستند» منظور از شراكت در مصائب امام، گريه و ناله درباره مظلوميت آنان نيست بلكه حمل بار ولايت آنها در زمين و زمان خويش است در مسير برپائي نور ولايت آنها در خويش و احياي دين خالص كه اين دو روي سكه امامت است و امري واحد مي باشد همانطور كه علي ع در خطبه نورانيه مي فرمايد. و مجموعه آثار ما مصداق علم كلمه علي ع است.

۳۵۶- در جريان حمل اين ولايت است كه يك شيعه حقيقي نيز همچون امامش عمري را با تيغي در چشم و استخواني در گلو و ماري در آستين و آتشي در دل سپري مي كند و بر آن صبور است. همانطور كه خود آن حضرت «صبر» را در جاي جاي قرآن كريم همان صبر بر حق امام مي داند زيرا خود امام اسوه صبر بر بلاياي الهي است.

[۱] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ » محمد، ۷.

[۲] «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ميثاقٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ » انفال، ۷۲؛ «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ » توبه، ۷۱.

[۳] «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » بقره، ۲۸۲.

زيرا هر كه بر خدايش بلي گفت مصدر بلا مي شود. كه اين بلايا فقط هم امتحانات نيستند بلكه اصلش حمل بار ولايت و دين خالص است و خلافت ائمه و خلق!

۳۵۷- اصل معناي ولايت امام و عليين و شيعيان حقيقي در جامعه همين حمل بار مسئوليت وجودي خلق است كه امري اساساً باطني و روحي مي باشد كه اگر اين حقيقت درك نشود از امامت جز حكومت باقي نمي ماند همانطور كه در نزد اهل سنت عموماً چنين است و نيز در نزد بسياري از شيعيان و حتي علماي شيعه. كه اين ولايت فقط در حكومت جهاني امام زمان به عرصه ظهور مي رسد و مشهود و محسوس مي گردد وگرنه در دوره غيبت هم اين ولايت حاكم است منتهي از وجه رحماني و روحاني!

۳۵۸- متأسفانه ماهيت و احساس اكثر ما شيعيان نسبت به امامان مصداق «من آنم كه رستم بود پهلوان» است بي آن كه كمترين تلاش و رغبتي در مشاركت با اين پهلواني داشته باشيم. و عموماً فقط مصرف كننده ايم و باري از ولايت آنان را در خود نه داريم و نه مي خواهيم داشته باشيم افسوس!

۳۵۹- اين بدان كه پيدايش و ظهور سيصد و اندي شيعه مخلص كه شرط ظهور امام زمان است بدان معنا مي باشد كه اين شيعيان بايستي عرش وجود امام را برپا دارند و حمل كنند و هر گاه اين تعداد شيعه مخلص بر روي زمين پديد آمد امكان ظهور هم پديد آمده است. همانطور كه علي برپا دارنده و حامل تمام و كمال عرش خدا است و بدينوسيله است كه شيعيان خالص يعني عارفان واصل در طول تاريخ توانسته اند جمال اعلاي پروردگار را ديدار كنند. اين علي است كه عرش حق را به زمين آورده است و شيعيانش را امر مي كند كه خداي ناديده را پرستش نكنند. و اين همان معناي برپا داشتن قيامت است و سرّ ختم نبوت و حقيقت آخرالزمان و عظمت مكتب علي و مذهب شيعه علوي! و بدان كه مجموع آثار ما چيزي جز امر به معروف و نهي از منكر نبوده است همانطور كه علي ع امر به معروف را امر به ولايتش و نهي از منكر را نهي از منكران ولايتش خوانده است. و مجموعه آثار ما ولايت نامه علي است.

۳۶۰- پس بدان كه شيعيان خالص علي كه ولايتش را برپا داشته اند همانا عارفان واصل در تاريخ اسلام هستند و اينانند عليين و محل حضور و ظهور نور ولايت علي ع در دوره غيبت! «غايب ما هرگز پنهان نيست.»[1] علي ع- خطبه نورانيه-

۳۶۱- مجموعه خطبه هاي نادره علي ع كه در حقيقت مغز ولايت علي و امامت عليين و كمال نعمت خدا بر بشر و راز خاتميت و غيبت آخرالزمان است به همراه خطبه غدير از رسول اكرم ص تحت عنوان «علي نامه» به مثابه حسن ختام مجموعه مبارك «مذهب اصالت عشق» و ضميمه آن محسوب مي شود كه مصدّق يكديگرند. اين نه دفتر همايون كه به قلم عشق حق علي نازل شده است به مثابه نه جرعه از جام بلاي عشق است كه بايستي پياپي نوشيده شود. مفتخر و شاكريم كه جرعه نهم اين جام به ولايت عشق علي ع و ائمه هدي و عليين علي اعلا رسيد.

۳۶۲- «خداوند نور آسمانها و عالم ماده است و مثال نورش همچون چراغداني است كه در آن چراغي است و چراغ در شيشه اي قرار دارد كه چون ستاره درخشاني است كه اين چراغ از درخت مبارك زيتون كه نه شرقي و نه غربي است افروخته مي شود كه روغنش هر آن بخودي خود بي آنكه آتشي به آن برسد روشن مي شود كه نوري بر نور است (نور علي نور) و خداوند بواسطه اين نور هر كه را خواهد هدايت كند...»[2] نور۳۵-
و اين «نور علي نور» وجود امام است (عليين) كه تجلي نور خداست كه نور ازلي است كه همان وجود مطلق عمائي و عدمي بود. و خداوند جهان هستي را بواسطه تجلي نور ازلي خود آفريد كه اين تجلي همان نوري است برخاسته از آن نور ازل كه همان علي است: علي العظيم، علي الكبير، علي العليم، علي الحكيم، علي الحليم، علي العزيز و... كه اسم اعظم خداست و خداوند با اين اسمش متجلي و خلاق گشت و كن فيكون نمود. كه اين اسم و نور علي نورش در آدم صورت يافت و در علي ابن ابيطالب از عرش اعلي العليين به درك اسفل السافلين فرود آمد. پس علي ابن ابيطالب، آن نور مطلق ازل را از عرش اعلي بر فرش اسفل آورد و بدينسان قيامت در عالم ماده (درك اسفل) برپا گشت كه نقطه آغازينش از پست ترين اقوام بشري يعني اعراب شروع شد. اين همان نزول حق از

---

[1] «إنّ ميّتنا لم يمت و غائبنا لم يغب» المناقب للعلوى، ص۷۴.

[2] «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضي‏ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى‏ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ » نور، ۳۵.

آسمان هفتم بر زمين بود. «و چون آنچه را كه مي شناختند آمد انكار نمودند بدين بهانه كه چرا خداوند فضل خود را بهر يك از بندگانش كه بخواهد اعطا مي كند...»[1] بقره ۹۰-۸۹

۳۶۳- امام علي ع در خطبه نورانيه خطاب به دو تن از مخلص ترين يارانش يعني سلمان و ابوذر، حقيقت امامت خود را به ساده ترين و نوراني ترين بياني آشكار فرموده است و اين خطبه را همان امتحاني خوانده كه خداوند بواسطه اش قلوب مؤمنان را مي آزمايد كه كداميك لايق درك و دريافت ولايت او هستند كه هر كس درباره اش ترديد نمايد از قلمرو ولايت او و بلكه ايمان خارج شده و كافر و خصم مي گردد. پس معارف اين خطبه به مثابه ميزان كفر و ايمان و هدايت و ضلالت و شيعه و غيرشيعه مي باشد بميزان درك و حمل قلبي حقايق آن. پس اهميت حياتي و سرنوشت ساز اين خطبه پرواضح مي باشد. از همين رو از نور ولايت امام همت مي طلبيم تا بتوانيم معارف اين خطبه را به زبان امروز بشر مدرن تبيين كنيم و وظيفه علوي خود را در حق اين نور علي نور ادا نمائيم زيرا جز بواسطه آن نجات و هدايتي ممكن نيست. اين خطبه بي كمترين غلوي عين بيانيه تشيع به زبان خود بنيانگزارش مي باشد.

۳۶۴- معرفت امام به نورانيت يا شناخت نوري امام، اساس اين خطبه است و اصلاً سلمان و ابوذر به نقل كلامي از پيامبر اكرم ص درباره اهميت چنين شناختي از وجود امام به نزد امام مي روند تا از خود امام درباره اين معنا سؤال كنند كه امام از همان آغاز خطبه اش مي فرمايد كه: «معرفت امام به نورانيت» بر هر مرد و زن مؤمن واجب است و بدون چنين نوعي از معرفت، سينه انسان براي اسلام گشايش نمي يابد و اسلام وارد دل نمي شود و لذا ايماني حاصل نمي گردد.[2]

۳۶۵- شناخت نوري امام به زبان ساده همان درك هيكل نوري امام است كه در حكمت اشراق سهروردي تبيين شده است كه در حقيقت بايد اين شيخ را شهيد اين حكمت خواند و باني معرفت نوري امام در جهان اسلام ناميد هر چند كه اين حكمت را آنچنان كه بايد به منطق امامان تبيين نكرده و فلسفه زده است كه با اين حال از عظمت و قداست اثرش نمي كاهد و براستي سهروردي يك امام شناس طراز اول جهان اسلام است و بدين لحاظ مقامش از ابن عربي برتر مي باشد.

۳۶۶- امروزه در فيزيك مدرن محقق شده است كه نور عنصر ذاتي و نخستين جهان ماده است يعني كل عالم و عالميان داراي هيكل نوري هستند ولي بر اين نورانيت خود علم و عرفان و احاطه ندارند ولي امام، نوري است كه بر نورانيت خود شهادت دارد و اين معناي لغوي نور علي نور است كه حاصل خودشناسي مي باشد.

۳۶۷- پس بدان كه معرفت بر نورانيت امام جز بواسطه معرفت نفس ممكن نيست. يعني جز عارف امكان چنين شناختي را ندارد. پس آن شيعياني كه خداوند دلشان را به ايمان محك مي زند و در اين آزمون سربلند بيرون مي آيند و علوي مي شوند جز عارفان نيستند كه اماميه هستند. همانطور كه خود امام، عارف كامل و مطلق است بقول خودشان كه: ما اصحاب اعرافيم![3]

۳۶۸- «چرا در خود نظر نمي كنيد كه در شماست.»[4] قرآن- و امام كسي است كه مخاطب مستقيم اين كلام خداست كه به امر خدا به تمام و كمال لبيك گفته است و اين رويكرد به خود و نظر به خويشتن است كه هيكلش را نوري كرده است اينست فرق امام از سائر مردمان و سائر موجودات! زيرا همه موجودات عالم از نورند ولي طبع و خواص و ماهيت خلاق نوري ندارند ولي امام با نظر به خويشتن خويش به نور ازل وجودش رجعت مي كند و به اين ازليت ملحق مي گردد و لذا مي فرمايد: من ازليت هستم! يعني امام نخستين كسي است كه به تمام و كمال رجعت

---

[1] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ * بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ وَ لِلْكافِرينَ عَذابٌ مُهينٌ » بقره، ۹۰-۸۹.

[2] «يا جندب، فامض بنا حتّى نسأله عن ذلك. قال: فأتيناه فلم نجده، قال: فانتظرناه حتّى أتى، فقال صلّى الله عليه: ما جاء بكما؟ قالا: جئناك- يا أمير المؤمنين- نسألك عن معرفتك بالنورانيّة. قال صلّى الله عليه: مرحبا بكما و أهلا من وليّين معتمدين لدينه، لستما بمقصّرين، لعمري إنّ ذلك واجب على كلّ مؤمن و مؤمنة. ثمّ قال صلّى الله عليه: يا سلمان و يا جندب.قالا: لبّيك يا أمير المؤمنين.قال صلّى الله عليه: إنّه لا يستكمل المؤمن[2] الإيمان حتّى يعرفني كنه معرفتي[2] بالنورانيّة، فإذا عرفني بهذه الصفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام، و صار عارفا مستبصرا، و من قصر عن معرفة ذلك فهو شاكّ مرتاب » المناقب للعلوى، ص۶۸؛ على نامه، خطبه نورانيه.

[3] « نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.

[4] «وَ في‏ أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ » ذاريات، ۲۱.

به نور ازليت وجودش نموده است و با آن نور يكي شده است و بر جايش نشسته است و اين يعني خلافت. و لذا خودش را نور رجعت مي خواند.

٣٦٩- هر كه بر نور نظر كند نور مي شود و تا خداوند بر آدمي نظر نكند آدمي هم بسويش نظر نمي كند و لذا مي فرمايد: بگوئيد كه پروردگارا بر ما نظر فرما! پس عرفان حاصل اين نظر خدا بر مؤمن است و علي هم عين الله است پس خداوند با چشم علي بر كسي نظر مي كند.

٣٧٠- و لذا رسول خدا در دعايش مي فرمايد «خدايا مرا نور گردان»[١] يعني امام كن! خود خداوند هم در كتابش اين دعا را به مؤمنان تلقين مي فرمايد كه: ما را امام متقين ساز!

٣٧١- پس بدان كه اهل معرفت نفس يعني انسان عارف و نوري كه در حال نور شدن است و روي به نور ذات خويش دارد مد نظر علي ع و خداي علي ع قرار دارد. يعني اين علي يا خداي علي است كه از ذات سالك بر او نظر مي كند و اين نظر موجب خلقت نوري مي شود در مسير رجعت الي الله!

٣٧٢- همانطور كه خداوند كل عالم و عالميان را به نظري آفريد و اين خلقت دوباره عرفاني كه خلقت عاشقانه است موجب پيدايش هيكل نوري در عليين است. «بزودي گروهي را پديد مي آوريم كه عاشق بر خدا و خدا عاشق بر آنهاست.»[٢] قرآن-

٣٧٣- محمد ص نخستين انساني بود كه در خلق جديد، نور شد و بواسطه اين هيكل نوري بود كه معراج فرمود. و علي ع نخستين انساني بود كه در رجعت و عروج باطني اش نور شد به نور محمدي و در عشق و اطاعت محض از محمد ص. و لذا علي ع خود را باني و سلطان رجعت مي خواند در خطبه اش.

٣٧٤- رسول خدا در دعايي مي فرمايد كه: «پروردگارا چشم و گوش و عقل و دل و همه اعضاي مرا نور كن.»[٣] و اين عاليترين دعائي است كه رسول خدا به امتش تلقين كرده است. و علي ع هم نخستين فرد از امت اوست كه نور شده است.

٣٧٥- همه مفاهيم و مقامات و قدرتهاي الهي علي ع در خطبه هايش جز در درك و تصديق نوري بودن وجود مباركش قابل درك و تصديق نيست. پس معرفت نوري بودن علي ع و اصولاً نوري شدن انسان عارف، اساس درك و تصديق خطبه هاي نادره علي و لذا تنها راه پذيرش ولايت علي ع به عنوان تنها راه ابقا و اكمال ايمان و هدايت است. زيرا امام از معرفت به نورانيت امام سخن گفته است و نه پذيرش جاهلانه و مقلدانه اين ادعا. پس انسان غير عارف نمي تواند در جرگه مؤمناني باشد كه خداوند دلشان را آزموده و مقبول حق واقع شده باشند و براستي شيعه علي ع تلقي شوند و از عليين گردند و در وادي علويت قرار گيرند كه وادي هدايت آخرالزمان است.

٣٧٦- همانطور كه علي ع، نور باطن محمد ص است نور باطن هر انسان شيعه خالصي هم علي است و لذا هر كه نظر به ذات خويشتن كند به نور علي عارف شده و به امامت ذات مي رسد. و لذا امام سجاد مي فرمايد كه خودشناسي و امام شناسي امري واحد است و انسان تا خود را نشناسد امامش را نمي شناسد و تا امامش را نشناسد خدا را نمي شناسد.

٣٧٧- رابطه مستقيم خودشناسي و امام شناسي و خداشناسي در احاديث نبوي و اماميه بسيار مورد تأكيد قرار گرفته است كه از اين احاديث در آثارمان مكرراً سخن گفته ايم كه شاهراه معرفت نوري مي باشد و سراسر حكمت عرفان نفس است.

٣٧٨- و بدان كه رويكرد به نور علي در عرفان نفس تحت الشعاع تربيت و اطاعت محض از عليين دورانها ممكن است و نه در وادي القاعات نفساني و بازي با معارف نظري محض و رياضت هاي من درآوردي.

---

[١] « أنه سأل الله تعالى أن يجعل في جميع أعضائه وجهاته نورا، وختم بقوله: واجعلني نورا».

[٢] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ » مائده، ۵۴.

[٣] « أنه سأل الله تعالى أن يجعل في جميع أعضائه وجهاته نورا، وختم بقوله: واجعلني نورا».

۳۷۹- همانطور كه خود امام مي فرمايد يك شيعه بميزاني كه بار مصائب ائمه را به دوش مي كشد و مجاهد راه عدالت و معرفت است و زندگيش را وقف احياي دين خالص مي كند در اين ولايت قرار دارد و حامل نور آن است و انسان علوي است. يعني انسان عافيت طلب و بولهوس و نژادپرست را به اين وادي راه نيست حتي اگر حافظ قرآن و تأويلات امامان باشد و مجموعه عرفان اسلامي را بداند و هجي كند.

۳۸۰- آدمي روي به هر چه كند و هر چه را شبانه روز مطالبه نمايد همانست. انسان شكم پرست و عورت پرست و زن باز و بچه باز و مردم پرست و آبروپرست و عافيت پرست اگر علامه عرفان هم باشد فقط حيواني مدعي است كه اين معارف جز شيطنت ببار نمي آورد و حاصلش بخل و عداوت و انكار با امامان و عرفا است. و از اين نوع به اصطلاح عارفان در عصر ما فراوان هستند.

۳۸۱- در قلمرو عرفان اسلامي- قرآني- علوي، عارف غير مجاهد نداريم چرا كه همه مكاشفات و بينات عرفاني حاصل حيات بهشتي عارف است و خداوند در كتابش مي فرمايد كه: «آيا پنداشتيد كه بر بهشت من وارد مي شويد قبل از آنكه شما را آزموده باشم و مجاهدين از عافيت طلبان معلوم شده باشند»[1]. «اين همان بهشتي است كه متقين جهت فراگرفتن علم كلمه علي بر آن وارد مي شوند به قول رسول اكرم ص- يعني بهشت، دانشگاه عرفان و علم و ولايت علي ع است و نه قلمرو عافيت طلبان.

۳۸۲- خداوند در كتابش مي فرمايد كه دين خالص با صدق و عدل است كه برپا مي شود[2]. و علي ع هم در خطبه اش مي فرمايد كه ميزان اين صدق و عدل مائيم و دين خالص به ما بر پا مي شود. پس انسان علوي و اهل معرفت نوري امام يعني اهل عرفان هم بر اساس صداقت و عدالت زيست مي كند و چنين حياتي در آخرالزمان كه دوران سلطه جهاني استكبار و ستم و دروغ است ملازم جهادي بي امان مي باشد زيرا راه از خود تا خدا در وادي معرفت نفس چيزي جز مراتب صدق و عدل نيست. زيرا انسان عادل انساني است كه به جايگاه ذاتي خود رسيده و بر جاي خود قرار گرفته است و اين راه به لحاظ روش سراسر صدق است و نبرد با ظلمات و فريبها و تجاوزات نو به نو در درون و برون. نبرد با دروغ و ستم موجود در آفاق و انفس، نبرد با شياطين دروني و طاغوتهاي بروني، جهاد افضل و جهاد اكبر!

۳۸۳- پس بدانكه عرفان بهشت پرست و عافيت پرست و به اصطلاح عشق و حال پرست، عرفان دجالي و شيطاني است. همچنين عرفان شفاعت پرست و پرستشگر سلامت و رياست معنوي و جستجوگر آرامش و تسكين حيواني كه در دنياپرستي فني و صنعتي ناكام شده است و اينك در ماوراي طبيعت به جستجوي عافيت و عيش است و در هنر به اصطلاح ديني- عرفاني- روحاني به جستجوي زيباسازي جهنم است تا بشر از دوزخ صنعت مأيوس نشود. اين عرفان و هنر را بايستي آخرين كيد ابليس براي نگاهداري مردم در جهنم دانست و زقوم معنوي است و تسكيني براي تحمل دوزخ مي باشد تا بشر به فكر خروج از آن نباشد.

۳۸۴- همانطور كه علي ع مي فرمايد كه آدمي تا چهار موت را در زندگي تجربه و حاصل نكرده باشد دينش خالص نشده است يعني لايق ولايت علي نگشته است كه آن گذشتن از جان و نان و نام و محبوبيت مردمان است نه در عالم خيال كه در وادي حيات روزمره پاي بر همه انواع عافيت هاي نفساني گذاشتن است و امنيت جاني و مالي و عاطفي و حيثيتي را دمادم به قمار عشق حق سپردن. كه همه انواع اين معامله با خدا در قرآن كريم مذكور است تا آنجا كه خداوند به داعيان ايمانش امر به خودكشي مي كند «اگر خداوند به مؤمنانش امر به خودكشي كند اندكي اطاعت مي كنند.»[3] قرآن- و اين نيز بخشي از آن امتحان دل جهت استحقاق ولايت علي ع است كه ولايت خدا در عالم ارض مي باشد. همچون واقعه كربلا كه مصداق آشكار خودكشي است. وقتي انسان در اجراي امر الهي جانش را جداً در خطر مي يابد و با اينحال از آن امر سر باز نمي زند گوئي به سوي خودكشي مي رود. پس بايستي حب جان و نان و عافيت و سلامت و امنيت و آبرو و محبوبيت در نزد خاندان و ياران از دل برود تا دل مستحق دريافت نور علي گردد و اينست معناي انسان علوي و شيعي كه بقول رسول اكرم ص، مقامشان هم شأن محمد و علي است (كتاب امالي و الواحده) و نيز مي فرمايد كه هر كه از ما پيروي كند از ما مي شود. و اينست معناي آل محمد! هر كه به حقيقت محمدي رسيد آل محمد است و حقيقت محمدي جز وجود علي نيست و لذا مي فرمايد «زين پس فقط رهروان معرفت

---

[1] «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرينَ » آل عمران، ۱۴۲.

[2] «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ » اعراف، ۲۹.

[3] «وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ ما فَعَلُوهُ إِلاَّ قَليلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبيتاً » نساء، ۶۶.

نفس به حقايق دين من نائل مي شوند.» يعني عارفان! و لذا همه عارفان واصل خود را علي مي خوانند و اين حق است كه خود علي ع در خطبه بيان بر آن تصريح دارد و منكران آنرا مرتد مي خواند و مي فرمايد كه در هر زمان و زمين و بهر صورت كه بخواهيم رخ مي نمائيم و هر بار جلوه تازه اي داريم و هرگز تكرار نمي شويم الا به حقيقت! و اين كلام رسول كه در كتاب «مشارق انوار اليقين» آمده است كه: «آيا در علي شك مي كنيد كه در جسم افرادي كه اهل ولايت او هستند مي تابد و تجلي مي كند و اين تناسخ نيست در آنچه علم نداريد حكم نكنيد.» و نيز در كتاب المناقب به نقل از رسول خدا آمده است كه «... اگر كسي هزار سال خداي را عبادت كند و بعد هزار سال روزه بگيرد و شبها تا صبح بر نماز باشد و به اندازه حجم زمين طلا داشته باشد كه انفاق نمايد و همه بندگان خدا را مالك باشد و سپس آزاد سازد و سپس به مقام شهادت نائل آيد ولي در قيامت به دشمني با علي به ملاقات خداوند برود بسوي دوزخ پرتاب خواهد شد...».

۳۸۵- در حديث قدسي آمده است كه خداوند مي فرمايد «اي بنده من از من اطاعت كن تا تو را چون خود سازم... تا هر چه اراده كني ايجاد شود...»[۱] و علي چنين بنده اي شده است و ثابت كرده كه انسان مي تواند براستي خدايگونه شود و اصلاً جز بر اين حق آفريده نشده است و اگر حق خود را مطالبه نكند كافر و دوزخي است. اينست كه دشمن علي ع، دشمن حق خويش است و دشمن حق خلقت است و لذا دشمن خداست.

۳۸۶- در قرآن كريم سخن از مسلماناني است كه يهود شدند. علي ع مي فرمايد كه اينان همان مسلماناني هستند كه مرا انكار كردند. پس واپس رفتند و هلاك گشتند.

۳۸۷- همانطور كه عالم موجودات در كيفيت وجود داراي مراتبي از نور تا هوا و آب و خاك و نبات و حيات هستند نور نيز داراي مراتبي است كه پست ترين آن نور نجومي خورشيد است كه ماديت نور است. و بدان كه نور عامل روشنايي و بينايي است و خداوند نور مطلق ازلي است كه هر كس ديدارش كند بايستي خود نورالنور شده باشد و به ذات نور ملحق شده باشد كه سپس در جوهره زمين و آسمانها جاريست و چون خداي حضوري همه جائي دارد زيرا لامكان شده است و از هستي فرا رفته است و اين از قدرت رجعت الي الله در وادي عرفان نفس و مجاهدت در عدل و صدق است. و علي نور صدق و عدل است و صادق و عادل هم خداست چون مطلقاً هست بهرگونه و هر كجا و هر زمان كه بخواهد. و اين مقام انسان كامل است.

۳۸۸- و اينست كه علي ع در خطبه نورانيه مي فرمايد «شناخت نورانيت امام عين شناخت خداست و شناخت خدا همان شناخت نورانيت امام است.»[۲] و علي نور مجسم است. و نيز مي فرمايد كه چنين شناختي همان دين خالص است كه دين قيّم است. يعني ديني كه قيامت را بر پا مي كند و يوم الدين آشكار مي شود. چرا كه اسلام دين قيامت است و جز اين در آخرالزمان دين نيست. و اين عارفانند كه بر پا كننده دين خدا در آخرالزمان مي باشند زيرا عارفانِ نورانيتِ امام و انسان هستند و حاملان ولايت علي ع.

۳۸۹- اينست كه رسول خدا مي فرمايد «اگر همه درختان زمين قلم شوند و آبها مركب گردند و همه انسانها نويسنده باشند و از آغاز تا پايان جهان درباره فضيلت علي بنويسند به يك دهم آن هم نخواهند رسيد.» بحارالانوار- پس فضيلت علي ع همان صفات خداوند خالق است و با اينحال اصرار مي ورزد كه مرا خداي نخوانيد تا بتوانيد مرا دريابيد.

۳۹۰- و نيز در خطبه مذكور مي فرمايد «نماز ولايت من است و هر كه حامل اين ولايت نيست بي نماز است.»[۳] فقط در شرح و توصيفي كه ما درباره اسرار و حقايق صلوة در سِائر آثارمان نموده ايم مي توان اين سخن علي را دريافت و فهم نمود. صلوة بمعناي رويكرد روحاني مؤمن به امام و تجلي امام در مؤمن كه نتيجه آنست و اينگونه است كه نماز واقعه برپائي ولايت حق در دل و جان است كه همان واقعه نوري شدن وجود است كه عرصه لقاء الله است كه يوم الدين مي باشد.

---

[۱] « في الحديث القدسي: «عبدي أطعني تكن مثلي، تقول للشيء: كن، فيكون» دلائل الصدق، ج۵، ص۱۸۱.

[۲] « قال (ع) معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل ومعرفة الله عزوجل معرفتى بالنورانية و هو الدين الخالص». مجلسى، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶.

[۳] «قال سلمان: قلت: يا أخا رسول الله، و إقام الصلاة إقامة ولايتك[۳] يا علي صلّى الله عليك؟ قال: نعم يا سلمان، تصديق ذلك قوله تعالى في كتابه: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ[۳] فالصبر رسول الله صلّى الله عليه و آله، و الصلاة إقامة ولايتي و منها قوله تعالى: وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ و لم يقل: «و إنّهما» لأنّ الولاية كبيرة حملها إلّا على الخاشعين، و الخاشعون هم الشيعة[۳] المستبصرون و ذلك لأنّ أهل الأقاويل من المرجئة[۳] و القدريّة و الخوارج و غيرهم من الناصبة يقرّون بنبوّة محمّد صلّى الله عليه و آله و ليس بينهم خلاف، و هم مختلفون في ولايتي، منكرون لذلك، جاحدون بها إلّا القليل و هم الذين وصفهم الله في كتابه، قوله: وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ» المناقب للعلوى، ص۷۰.

۳۹۱- اینست که هر کس ولایت علي را درك و تصديق نكرده باشد در وجودش، از اسلام و دين محمد، حداكثر موسويت و عيسويت را يافته است و اين عين كلام رسول خداست در حديث. يعني در تاريخ جا مانده و دچار خسران عصر است و به روز و در الساعه نيست يعني در دين نيست زيرا خداوند مي فرمايد: بدانيد كه دين همان واقعيت جاري است. واقعيتي كه عين واقعه به معناي قيامت است. و لذا علي ع خود را الساعه مي نامد. و اين بمعناي حضور در محضر حضرت حق است. اين همان اهل حال بودن است كه مقام لقاء الله است. و انسان بايد نوري باشد تا جمال نور را ديدار كند زيرا «اين چشمها نيستند كه او را مي بينند بلكه اوست كه چشمها را درمي يابد.»[1] قرآن- يعني با نور حق مي توان حق را دريافت. به خدا مي توان خدا را ديد. و اين ديدار علوي است. يعني اين علي است كه نورش موجب لقاء الله است. كل تجربيات عرفاني و اشراقي و مشاهدات غيبي اينجانب مصداق اين ادعاست كه در سائر آثارم به تفصيل نقل شده است.

۳۹۲- من هرگز با دروغ كنار نيامدم و با ستم معامله نكردم و با دروغ و ستم در خود و اطرافيان و جامعه يكسره جنگيده ام و برايش از همه منافع و عافيت دنيوي خود گذشته ام و بدينگونه بتدريج به سوي علي راه يافتم و علي ع را در خود كشف نمودم و ديدار كردم و او مرا به سوي خداوند رهنمون كرد. و بدين طريق است كه خطبه نورانيه را با تمام زندگيم درك و تصديق مي كنم و آنرا بيانيه دين و ايمان و عرفان خود مي يابم و لذا تفسير اين خطبه را عين تفسير زندگيم مي بينم.

۳۹۳- دين خدا بي علي، راهي بي مقصد مي بود و لذا منكران حق و ولايت و عرفان و نورانيت علي در واقع منكر حق و مقصود دين هستند پس كافرند.

۳۹۴- اينجانب در خطبه هاي نادره علي و از جمله خطبه نورانيه به غايت خودشناسي رسيدم و درباره راهي كه طي كرده ام يقين يافتم كه حق بوده است و مابقي نقصانها از جهل و ناتواني من بوده است. و لذا خطبه هاي علي ع آئينه معرفت نفس هر اهل ايماني است و ميزان و مرتبه ايمان. زيرا علي فهمي و علي باوري عين خودفهمي و كمال فهمي و كمال باوري است و خداباوري به عنوان ارحم الراحمين و اقدرالقادرين و اخلق الخالقين!

۳۹۵- انسان بميزاني كه در زير بار ولايت و عشق حق فنا مي شود قدرت بر دوش گرفتن اين ولايت را مي يابد. امروزه حمل اين بار هزاران بار شاقه تر از حمل واقعه كربلاست. حسين ع در ظهر عاشورا سيماي ظاهري عليين آخرالزمان در باطن است بي هيچ يار و ياوري! و بلكه تنهائي ظاهري چه رحمتي است آنگاه كه همه ياران را خصم جان و دل و روح و ايمان و عرفان خود مي بيني كه براي نابوديت لحظه شماري مي كنند با صدها خار در چشمان و استخوانها در گلو و مارها و عقربها در آستين و نيزه ها در پس و آتش از روبرو و در دل و جان. و اينجا صبح روز نوزدهم ماه رمضان است كه: آيا كسي هست مرا بكشد! و اينست آخرين بيان «آيا كسي هست ياريم دهد.» در اينجا راز شفاعت كردن ابن ملجم بهتر درك مي شود. فقط در چنين وضعيتي مي توان علي وار بود و بار ولايتش را بر دوش كشيد. اين بار در يك كلمه چيزي جز بار تنهائي و بيكسي و غربت محض نيست پس از عمري جهاد براي عشق و عدالت و معرفت و خدمت بي مزد و منت به خلق! و تنهائي مطلق اجر اين جهاد است و آدمي را با احديت ذاتش پيوند مي زند و آماده براي پذيرش آن امانت الهي يعني ولايت علي! البته به شرطي كه آدمي در اين بيكسي ها و خيانتها و زخمها دچار شقاوت و مرگ دل نشود. زيرا همه اين تنهائي ها غايت آن آزمون الهي است بر دل اهل ايمان كه آيا توان كشيدن اين بار را دارد يا نه!

۳۹۶- تنهائي علي و امامان و عليين محور اصلي و غايت و اساس ولايت حق است كه همان وادي تفريد و تجريد و توحيد وجود است كه غايت استضعاف نيز هست زيرا او مستضعفترين مؤمنانش را به خلافت برمي گزيند.

۳۹۷- تن رنجور با مرضي كه دمادم جان را بر لب مي دارد و بر آستانه مرگ مقيم مي سازد. و همين جان از برون نيز لحظه اي امنيت ندارد زدست دشمنان دور يا نزديك. و اين موت سرخ است و استضعاف جان!

۳۹۸- مسكين و ابن سبيل و يتيم و اسير و مريض و... در حد كمالش همان امام و عليين هستند كه اسوه استضعاف بشرند و ماندن با دل و جان در اين استضعاف اساس پذيرش ولايت حق است.

---

[1] «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ » انعام، ۱۰۳.

۳۹۹- آنچه که از نداري و فقر مطلق هم هولناکتر است این است که نان شب تو هم در دست دشمنانت باشد. و این موت زرد است و استضعاف کامل در نان.

۴۰۰- و اما موت سیاه که موت نام و آبرو و حیثیت دیني و عاطفي و اخلاقي و اجتماعي است. یعني آنگاه که نزدیکترین و عزیزترین کسانت به بدترین نگاهها و سوء ظنها و تهمت ها به تو نظر مي کنند.

۴۰۱- و موت سفید آنگاه که بالاخره تن به تنهائي مي دهي ولي تنهائي هم ممکن نمي آید. در درون تنها و بیکسي ولي در برون محاصره شده اي بواسطه کساني که خصم تنهائي تو هستند. پس اینك از تنهائي هم باید بگذري.

۴۰۲- ابراهیم خلیل نخستین انساني که تنها شده و یکتا گردید به امر خدایش در نبردي بي امان با نژاد خویشتن، عاقبت به این نتیجه رسید «جز خدا همه دشمن من هستند.»[۱] قرآن- یعني هر که غیر خدا در دل باشد خصم انسان است حتي اگر روزي دوستي مخلص باشد. «تنها باش و در میان.» علي ع- و این کاري کبیر است و ممکن نمي آید الا بر خاشعین به شرط آنکه آدمي در عطش دیدار حق باشد. و این وقوع صلوة است در مقام امامت. و بدینگونه آدمي از مصلین و دائم الصلوة مي شود. در درون با خدا و در برون با خلق خدا. در درون با دوست و در برون با دشمن. این دو روي سکه صلوة است و ولایت حق: سیر با حق در خلق!

۴۰۳- پس بدان که برپائي ولایت علي در جان خویشتن همان واقعه صلوة است. «پروردگارا من و فرزندانم را از مصلین قرار ده.»[۲] این آخرین تقاضاي ابراهیم از خداست در قرآن.

۴۰۴- فرق ابراهیم ع و علي ع در چیست؟ هر دو امامند ولي ابراهیم به امر خداوند از برون از خویشتن و به یاري وحي جبرائیلي به امامت رسید ولي علي ع به امر عشق و به مسئولیت خودش در ذاتش به امامت رسید.

۴۰۵- ابراهیم ع نخستین موحد کامل است ولي علي ع خود احد شد. ابراهیم، امام شد ولي علي، امام بود. این فرق شدن و بودن است فرق نبوت و ولایت. ولي این بودن از آن شدن است و لذا خداوند مؤمنان امت محمد ص را پیرو مذهب ابراهیم حنیف مي خواند.

۴۰۶- در خطبه هاي نادره علي ع مي خوانیم که علم و عرفاني که در نزد همه انبیاي الهي جمع بوده است همچون قطره اي در قبال دریاي علم و عرفان علي ع است. همانطور که هر پیامبري مظهر یکي از اسماي الهي است و امام جامع همه اسماء الله است.

۴۰۷- وقتي علي ع مي گوید که منم زمین و آسمان، روز و شب، آدم و نوح و ابراهیم، آفریننده جدید و روزي دهنده و زنده کننده و میراننده و تقسیم کننده بهشت و دوزخ و بلکه آفریننده آن و... سخن از خلق جدید است همانطور که رسول خدا در خطبه اي مي فرماید که دوازده هزار جهان وجود دارد که هر یك بزرگتر از زمین و آسمانهاست که خالقش امامان و علیین و شیعیان هستند. و اینست معناي این آیه مکرر در قرآن کریم که «و افزون آمد خداوند خالق زمین و آسمانها...»[۳] این برکت و افزوني از وجود امامان و شیعیان آنهاست. و اینست راز معرفت امام به نورانیت که عین معرفت درباره خداوند است و خداوند بدینگونه فقط از وجود امامان و علیین شناخته مي شود. و اینست معناي نوري بر نوري (نور علي نور) که همان جهاني بر جهاني دگر و برتر است که پدید مي آید به اراده امامان و شیعیان.

۴۰۸- معرفت بر نورانیت علي ع جز بواسطه محبت به علي و آل او درك و دریافت نمي شود این محبت همان نور علي در دل و جان است که اجر جهاد در صدق و عدالت است زیرا علي ع مظهر کلمه صدق و عدل است همانطور که خود مي فرماید و قرآن کریم هم دین خالص را بر صدق و عدل قرار داده است. پس راه رسیدن به نور علي راه و رسم صداقت و عدالت مي باشد. زیرا صداقت یعني صدق با خود و عدالت هم یعني رسیدن بخود و خود شدن. و هر که خود شد از علیین است و خود مظهر نور علي نور است. و اینست راه و روش رسیدن به معرفت نوري درباره علي که همان تنها راه خداشناسي است.

---

[۱] «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لي إلاَّ رَبَّ الْعالَمينَ » شعراء، ۷۷.
[۲] «رَبِّ اجْعَلْني مُقيمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ» ابراهيم، ۴۰.
[۳] « فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقينَ » مومنون، ۱۴.

۴۰۹- هر که به خود رسید به اسم اعظم خدا یعني علي رسیده است که بواسطه این اسم دست بکار آفرینش زد و هستي را براي انسان بعنوان خلیفه و مظهر اسماء و صفاتش پدید آورد. پس هر که بخود رسید به سر منزل خلقت و بدعت رسیده است یعني به علویت وجود رسیده است و این راه رجعت است که باني و سلطانش کسي جز علي ع نیست و این راه رسیدن به نور ازلي حق است و نوري شدن! پس نوري شدن و علوي شدن امر واحدي است.

۴۱۰- مبارزه با ظلم مبارزه با از خودبیگانگي انسان در دنیا و اهلش مي باشد و این راه بازگشت بخویشتن است. پس انسان عارف مجاهدي مادام العمر بر علیه ستم است در انواع و اشکالش. «اي مؤمنان با ظلم در نزدیکترین حد خود جهاد کنید.» قرآن-

۴۱۱- چرا خداوند دازگاره را میعادگاه و محل عروج من بسویش قرار داد؟ زیرا عمري با ستم حاکم در آن جغرافیا نبرد کردم و در این نبرد از همه حقوق دنیوي خود هم گذشتم و از زادگاهم برون رانده شدم به فتنه هاي فامیلي که آن منطقه را از دست خوانین خارج کردم و به آنها بازگردانیدم و رفتم و چون آنان را به عدالت و عزت و دین خدا دعوت کردم با من به عداوت برخاستند و عاقبت ظالم دیگري را بر خود مسلط ساختند که آن ظالم آنها را نابود ساخت و دوباره مالکیت خود را از دست دادند و دچار خسران دنیا و آخرت گشتند و همه آنهائي که بر علیه من متحد شده بودند بجان هم افتادند و خاندان یکدیگر را برانداختند و از فرط ستم و فساد و فتنه اي که بر پا کردند عاقبت دولت آن منطقه را به تصرف آورد و همه را بر جاي خودشان نشاند و عدالت به جبر حاکم گردید. و عاقبت دازگاره براي من سکوي پرش به آسمان گردید و براي ساکنان ظالمش ورطه هلاکت شد. «هر که هلاك شد بواسطه ما بود و هر که نجات یافت بواسطه ما بود.»[1] علي ع-

۴۱۲- تجربه دازگاره براي من در دوران جواني ام مقیاس کوچکي از کل زمین و حیات بشري بر روي آن است که سپس با استفاده از آن تجربه عظیم دست به نبردي کبیر بر علیه ظلم و فساد و جهل حاکم بر جهان زدم که مجموعه آثارم وجهي آشکار از این جهاد است که در این جهاد نیز به اشد استضعاف و بلا و مصائب همه جانبه مبتلا شدم و تك و تنها گشتم.

۴۱۳- یك انسان علوي بایستي با ظلم نبردي بي امان داشته باشد از نفس خودش تا خانواده و نژادش و تا شهر و جامعه و کل بشریت در جهان این جهاد را توسعه بخشد. و اینست راه جهاني شدن انسان که همان رشد اوست و راه رسیدن به نفس واحده و ذات نوري حق در خویشتن. تفرید و توحید نفس بزرگترین اجر این جهاد است. همانطور که علي ع و سائر امامان ما در غایت تنهائي و بي کسي از دنیا رفتند یعني در حالیکه به علویت وجود رسیده و انساني جهاني و خدائي شده بودند.

۴۱۴- مبارزه با ظلم همان نبرد با ظلمت است و حرکت به سوي کانون نور که ذات خویشتن است و این روندي است که انسان را بظاهر و در برون تنها مي کند و در باطن، جهاني و الهي مي سازد و با هستي کل عالم یگانه چون علي!

۴۱۵- تلاش براي دروغ نگفتن و نشنیدن و فریب ندادن و نخوردن همان حرکت به سوي عدالت و کانون نور ازل ذات خویشتن است. و اینست سیر و سلوك الي الله و عرفان علوي! و لذا علي خود را مظهر کلمه صدق و عدل مي نامد و خداوند هم دین خالص را احیاي این دو کلمه معرفي کرده است. «و به کمال رسید سخن پروردگارت بواسطه صدق و عدل... و اگر اکثر مردم را پیروي کني تو را از راه خدا گمراه مي کنند...»[2] انعام ۱۱۶-۱۱۵ «و فریب نمي دهند الا خودشان را.»[3] انعام ۱۲۳-

۴۱۶- علوي شدن، جهاني شدن است و جهاني شدن، در جهان بودن نیست بلکه جهان بودن است. و این یعني نور بودن! و این معناي بودن است. و این مکتب علي است و شیعیانش باید اینگونه باشند! و بلکه آفریننده جهاني برتر و بهتر از کل کائنات قدیم! «اي سلمان و ابوذر هیچ یك از شیعیان ما به سر حد بصیرت و روشنائي نمي رسند مگر

---

[1] «و بنا هلك من هلك، و بنا نجا من نجا » مشارق انوار الیقین، ص۲۶۴.

[2] «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ *وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ » انعام، ۱۱۶-۱۱۵.

[3] «وَ كَذلِكَ جَعَلْنا في كُلِّ قَرْيَةٍ أَكابِرَ مُجْرِميها لِيَمْكُرُوا فيها وَ ما يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنْفُسِهِمْ وَ ما يَشْعُرُونَ » انعام، ۱۲۳.

ما را به مقام نورانيت بشناسند پس هر گاه چنين شد در دريائي از علم فرو رفته و بر اسرار پنهان خدا آگاهي يافته اند...»[1] خطبه نورانيه-

٤١٧- روزي يكي از شيعيان به نزد امام صادق آمد و پرسيد «آيا خداوند ديدني است؟» امام فرمود مگر نمي بيني اش.»[2] بدان كه باور به لقاء الله در جمال امام كه وجه الله و نورالله و عين الله است اساس معرفت نوري درباره امام است و عليين كه محل تجلي نور امامند. اين باوري به عقل و حكمت است كه بر پا كننده قيامت مؤمن است و قيامت جز با لقاء الله بر پا نمي شود. و شيعيان انسانهائي قيامتي يعني اهل الساعه مي باشند و پرچم داران آن در دورانها!

٤١٨- و بدان كه آفرينش جديد عرفاني خويش و جهان برتر، از اين قيامت و لقاء الله آغاز مي گردد.

٤١٩- وقتي از محبت علي و اهل بيت بعنوان شرط لازم و اساس ايمان و هدايت سخن مي گوئيم اساس اين محبت جز معرفت در حق علي و آل او نيست وگرنه مگر چه نسبتي با ما يا سائر مردم جهان دارند كه همه بايد آنها را دوست بدارند تا نجات يابند. مگر چند درصد مردم جهان سادات هستند كه بدليل نژادي به علي و اهل بيتش محبت داشته باشند كه تازه طبق روايات مكرر نخستين دشمنان ظهور جهاني علي (امام زمان) گروهي از همين سادات هستند. پس محبت علي و اهل بيت يك محبت عرفاني و حاصل عقل و علم و عرفان است و اينكه اين اولياي حق چه كاري براي بشريت كرده و مي كنند و چه عشقي به انسانيت دارند و براي سعادت بشري چه مصائبي كشيده و مي كشند. و در اين بار مسئوليت به چه مقام الهي رسيده اند. محبت و رحمت و كرم و سخاوت و عفو و ايثار و عظمت و عصمت و شرف و كبريائي اين اولياي الهي است كه دوست داشتني است كه اين دوستي موجب اعتلاي بشر است تا ديگران هم به عزت و عظمت وجودي آنها برسند. اگر عداوت با علي و آلش موجب كفر و سقوط در دوزخ است بدين معناست كه اين عداوت عين عداوت با خويشتن است زيرا علي، ظهور ذات انسان است.

٤٢٠- پس يقين دان كه محبت علي ع و ائمه اطهار ع جز حاصل معرفت درباره امام نيست و اين محبت بعنوان نور ايمان و هدايت اجر همان چيزي است كه علي آنرا معرفت نورانيت امام ناميده است كه آنرا بر هر اهل ايماني واجب شمرده است و ترديد در آنرا موجب كفر و ضلالت و آتش خوانده است. و هر ترديدي جز معرفت علاجي ندارد.

٤٢١- به تجربه نيز مي دانيم كه عشق و محبتي كه برخاسته از معرفت در حق محبوب نباشد امري كور و ظلماني است و بلكه عين خودپرستي و شقاوت مي باشد و از بطن چنين عشقي، نفرت و عداوت و انتقام رخ مي نمايد كه اين امر در قلمرو عواطف جنسي منجر به خيانت و جدائي مي شود ولي در وادي ولايت و ايمان منجر به جنايت مي گردد و مولد ابن ملجم است.

٤٢٢- پس تشيع در تاريخش، نقصان و بدبختي اي جز فقدان معرفت درباره امام و امامت نداشته است يعني فقدان امام شناسي علت العلل همه فجايعي است كه تشيع در تاريخ بدان مبتلا بوده كه مولد بيشترين فرقه هاي اسلامي بوده است كه از صد فرقه فراتر است. و تفرقه حاصل جهل و توهم است.

٤٢٣- همانطور كه علي ع مي فرمايد امر به معروف و نهي از منكري جز امر به ولايت امام و نهي از غير امام نيست. و اما اين امر و نهي جز بواسطه امام شناسي و اشاعه معرفت امام به نورانيت در جامعه بشري ممكن است؟ آيا مي توان به مردم جهان امر كرد كه اي مردمان آل محمد را دوست بداريد تا از آتش جهنم نجات يافته و رستگار شويد؟ آيا در جهان امروز به ما نمي خندند؟ الا اينكه محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين و سائر امامان و عليين را به جهانيان بشناسانيم. همانطور كه مثلاً مولانا، شمس را به جهانيان شناسانده است و بشر مدرن را تحت الشعاع نور امامت شمس قرار داده است. پس امروزه جهادي جز قلم امام شناسانه نيست و فقط بدين طريق مي توان بشريت را بيدار كرد و به محبت آل محمد كشانيد و ظهور جهاني امام را مهيا نمود. اين همان قلمي است كه به قول

[1] «يا سلمان و يا جندب فهذا معرفتي بالنورانية فتمسّك بها راشدا مهديّا فإنّه لا يبلغ أحد من شيعتنا حدّ الاستبصار حتى يعرفني بالنورانية فإذا عرفني بها كان مستبصرا بالغا كاملا قد خاض بحرا من العلم و ارتقى درجة من الفضل» الزام الناصب، ج١، ص ٤٠. على نامه، خطبه نورانيه.

[2] « عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ- أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذا» شيخ صدوق(ابن بابويه، محمد بن على) ، التوحيد (للصدوق) ، ص ١١٧.

رسول اكرم ص، مركبش از خون شهيد برتر است. زيرا كه برترين شهيدان امامانند كه بدست جهل شيعيان و نفاق مسلمانان همه عمر محبوس بودند و خونشان ريخته شد و هم اينك هم امامشان در ظلمت جهلشان غايب از نظر است. زيرا حتي خون امامان هم نتوانست بيدارشان سازد. و سوگند خدا به قلم هم منظور قلمي است كه فضايل كبريائي محمد و علي و عليين را معلوم دارد كه در دفاع از چنين قلمي چنان غيرت و غضبي نشان مي دهد كه در كل قرآن كريم منحصر بفرد بوده است و منكران چنين قلمي را به همه رذائل و مفاسد بشري متهم مي كند: زنازاده زناكار و پليد كذاب تهمت زن شرور[1]!! و مي دانيم كه طبق دهها روايت و حديث، دشمنان علي و امامان جز زنازادگان نيستند (سوره قلم) و چنين قلمي كه فضائل و حقايق و مقامات الهي امامان و شيعيان مخلص آنان را معرفي مي كند مركبش از خون شهيد برتر است زيرا بواسطه چنين قلمي است كه مردمان به نور محبت آل علي از آتش دوزخ مي رهند و امكان هدايت و تعالي مي يابند. پس نجاتي برتر از اين نيست. و اگر شهيد هم شناخته نشود چه اثري در سرنوشت مردم دارد. و امامان شهيدان خدا و خلق هستند و شهيد مطلق مي باشند. «خداوند شما را برگزيده تا حق جهادش را ادا كنيد و رسول شهيد در شماست و شما هم شهيد در مردمانيد.»[2] قرآن-

٤٢٤- «غايب ما هرگز پنهان نيست.»[3] علي ع- پس جز جهل مسلمين و شيعيان حجاب نيست و اين حجاب جز با امام شناسي دريده نمي شود و جز خود امام نمي تواند خودش را معرفي كند و خطبه نورانيه مقدمه اين شناسائي است كه در خطبه تطنجيه و بيان و افتخار به كمال مي رسد. و بدان كه اگر حدود سيصد نفر امام را به نورانيت بشناسند ظهور آغاز مي شود.

٤٢٥- غايت تنهائي و مهجوريت امام را ببين كه پس از جنگ صفين در پايان خطبه بيان كه باقي مانده شيعيانش را مخاطب قرار مي داد مي فرمايد كه «اگر كلام خدا و رسولش نمي بود هم اينك همه شما را از دم تيغ مي گذرانيدم.»[4] اين نشان مي دهد كه جمله شنوندگان اين خطبه باطناً در انكار كلام او بودند و مقام خلافت اللهي او را تصديق نمي كردند. همانهائي كه چند ماه بعد در جنگ نهروان بر او تيغ كشيدند و جز ده نفر جمله به تيغ علي كشته شدند كه به روايتي حدود چهار هزار نفر بودند كه ابن ملجم از جمله آن ده نفر بود كه بيش از سي سال مريد علي مي نمود.

٤٢٦- اين بدان كه هر كس امام را به نورانيت بشناسد و قلباً تصديق كند و در برپائي ولايتش در جان خويش بكوشد بي ترديد ديدارش مي كند.

٤٢٧- علي شناسي، كمال خودشناسي و آغاز خداشناسي است. زيرا امام مظهر كمال فطرت انسان است و خداوند مي فرمايد كه «مردم را بر فطرت خودش آفريده است.»[5] و لذا خودشناسي و خداشناسي امري واحد است كه جز به نور امام ممكن نيست. پس امام راه رسيدن از خود به خداست و لذا علي ع خود را عين صراط المستقيم مي نامد. و لذا امام راهست و راهنما و راهبر و نور راه و مقصد راه. زيرا مظهر حق است و وجه الله!

٤٢٨- ابن عباس بزرگترين و معتبرترين حافظ قرآن و راوي حديث نبوي و علوي و تأويل گر بزرگ قرآن كه خود مهمترين راوي احاديث رسول درباره ولايت علي ع است با علي مسئله دار شد و در صفين از او جدا گشت و با امام حسن ع هم چنين كرد و تنهايش گذاشت. نفس اينست پس ديگر چه چشم داري زچشم دوستان دور يا نزديك...! و اينست راز غيبت امام! تا شايد بشريت در دوزخ تكنولوژي موفق به درك وجود امام شود چون در جهنم همه ايمان مي آورند.

٤٢٩- «خداوند شهادت مي دهد كه اوئي جز او نيست و ملائك و علماي راسخ نيز شاهد بر اين شهادت هستند و اوست كه عدل را بر پا مي دارد.»[6] قرآن- و آنكه عدالت را بر پا مي دارد علي و عليين هستند. و فقط در خطبه هاي افتخار و بيان و تطنجيه و نورانيه مي توان حقانيت و تأويل و تعين اين آيه را به تمام و كمال دريافت كه خدائي جز

[1] «ولا تطع كل حلاف مهين × هماز مشائ بنميم × مناع للخير معتد اثيم × عتل بعد ذلک زنيم × ان كان ذا مال و بنين» القلم، ١٠-١٤.

[2] «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » حج، ٧٨.

[3] « أنّ ميتنا إذا مات لم يمت، و إنّ غائبنا إذا غاب لم يغب» بحرانى ، سيد هاشم، حلية الابرار، ج٢، ص١١٧.

[4] «و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم و قتلتكم عن آخركم» مشارق انوار اليقين، ص٢٦١.

[5] «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ » روم، ٣٠.

[6] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » آل عمران، ١٨.

او در زمین و آسمانها نیست. و اوست که عدالت را در عالم وجود برپا مي دارد یعني هر چیزي را به حق وجودش مي رساند و مظهري از حق مي سازد و خداوند را از هر ذره و کره و نباتي و حیواني و انساني آشکار مي کند زیرا جز خدا وجود ندارد و هر چیزي براي اینکه وجود داشته باشد بایستي تجلي خدا باشد در بي نهایت جلوه. و علي ع برپا کننده این واقعه یعني قیامت و لقاء الله است و اینست عدالت. همانطور که خود مي فرماید عدل یعني هر چیزي را بر جاي خودش قرار دادن.[1] و علي با حضورش در ذات عالم هستي، خداوند را از هر چیزي آشکار مي سازد و هر چیزي را الهي مي کند و این حق و عدالت است که عین موجود ساختن و آفرینش جدید است. «من خلق را از نو مي آفرینم»[2].

۴۳۰- بدان که هر انساني در حیات دنیایش، بهشت یا دوزخ و برزخ موعود و اخروي خود را بدست خودش مي آفریند. پس به تعداد آدمها، بهشت و دوزخ و برزخ وجود دارد که هر یك مختص هر فردي است.

۴۳۱- پس مباد که به قول علي ع، همچون عامه مردمان نسبت به آن حقیقتي که در ظرف فهم تو نیست عداوت کني. لااقل سکوت کن و از خدا بخواه که به تو ظرف درکش را اعطا فرماید تا بتواني محمد و علي و آل الله را دوست بداري یعني کمال الهي خود را بخواهي. و این طلب و شوق و عشق است که انسان را از آتش دوزخ که هستي حیواني و جمادي است مي رهاند. و اینست که مي فرماید «دوستان ما بر دوزخ وارد نمي شوند و دشمنان ما بر بهشت وارد نمي شوند.» زیرا علي دوستي عین دوست داشتن عزّت و شرف و کبریائي وجود خویشتن است و لذا عین خدا- دوستي و خود- دوستي است.

۴۳۲- خدا، انسان را آفرید. پس انسان باید خداي را بیافریند و علي نخستین کسي بود که خداي را آفرید و لذا فرمود جز خدا نمي بینم یعني از عالم هستي جز خداي باقي نگذاشت «همه نابودند جز خدا که صاحب تجلي و کرامتهاست.»[3] قرآن- و این سخن علي است. و اینست که مي فرماید «هستي را از نو مي آفرینم»[4] آنهم نه یك بار که دوازده هزار جهان دگر و برتر آفریده است که همه جهان خدائي و خداي جهاني است.

۴۳۳- این علي بود که محبت خدا را در دل خلق پدید آورد بواسطه کاري که کرد اینست که مي فرماید «هر که ما را دوست بدارد گناهان گذشته و آینده اش بخشوده و پاك شده و شیاطین بسویش نمي آیند و بهشت بر او واجب مي گردد».

۴۳۴- چرا دوست داشتن علي و آل علي موجب رهائي از عذاب و سعادت و بهشت مي شود؟ زیرا علي همه انسانها را همانگونه که هستند دوست دارد زیرا در هر چیز و کسي جز خدا نمي بیند یعني جمال ذاتشان را مي بیند و دوست دارد. پس دوست داشتن کسي که تو را براي خودت همانطور که هستي دوست دارد منجر به بي نیازي و استقلال و عزت و اتکاء به نفس مي شود و همین امر آدمي را از دنیا و اسارتش مي رهاند و از حیوانیت و شقاوت پاك مي سازد و ارتقاء مي بخشد. چون هر که را دوست داشته باشي چون او مي شوي و دوستدار عالم و آدمیان مي شوي و این همان صلح با هستي است و عمل صالح جز این نیست. و این اساس بهشت مي باشد و رویکرد به خداي هستي و قلمرو لقاء الله که دیدار با جمال اعلاي خویشتن است که موجب رسیدن به مقام رضاست به قول قرآن سوره لیل۲۱-۱۹[5]

۴۳۵- «بهشت» یعني «به هست» یعني با هستي شدن و صلح با هستي. و این جز در محبت علي و آل علي ممکن نیست زیرا با هستي و بلکه عین هستي هستند: منم زمین و آسمان و روز و شب و...! خطبه بیان-

۴۳۶- هستي حضور خداست و با هستي بودن با خدا بودن است یعني با ارحم الراحمین بودن. و علي نخستین کسي بود که با هستي شد و عین هستي شد و محل ظهور نور هستي شد و نور انساني خود را در هستي، منتشر نمود و جهان هستي را علوي و انساني ساخت یعني خداي را انساني ساخت و علوي! و لذا محل حضور و ظهور علي

---

[1] «العدل یضع الامور موضعها» نهج البلاغه، ص۵۵۳.

[2] «أنا منشئ الأنام » مشارق انوار الیقین، ص۲۶۱.

[3] « کل من علیها فان* و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام، الرحمن، ۲۶-۲۷.

[4] «أنا منشئ الأنام » مشارق انوار الیقین، ص۲۶۱.

[5] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » اللیل، ۱۹-۲۱.

العظيم و علي الكبير شد. لذا محبت علي و عليين موجب هستي مندي است و آدمي از حقارت و حصر تن خويش رها مي شود و اينست رستگاري!

۴۳۷- پس محبت علي ع و عليين، اساس هستي مند شدن و خلق جديد است كه همانا خلقت علوي مي باشد كه از انسان خليفه خدا مي سازد و مظهر همه اسماء الله! همانطور كه حضرت رسول، علي و شيعيان خالصش را در مقام خودش قرار داده است. بحارالانوار-

۴۳۸- همانطور كه طبق قانون نور و نظريه نسبيت، هر چيزي كه به سرعت نور برسد نور مي شود انساني كه خداي را بشناسد و جلوه اي از جمال نوري او را ديدار كند در واقع به نور معرفت و به سرعت اين نور به نور ملحق شده و نوري مي شود يعني علوي!

۴۳۹- علي ع در خطبه هايش مكرراً مي فرمايد كه من وجه الله هستم در قرآن كريم. و وجه الله در قران كريم در آيات بسياري قلمرو لقاء الله است پس ديدار با علي همان لقاي وجه رب اعلاست كه بايستي بواسطه اطاعت و جهاد و عرفان نفس به ديداري يقيني برسد كه ديداري نوري است. و لذا گفته مي شود كه هر چيزي را تا نجوئي نيابي الا دوست (امام) را كه اول مي يابي و سپس حقيقتش را مي جوئي!

۴۴۰- بدان هر انسان علوي برپا كننده قيامتي جديد و خلقتي جديد و انساني جديد و جهاني جديد و بلكه كائناتي دگر است و يكي از جهان هاي دوازده هزار گانه اي كه بزرگتر از كل كائنات است متعلق به اوست. همانطور كه در حديث قدسي از رسول اكرم آمده كه خداوند شيعيان علي ع را بقدرت كن فيكون مي رساند. و اين يك تعارف عرفاني نيست و عين حقيقت است. (مشارق انوار اليقين.)

۴۴۱- و بدان كه عرفان حق، همان نور علي نور است زيرا معرفت نفس به مثابه نظر خدا بر ذات انسان است كه عرش خداست. پس رويارويي دو نور است: نور علي نور! و عارف تجسم نور علي نور است و لذا خداوند بواسطه وجود عارفان كه عليين هستند مؤمنان را هدايت مي فرمايد.

۴۴۲- در كتاب «مشارق انوار اليقين» در كلامي از امام در تأويل سوره نور (الله نور السموات و الأرض...) آمده است كه نور علي نور عبارت است از علي ع و فاطمه س كه نوري بر نور هستند.[1] و اين همان رويارويي عارف با پروردگار عالميان است در تجلي جمال كه مظهر فطرت اوست و اين فطرت جز فاطمه اطهر نيست. و لذا عارفان جمال فطرت الله را فاطمي مي بينند كه وصفشان در ادبيات عرفاني ما مشهور است.

۴۴۳- حدود ده سال از قيامتي كه بر من واقع گرديد گذشت تا شهامت و يقين و حجت كافي براي تبيين و بروزش را بيابم. اينهمه تأخير در رسانيدن اين رسالات و بينات الهي به مردمان چند دليل اصلي داشت. اول اينكه اصلاً آيا نيازي به بروز آنهمه وقايع غيبي و قيامتي براي عامه مردمان هست و آيا امري واجب است يا نه. دوم اينكه دلايل و برهانها و حجت هاي قرآني- اسلامي كافي براي تبيين آن وقايع در خود نمي يافتم و مي ترسيدم كه آن همه عظمت و كرامت و حجت هاي الهي لوث گردد و از اداي حقش برنيايم. و سوم اينكه هنوز دچار سرمستي و حيرت و مدهوشي بودم و براستي هنوز پاهايم به زمين نرسيده بود و در ميان مردم احساس غربت مي كردم. ولي بتدريج خود قرآن و علي ع و امام زمان به ياريم آمدند و در اين امر عظيم ترغيب و حمايتم نمودند كه پيدايش خطبه هاي نادره علي كاملترين حجت بالغه بر اين وقايع و معارف بودند كه هر نوع ترديدي را در من زدودند و مرا به حق اليقين آن واقعه عظيم رسانيدند. هر چند كه براي اين بروز و ظهور آشكار بر ما تيغ ملامت و شقاوت بسيار كشيدند و براستي خونم ريخته شد و بار دگر حياتي دگر يافتم به شفاعت خود امام زمان درست در لحظه اي كه داشتم دنيا را ترك مي گفتم و ديگر هيچ خوني در رگهايم باقي نمانده بود. و اين بدان كه ظهور و بروز و بيان علي به نورانيت و هويت و خلافت الهي بود كه خونش را در كمتر از يك سال پس از ايراد خطبه بيان در مسجد كوفه بر زمين ريخت زيرا دليل لازم و كافي بر صدور فتواي ارتدادش بدست خودش فراهم شده بود و لذا رسول خدا به او وصيت نموده بود كه در سال پايان عمرش آن خطبه را در معرفي خودش بيان نمايد. و بدان كه مجموعه آثارمان خاصه پس از سال ۱۳۸۵ چيزي جز معرفي علي و امامت به نورانيت نبوده است كه با اين دفتر بهمراه خطبه هاي نادره اش به كمال مي رسد. و خون ما هم تاكنون يكبار آشكارا بر زمين ريخته شده است و اين كمترين بهائي است كه يك شيعه بايستي در معرفي امامش تقديم كند و اين مشاركت شيعه در مصائب امامان است.

[1] « مثلنا في كتاب الله مثل المشكاة، و المشكاة في القنديل نور علي و فاطمة، يهدي الله لنوره من يشاء» مشارق انوار اليقين، ص۷۲.

٤٤٤- اين بدان كه يك شيعه تا بينات و آياتي از نورانيت امامش را در حيات و دل و جان خود نبيند محال است كه آنهمه مقامات نوراني امام را در خطبه هايش ذره اي درك و تصديق كند. و بدان كه هر شيعه اي بميزاني كه محبت امامش را داراست داراي شعاعي از نورانيت امام در زندگانيش مي باشد و لااقل صفتي از صفات الهي امام را در خود درك مي كند و اين كمترين نشانه ولايت علي و شيعه علي بودن است.

٤٤٥- انسان شيعي، انساني قيامتي و صاحب كرامت و نورانيت و معرفت حضوري و الساعه است به درجات خلوص و جهادش.

٤٤٦- انسان شيعي شبانه روز با علي زندگي مي كند و با حُبّ و نام علي اتصال به خدا پيدا مي كند. و بدان كه خداي بي علي خداي خيالات و نفس پرستي و وسوسه هاي خناس و شياطين است و ايده خداست نه خداي حيّ و حاضر و خلاق و حكيم و عزيز و عظيم و كريم و نور و حق و قادر و ارحم الراحمين. همانطور كه خود علي ع مي فرمايد شيعيان علي همان حزب الله هستند كه همواره غالب و پيروزند در دو جهان!

٤٤٧- بدان كه خداوند عالم به نور محبت و عرفان و اسم علي در عالم ارض و در وجود شيعيان رخ مي نمايد و حاضر و حيّ و ناظر و كريم و خلاق است و شيعيان را بسوي جمال اعلايش راه مي نمايد.

٤٤٨- شناخت شيعيان مخلص صدر اسلام همچون سلمان و عمار و بلال و ميثم و مقداد و ابوذر و كميل بمراتب مهمتر و مقدم بر شناخت خود علي است. همانطور كه براي شناخت محمد بايستي از درب علي وارد شد براي شناخت علي هم بايستي از درب اوليايش وارد شد تا بدانيم كه شيعه بودن يعني چه. در عصر ما دكتر شريعتي نخستين كسي بود كه اين دربهاي ولايت علي را به صدا درآورد و از اين بابت تهمتهاي بسيار بر جان خريد.

٤٤٩- آنچه كه در ادبيات عرفاني ما موسوم به «شطحيات» است كه مختص به عرفان اسلامي مي باشد تجلياتي از ولايت علي ع از جان و زبان عارفان واصل است كه بسياري از آنان را همچون خود علي به شهادت كشانيده است. ولي متأسفانه بسيار بندرت و شايد هرگز اين پديده بزرگ مورد بحث و تبيين عالمانه و عقلي و ديني و قرآني قرار نگرفته است. و يكي از علل آن اينست كه اصل اين شطحيات به زبان شعر و شعار بيان شده اند. البته انگشت شماري از عارفان همچون ابن عربي و روزبهان شيرازي به تفسير شطحيات سائر عارفان چون حلاج و بايزيد پرداخته اند ولي زبان تفسير آنان بمراتب از خود شطحيات، بغرنج تر و رمزوارتر است و لذا حقايق كبريائي وجود امامان و عارفان هرگز وارد فرهنگ شيعيان نشده است جز در لباس افسانه و اساطير و قصه ها از زبان پيران براي كودكان!

٤٥٠- با مطالعه خطبه هاي افتخار و بيان درمي يابيم كه دعاوي و يا به اصطلاح شطحيات امام بسيار فراتر از اناالحق گفتن حلاج و انالله گفتن بايزيد است. زيرا علي جمله صفات الهي را بخودش نسبت مي دهد و تازه مي فرمايد كه مرا خدا نخوانيد. در اينجا ياد آن كلام مشهور بايزيد به ميان مي آيد كه مي گفت «من از خدا برترم!». زيرا مخلوقي كه به مقام خالقش مي رسد براستي ديگر خدا نيست بلكه از خدا برتر است يعني الله اكبر است و راز اين كلام مكرر خدا در قرآن است كه: فتبارك الله (و افزون آمد خدا). ولي هيچ امام يا عارفي خود را خدا يا برتر از خدا نمي داند و بلكه عبد مطلق و خاك آستان اوست. اين كرامت و بركت و عظمتي است كه خدا به بنده اش اعطا مي كند از مقام عشق محض و مقام ارحم الراحميني اش!

٤٥١- و لذا كسي كه عشق و رحمت مطلقه خداي را درنيابد هيچ حقيقتي را درك نخواهد كرد زيرا عالم وجود مظهر اين رحمت و عشق مطلق است. و لذا كسي كه خداي را در خودش نشناسد هيچ چيزي را نمي شناسد زيرا عشق را نمي شناسد. پس عشق، آن گوهره ذات هر علم و معرفتي است. يعني هر شناختي كه از عشق حق برنيايد جهل است. يعني علم بغي بقول قرآن.

٤٥٢- بدان كه هفت زمين و آسمان و هر آنچه در آنها و بين آنهاست خلقت قديم است كه در دست انسان بصورت ماده اوليه خلقت وارد خلق جديدي مي شود از هزاران جهان دگر و برتر از طبقات دوزخ و برزخ و بهشت و رضوان كه بقول رسول اكرم ص هر يك بزرگتر از كل عالم هستي است و عليين آفرينندگان اين جهانها هستند همانطور كه علي ع خود را آفرينشگر بهشت و دوزخ مي خواند و سپس خود را عين بهشت و دوزخ مي نامد و اين بدان معناست كه علي در آفرينش خودش در خلق جديد موفق به خلق اين بهشت ها و دوزخها شده است. و اين معنا

واضح ترين بيان عرفان وحدت وجود است يعني باني وحدت وجود جز علي نيست و بقول خودش هر كه اين حقايق را انكار كند مرتد است و خداي را انكار كرده است. يعني مؤمن حقيقي اهل وحدت وجود است و مابقي كافرند. (خطبه نورانيه و بيان)-

۴۵۳- انسان عارف در جريان معرفت نفس و خداشناسي به علم آفرينش نائل مي شود و آفريدن را تعليم مي بيند و مي آفريند. و اين علم را البته از نقشه خلقت قديم جهان مي آموزد كه خداوند ابداع نموده است.

۴۵۴- و آفرينش از مطلق تنهائي و تفريد و تجريد رخ داده است پس آدمي بايستي به اين مقام توحيد برسد تا بر آستانه آفرينش قرار گيرد و نيازمند به آفرينشي دگر و برتر از خود و جهان شود. و لذا بزرگترين صفت و هويت علي ع و عليين همان تنهائي و توحيد نفس است.

۴۵۵- خداوند در ازل، جهان و انسان را آفريد تا از تنهائي بدر آيد و خود را به او معرفي نمايد. و اصولاً آدمي در رابطه با كسي از احساس تنهائي بدر مي آيد كه بتواند در رابطه با او به عرصه ظهور برسد. و اين سرّ خلقت عالم و آدم است همانطور كه مي فرمايد «گنجي نهان بودم و چون دوست داشتم تا خود را آشكار كنم آفريدم.»[1] انسان هم بميزاني كه تنها مي شود يعني خودش مي شود عاشق مي شود عاشق بر كسي كه بتواند خودش را به او معرفي و عرضه كند. و چنين كسي را بايد خودش بيافريند. و غايت چنين وضعيت و تلاشي همان معرفت نفس است كه به خداشناسي مي انجامد و لقاء الله. يعني اين خود انسان عارف است كه خداوند را از غيب الغيوب عدم به عرصه وجود مي آورد و ديدار مي كند. اينست كه مي گوئيم خداوند، انسان را آفريد و انسان هم بايد خداي را بيافريند يعني از عدم عمائي به عرصه حضور و ظهور آورد و اين مستلزم رسيدن به غايت خوديت و تنهائي است كه همان عدل وجود است و بر جاي خود قرار گرفتن و خود شدن! «تنها شو تا بمن برسي.»[2] حديث قدسي-

۴۵۶- و تلاش براي برپائي عدالت است كه انسان را بخود مي رساند و يگانه مي سازد و بر آستانه آفرينش جديد قرار مي دهد كه لقاء الله سرآغاز آن است. يعني هر كه از غير پاك شد و در دلش هيچكس نبود بر آستانه آفرينش جديد قرار گرفته است زيرا چون به خودِ خودت برسي به عدميت رسيده اي و چيزي به معناي خود در خود نمي يابي و اين آستانه اراده به آفرينش خود است پس بايد ذات خود را ديدار كني و از آن خودت را بيافريني. و اين همان واقعه لقاء الله است زيرا «هيچكس در نزد خدا (بقا) چيزي ندارد كه بخواهد الا جمال اعلاي پروردگارش را...»[3] قرآن- خدا همان بقاي جاويد و وجود است. پس انسان براي وجود يافتن بايد خدائي شود. و علي نخستين صاحب وجود مطلق است و لذا او را «موجود» مي نامند.

۴۵۷- اين معارف سرمست كننده است و اين مستي گوهره آفرينش جديد است و بدان كه اين همان جام كوثر است كه از دست علي و عليين مي نوشي كه شراب معرفت است. «اي علي تو و شيعيان خالص تو بر حوض كوثر ايستاده ايد تا تشنگان را بنوشانيد.»[4] رسول اكرم- اين همان شراب زنجبيلي و كافوري و طهوري در قرآن است كه بدست پروردگار نوشانده مي شود.

۴۵۸- اگر بقول امام صادق ع صورت انسان جامع جميع حكمت و علم و عرفان خداوند و ام الكتاب است كه بدست خود خداوند نگاشته شده است[5] بدين دليل است كه آن كسي كه قرار است خداوند را بشناسد و از تنهائي بدر آورد

---

[1] «كنت كنزاً مخفّاً فاحببتُ ان أعرف، فخلقتُ الخلق». آملى، سيد حيدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۴۴.

[2] «تجوّع ترني ، تجرد تصل اليّ» مرصاد العباد، ص ۳۳۰. و فرهنگ ماثورات متون عرفاني، ص ۱۶۱.

[3] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى» ليل، ۲۰-۱۹.

[4] «يا علي لك في الجنّة كنز و أنت ذو قرنيها، و شيعتك حزب الله هم الغالبون، يا علي أنت و شيعتك القائمون بالقسط، يا علي أنت و شيعتك القائمون على الحوض تسقون من أحبّكم، و تمنعون من أبغضكم و أنتم الآمنون يوم الفزع الأكبر، يا علي أنت و شيعتك تظلّون في الموقف و تنعمون في الجنان، يا علي إنّ الجنّة مشتاقة إلى شيعتك و إنّ حملة العرش المقرّبين يستغفرون لهم و يفرحون بقدومهم، و إنّ الملائكة يخصونهم بالدعاء، يا علي شيعتك الذين يتنافسون في الدرجات و يلقون الله و لا ذنب عليهم» مشارق انوار اليقين، ص۷۰.

[5] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملى، سيد حيدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

بايستي داراي علم و عرفان و بينائي او باشد تا او را ببيند و بشناسد. و اين ديدار خالق و مخلوق بر صراط است در قرآن كريم.[1] و علي ع خودش را اين صراط مي نامد در خطبه بيان. «و بگو كه من هم چون شما منتظرم.»[2] قرآن-

۴۵۹- پس بدان كه خدا، وجود است و علي، موجود است. اينست فرق خدا و علي! يعني فرق الله و امام! در اين نكته بسيار بمان و تأمل كن!

۴۶۰- بدان آن را كه مشركان خدا مي خوانند هواي نفس آنها و ابليس است كه اكثر بشري چنين است بقول قرآن! ولي خداي مؤمنان علي است. و فقط خداي عليين، الله است. و اين سلسله مراتب ربوبيت حق است. زيرا ابليس هم فرستاده خدا بسوي مشركان است. همانطور كه امام هم فرستاده خدا بسوي مؤمنان است كه اين معنا در قرآن آشكارست.

۴۶۱- بقول روزبهان شيرازي، اين نوعروسان ملكوت را جمله بر درب حجله وصال شهيد كردند. سخن از عارفان واصل و عليين است كه جمله در حجله توحيد شهيدند. و اين شهادت راز شطحيات است و شطحيات هم راز شهادت.

۴۶۲- اگر از هر عارفي يكي دو فقره شطح صادر شده است جمله سخنان علي ع، شطح است نه فقط در خطبه هاي نادره بلكه در كل غررالحكم و دررالكلم و نهج البلاغه، اگر در مفاهيم كلام تأمل كني. يعني هدايت بخش ترين و گمراه كننده ترين سخناني كه در تاريخ بشر پديد آمده است كلام علي ع است كه وحدت اشد اضداد معاني است و اين ذات قرآن است كه مؤمنان را هدايت و كافران را گمراه مي كند و منافقان را رسوا. و سخن علي جمله تأويل و استخراج قلب قرآن است.

۴۶۳- «خداوند نور زمين و آسمانهاست كه مثال نورش همچون چراغداني (مشكات) است كه در آن چراغي (مصباح) است و چراغ در شيشه اي (زجاجه) است كه چون ستاره درخشان است از روغن زيتون مباركي كه نه شرقي و نه غربي است روشن مي شود كه روغنش بي آنكه آتشي به آن برسد بخودي خود روشن مي شود كه نور علي نور است و خداوند به اين نور هر كه را خواهد هدايت كند...»[3] نور۳۵-
بدان كه اين مشكات همان محمد ص است و اين مصباح، علي ع است و اين زجاجه كه چون ستاره درخشان است فاطمه س است و اين روغن زيتون مبارك هم حسن و حسين هستند و اين نور علي نور هم سلمان و كلاً شيعيان مخلص هستند كه به مثابه نوري هستند كه از آن نور متجلي شده اند كه نور ولايت حق را به ميان مردم مي برند يعني عليين كه امامان ناطقند و سپر بلاي امام صامت و غايب!

۴۶۴- عليين نوري از ولايت علي هستند كه بر باطن ها مي تابند و بدين طريق قيامت نفوس مردمان را در هر عصري برپا مي كنند و كافر و مؤمن و مشرك و منافق را از هم تفكيك مي نمايند و هر كسي را بر جاي خود مي نشانند و اينست عدالت! كه اندكي از مردم منشأ اين قيامت و عدالت را مي شناسند و مابقي از سرچشمه اين نور بي خبرند.

۴۶۵- عليين فقط باطن انسانها را روشن نمي كنند بلكه دل ذرات و كرات و نباتات و حيوانات و بلكه ملائك را روشن مي كنند و بدين طريق همه موجودات را به ذات ازلشان رجعت و عودت مي دهند. «خداوند جهان را آفريد و سپس بازش گردانيد.»[4] قرآن- و علي مي گويد كه منم آنكه جهان و جهانيان را رجعت مي دهم. خطبه بيان-

۴۶۶- و بدينگونه است كه جهان هستي مريد اراده علي و امامان است زيرا به جهان، هستي جاويد و الهي مي بخشند در نظرشان به ذات آن. و اينست خلق جديد! «من خلق را از نو مي آفرينم.»[5] خطبه بيان-

---

[1] «إِنَ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ » هود، ۵۶.

[2] « فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ » اعراف، ۷۱.

[3] «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » نور، ۳۵.

[4] «اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » روم، ۱۱.

[5] «أنا حاشر الخلق إلى الله بالكلمة التي بها يجمع الخلائق، أنا منشئ الأنام» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱.

٤٦٧- از آنجا که مقصد و نظر خداوند در خلق زمین و آسمانها چیزي جز انسان کامل (علي) نبوده، پس کل جهان هستي مسخر و مرید علي ع بعنوان قصد ذاتي پیدایش جهان است. یعني رویاروئي جهان با علي عین رویاروئي جهان با ذات و مقصود هستي خودش مي باشد. و این راز رابطه علیین با جهان هستي است.

٤٦٨- «من روشنائي بخش زنانم.»[1] خطبه بیان- زن باطن مرد است همانطور که حوا باطن آدم است. و حوا مخلوق آدم است چرا که از بطن آدم پدید آمده است و علي بیان کننده حقیقت وجودي حوا و روشنگر باطن اوست و بدین طریق روشنگر خویشتن و عارف بر خویشتن است زیرا حواشناسي مغز آدم شناسي است و لذا هر مردي جز در شناخت زنش قادر به شناخت خودش نیست و به عکس. و اینست که همسر علي، جز فاطمه نمي توانست بود.

٤٦٩- بسیاري از زنان به بنده مي گویند که « تو ما را از خودمان هم بهتر مي شناسي این شناخت را از کجا حاصل کرده اي.» پاسخ من اینست که «هر که خود را شناخت همه را شناخت»[2] و هر که باطن خود را شناخت زن را شناخته است. زیرا زن باطن مرد است و لذا جز عارفان، زن را نمي شناسند. و اینست که رسول اکرم عقل کل و عارف کامل عالم مي فرماید: «زن در دل من دوست داشته شده است همچون نماز و عطر.»[3] و اینست که اکثر یاران امام زمان هم زنان هستند زیرا به نور وجودش صاحب وجود مي شوند. زیرا یکي از تجلیات حق و لقاي رب، جمال حوائي آدم است که دیدار مي شود و نور این جمال در چشم و جان عارف هر زني را بیدار و روشن نموده و بخود مي آورد و این آغاز خلقت جدید زنان در رابطه با علیین است. همانطور که تعداد صحابه هاي زن رسول اکرم بسیار بیشتر از مردان بودند و بسیار مخلص تر هم بودند.

٤٧٠- اینجانب نیز به نور ولایت علي ع و رحمت مطلقه محمد ص، در این دوران تنها کسي هستم که زن را بیان و روشن کردم و لذا دهها رساله درباره هویت زن نگاشته ام که هر زني با مطالعه اش به حیرت مي افتد و با خود روبرومي شود و خود را مي بیند که یا به تصدیق مي رسد و یا انکار. یعني یا شقي مي شود و یا سعید. و این قیامت زن مدرن است که در آثارم بر پا شده است که این قیامت، دین را عین واقعیت نشان مي دهد که: براستي که دین هر آن واقع است[4]! قرآن-

٤٧١- در حقیقت هر گاه که دین خدا و همه معارف و حقایق دیني در واقعیت جهان عینیت یافت قیامت آغاز شده است. و چنین تعین و یگانگي حقیقت و واقعیت در آثار اینجانب بوقوع پیوسته است.«مائیم صاحبان قلم.» خطبه افتخار-

٤٧٢- همانطور که نشان دیگري از قیامت طبق کلام رسول خدا، اینست که امامت علي ع در جاي جاي قرآن آشکار شود و قرآن چیزي جز معرفي نامه امام نباشد. و این امر نیز در آثار ما رخ نموده است و ما نشان داده ایم که همه محکمات قرآني شناسنامه امام هستند و بلکه همه متشابهات شرعي و فروع دین هم جز امام حقیقتي ندارد همانطور که خود مي فرماید که: منم نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهي از منکر!

٤٧٣- مهمترین صفتي که علي در خطبه هایش بخود نسبت داده که اساس انکار و تردید خود شیعیان و علماي رسمي نسبت به امام و خطبه هایش مي باشد صفت خالقیت است. یعني هر صفتي را مي توانند درباره علي توجیه کنند الا خلاق بودنش را. در حالیکه این اصل و اساس خلافت است. و این بدان دلیل است که معناي خلقت جدید را درنمي یابند و آنرا فقط مختص به قیامت کبرا و پس از مرگ مي دانند. یعني عرفان علوي و حقیقت محمدیه را درک نمي کنند و در یك کلام یعني امام و امامت را به نورانیت نمي شناسند و قدرت فهم آنرا ندارند. و این جهل علت العلل همه بدبختي هاي عالم شیعه در تاریخ بوده است و همه بلایائي که بر سر عرفا آمده است. این همان اساس تفرقه در تشیع است و علت اصلي حاکمیت نظامهاي طاغوت اموي و عباسي و امثالهم بر تشیع بوده است.

٤٧٤- خلقت جدید یا آفرینش عرفاني براي نخستین بار در آثار ما حقیقتي اساسي و محوري در دین و اسلام و قرآن پیدا کرد و بیان عقلاني- عرفاني یافت که تبدیل به مقصود خدا از خلقت و لذا مقصود خدا از دینش گردید که در

---

[1] «أنا تبیان النساء » الزام الناصب، ج٢، ص ١٥٠.

[2] «من عرف نفسه فهو لغیره أعرف» غرر الحکم و درر الکلم، ص ٢٣٣.

[3] « حبّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمُ النِّسَاءُ وَ الطِّيبُ وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» شیخ حر عاملي، وسائل الشیعه، ج٢، ص١٣٤.

[4] «وَ إِنَ الدِّينَ لَواقِعٌ » ذاریات، ۶.

اسلام به عرصه ظهور آمد و آن امامت بود. پس امامت در يك كلمه چيزي جز خلق جديد عالم و آدم نيست. «من خلق را از نو مي آفرينم.»[1] خطبه بيان-

۴۷۵- آنكه آفرينش عرفاني را درك و تصديق نكند دين و اسلام و امامت را درك و تصديق نكرده و در دين از مشركان يا منافقان است. و اين معنا آشكارا در خطبه هاي نادره علي ع حضور دارد كه ذكرش رفت.

۴۷۶- فرق علي و عمر تحت الشعاع نور حقيقت محمديه چه بود؟ فرق سلمان و ابن ملجم تحت الشعاع نور ولايت علوي چه بود؟ فرقي جز درك و تصديق آفرينش عرفاني و تكذيب آن نبود. و لذا علي و سلمان به اين آفرينش نائل آمدند و خود آفرينشگر شدند و عمر و ابن ملجم دچار انكار و ظلمت گشتند و در مرز بين وجود و عدم ماندند «نه مرده اند و نه زنده.» قرآن-

۴۷۷- آفرينش عرفاني و خلق جديد البته كه در عرصه قيامت رخ مي دهد همانطور كه قرآن كريم مكرراً متذكر است ولي مسئله در عدم درك قيامت در آخرالزمان است كه: «آنچه در راه بود رسيد[2] و آنچه كه انتظارش را مي كشيدند آمد و انكار كردند... درست از جائي كه گمانش را نداشتند خداوند آنان را آمد و انكار كردند[3]... مسئله اينست كه ديدار خدا را منكرند... [4] » قرآن-

۴۷۸- مسئله اينست كه علماي اسلامي باور ندارند كه در آخرالزمان و قيامت قرار داريم و اين علت العلل همه غفلتها و خسرانها و مظالمي است كه امت اسلامي در تاريخ به آن مبتلاست. و نيز اساس انكار امامت و تفرقه هاي فزاينده در امت!

۴۷۹- «كافران در انتظارند كه قيامت به ناگاه رخ نمايد حال آنكه همه نشانه هايش آشكار است.»[5] قرآن- يعني نشانه هاي قيامت دال بر قيامت است. مسئله اينست كه كافران و جاهلان قيامت را در ظرف زمان و مكان درنمي يابند همانطور كه انبياء و امامان را هم بدليل بشر بودن انكار كرده اند.

۴۸۰- پس كانون معرفتي درك و تصديق خطبه هاي نادره علي ع و فهم نورانيت امام سراسر بسته به درك و باور قيامت است كه جاريست و روز به روز نشانه هاي بزرگتري رخ مي نمايد و كافران اين نشانه ها را به حساب تحولات غيرمترقبه در طبيعت مي دانند و بس و برايش دلايل نجومي و زمين شناختي و صنعتي و امثالهم قائل هستند و همين!

۴۸۱- حال آنكه همه اين تحولات غيرمترقبه و علائم قيامت، ظرف آفرينش جديد است كه در آن دو انسان بهشتي و دوزخي رخ مي نمايد. و سلطان اين عرصه علي و عليين دورانهايند.

۴۸۲- دكتر شريعتي در بيان رمانتيك و شاعرانه مي گويد كه: «خوشا آنوقت كه انسان به قدرت اراده و معرفتش يكبار دگر دست در دست خدايش به آفرينش نوين خويشتن برسد و خود را آنگونه كه دوست مي دارد بيافريند.» اين آرزوي دكتر شريعتي در ذات امامت و تشيع حضور دارد و آرماني محال نيست ولي در مجموعه آثار دكتر بنظر نمي رسد كه باوري جديد در اين باره وجود داشته باشد همانطور كه در آثار اكثر علما و عرفاي اسلامي. اين مسئله و ترديدي بزرگ در معرفت ديني مسلمانان است كه اساس شرك امت و خاصه شيعيان مي باشد و زمينه همه تذبذب هاست.

۴۸۳- بدان كه مدينه فاضله اسلامي و اماميه جز بر حق خلق جديد عرفاني پديد نمي آيد و جامعه امام زماني هم جز اين نيست.

---

[1] «أنا منشئ الأنام » مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱.

[2] «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ » نجم، ۵۷.

[3] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ » بقره، ۸۹.

[4] « أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

[5] « فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ » محمد، ۱۸.

٤٨٤- خود اینجانب با اینکه چندین رساله در باب خلق جدید نگاشته ام ولي فقط در مطالعه خطبه افتخار و بیان و تطنجیه بود در این باب به یقین کامل و برتري رسیدم و این از نور این کلام امام بوده است که همه معارف دیني و اسلامي و شیعي را در اندیشه و قلبم هزار چندان قوت و عمق بخشید و مرا به حق یقین مذهب شیعه و امامت رسانید.

٤٨٥- کل جهان و جهانیان امروزه در عرصه و کارگاه خلقت جدید قرار دارند. و آدمي یا بواسطه عرفان نفس و ایمان بخدا و انبیاي الهي، به نور ولایت علي متصل شده و بر خلقت بهشتي و رضواني وارد مي شود و در غیر اینصورت بر خلقت دوزخي وارد مي شود و یك شیطان مي گردد یعني خلیفه شیطان. آیا بهتر نیست که خلیفه خداي کریم و ارحم الراحمین باشد و نه خلیفه شیطان که دشمن انسان است.

٤٨٦- آدمي از گل است در خلق قدیمش. ولي در خلق جدید یا نوري مي شود و یا ناري. و این خروج از خلقت و حیات و هستي شجره اي- تاریخي و ورود به خلقت ماوراي طبیعي است. خروج از نژاد و ورود به قلمرو نزاد!

٤٨٧- و در ضمن مپندار که خلقت جدید عرفاني، خلقتي بر مباني ارزشهاي ماوراي طبیعي و مفاهیم فوق بشري است و بلکه اتفاقاً قرار است انساني بر اساس اخلاق پدید آید. و اما اخلاق چیست: صداقت، وفا، رحمت، عزت، حرمت، عصمت، اراده، محبت، حکمت و... یعني همین ارزشهائي که در نزد عامه بشري جز شعار و تظاهر و بازي نیست. زیرا اگر اندکي شهامت در خود داشته باشیم درمي یابیم که ذره اي از صدق و وفا و عزّت و رحمت در ما وجود ندارد و لذا وجود نداریم زیرا اینها ارزشهاي وجودي است که جمله صفات و اخلاق الهي مي باشند. و از این لحاظ است که خداوند اکثر مردم را پست تر از حیوانات مي خواند.

٤٨٨- پس خلیفة الله شدن یعني انساني صادق و با وفا و عزیز و کریم و حکیم و با محبت و صاحب اراده شدن! و این معناي انسان کامل است. و علي هم چنین انساني است و همه کرامات و مقاماتش حاصل همین ارزشهاي اخلاقي است و لاغیر!

٤٨٩- سرنوشت تو را کسي تعیین مي کند که به او دل داري و دوستش مي داري زیرا سرنوشت تو را کسي مي نویسد که در دل توست. و این بزرگترین اجر است که آدمي دل به کسي دهد که اهل محبت حق است و او هم دوستت مي دارد. و چنین کسي جز علیین و شیعیانشان نیستند.

٤٩٠- تو شبانه روز بواسطه کسي که در دل توست خلق مي شوي و بتدریج چون او مي شوي. پس واي بر تو اگر مقیم دلت انساني کافر و شقي و متکبر و جاهل و ظالم باشد یعني انساني بي وجود باشد پس تو را بسوي نابودي مي برد.

٤٩١- و بدان که ظالم جز به ظالم دل نمي دهد و صادق جز به صادق دل نمي دهد و فاسق جز به فاسق دل نمي دهد و... و این قول خداوند در کتابش مي باشد که پاکان با پاکان و ناپاکان با ناپاکان ازدواج مي کنند و اینکه مؤمنان اولیاي یکدیگرند و کافران هم اولیاي همدیگرند.

٤٩٢- بدان که از هر که بي چون و چرا اطاعت کني همو را بر دلت وارد کرده و دوستش مي داري. پس از صادقان و پاکان و اهل علم و محبت اطاعت کن!

٤٩٣- پس کسي را دوست بدار و مالك دل خویش ساز که تو را براي خدا دوست بدارد یعني خدائیت وجودت را عاشق باشد یعني خداي را در ذات تو ببیند. و این اجر اطاعت بي چون و چرا و خدمت ایثارگرانه علیین و شیعیان مخلص است که صاحب نورند. زیرا از هر که بي چون و چرا اطاعت کني او را بر دلت وارد مي سازي و این همان واقعه صلوة است همانطور که علي هم برپائي ولایتش را در دل شیعیانش عین اقامه صلوة مي خواند.[1] خطبه نورانیه-

[1] « فمن أقام ولايتي فقد أقام الصلاة، و إقامة ولايتي » المناقب، ص٦٨.

٤٩٤- امام در خطبه بيان مي فرمايد «منم كه زاده نشده ام»[1] از همين رو رسول اكرم هم او را مصداق سوره توحيد ناميد يعني مظهر لم يلد و لم يولد! حال آنكه مي دانيم كه امام از مادري زاده شده است. اين چه سر و تناقضي است؟ اين واقعه جز به اين معنا نيست كه مخلوق مي تواند هويت خالقش را حاصل كند و حقاً الهي و ازلي گردد. و اين جز بر اساس براندازي نژاد و شجره و تاريخ و زمان و دهر از وجود خويشتن نيست. در اين باره به كتاب «عرفان تاريخ» از اينجانب رجوع نمائيد كه زمينه واجبي بر معرفت درباره نورانيت امام است.

٤٩٥- درباره حقانيت اين ادعا يكي از دوستان در رؤيائي امام علي ع را ديده بود كه كتاب «عرفان تاريخ» را در دست دارد و خطاب به مردم مي فرمايد كه «من زين پس هر كه را بخواهم هدايت كنم بواسطه اين كتاب هدايت مي كنم».

٤٩٦- اين جانب از دوران جواني بطرزي حيرت آور كل انديشه ام بر محور سرّ زمان و ماهيت آن بسيج شده بود و بطور ناخودآگاه به عظمت اين معما پي برده بودم و احساس مي كردم كه همه اسرار وجود عالم و آدم در ماهيت زمان نهفته است. و براي كشف همين معما مشغول مطالعه كتاب «هستي و زمان» از هايدگر بودم كه سخت ترين كتابي بود كه در همه عمرم مي خواندم. در اين ايام اواخر پائيز سال ١٣٦٠ به زادگاهم دازگاره رفتم كه كاملاً متروكه و تهي از آدميزاد بود كه يك روز بعد از ظهر آفتابي كه در فضاي آزاد غرق در اين معما و مطالعه كتاب مذكور بودم براي نخستين بار با حضرت خضر ديدار كردم در عين بيداري و هوشياري. كه با اين ديدار حيرت آور بناگاه نوري در اعماق جانم درخشيد و درب فهم اين معما و بلكه همه معماهاي حكمت و عرفان بر من گشوده شد و اين سرآغاز ورود من بر علوم لدني و عرفان نفس و سلوك روحاني بود. و همين اواخر در خطبه بيان از امام علي ع خواندم كه مي فرمايد «منم خضر»[2]. البته من تا سالها اين انسان الهي را در نزد خودم گاه خضر مي ناميدم گاه امام زمان و گاه سقراط حكيم! كه البته در ماهيت تفاوت چنداني هم ندارد. بهر حال اين ديدار برايم نور حكمت و عرفان را بهمراه آورده و تفكر توحيدي را در من خلاق ساخت.

٤٩٧- در حقيقت خضر، تجسم بشري نور حكمت است. چون در جستجوي اين نور بودم او را ديدار كردم. همانطور كه امام هم تجسم بشري الوهيت است همانطور كه خود مي فرمايد «من ظهور كلمة الله هستم»[3] پس هر كه لقاي الهي را جستجو كند به امام مي رسد همانطور كه من رسيدم. و بدان كه هيچ جستجوي برحقي نيست كه به مقصود نرسد. براستي كه انسان جز تمناي خويش نيست.[4] قرآن – و هر دعا و ادعائي كه با تفكر و معرفت و اخلاص و يقين باشد اجابت مي شود. (رسول اكرم ص)-

٤٩٨- هم خداوند و هم امام زمان عج وعده داده اند هر كه آنها را جستجو كند البته خواهد يافت. «هر كه ما را جستجو كرد البته يافت.» حديث قدسي-

٤٩٩- به گفته خداوند در كتابش، دهر (زمان) موجب نسيان وجود است[5] (سوره دهر) پس هر كه بر زمان فائق آيد بخود آيد و خود را بيابد و در اين واقعه خداي را يافته است كه نزاد است و ازلي و ابدي!

٥٠٠- اين را بدان كه رها و پاك شدن از زمان، رها شدن و پاك شدن از مكان هم هست. و اصلاً واقعه پاك شدن و تزكيه و تطهير در قرآن كريم جز اين نيست زيرا همه ناپاكيها از ابتلاي انسان به مكان و زمان است.

٥٠١- در مكان بودن، محدود و محبوس بودن است و در زمان بودن هم مرگ و نابودي است. پس اراده به آزادي و جهانيت و وحدت با هستي كل و اراده به جاودانگي اساس تلاش براي رهائي از مكان و زمان است. و اين مقام ابرار است كه در قرآن از اهالي بهشت هستند و علي نيز مي فرمايد «منم فرمانده ابرار»[6].

---

[1] « ، يا سلمان إن ميّتنا إذا مات لم يمت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا إذا غاب لم يغب، و لا نلد و لا نولد في البطون، و لا يقاس بنا أحد» مشارق انوار اليقين، ص٢٥٧، على نامه – هو شناسى قرآنى، خطبه نورانية.

[2] « أنا الخضر معلّم موسى» مشارق انوار اليقين، ص٢٥٧.

[3] « أنا كلمة الله» المناقب، للعلوى، ص١١۴. « أنا كلمة الله الكبرى» مشارق، ص١٧١، بحار الانوار(ط-بيروت)، ج۴٣، ص۴١.

[4] « أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّى » نجم، ٢۴.

[5] « هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» انسان، ١.

[6] « أنا إمام الأبرار» مشارق انوار اليقين، ص٢۶١.

۵۰۲- وقتي گفته مي شود كه مرز تشخيص امام از دجال به موئي است بدان معناست كه مرز تشخيص محبت از شقاوت و حق از باطل و راست از دروغ به موئي است وگرنه اكثريت مردمان جهان همواره به دام شيطان و دجال نمي افتادند زيرا دشمن را دوست مي پندارند. با توجه به اينكه دجال و شياطين مظهر اشد جلوه گري هستند ولي امام چنين نيست و بسوي مردمان نمي رود و بلكه مردمان بايد بسوي امام روند درست به عكس انبياي الهي.

۵۰۳- وقتي كه كتابهاي زندگينامه ام را نوشتم و در اختيار همگان قرار دادم نعره بسيار به آسمان رسيد كه: «چرا اسرار حق را برملا كردي... و تازه اسرار خودت را هم عيان نمودي و آبروي خودت را بردي و...» چرا كه من بوضوح نشان داده بودم كه در دوران جواني آدمي گمراه و سرگشته و مبتلا به همه معاصي بودم و حتي يكبار دست به خودكشي زده بودم و... و اين اسرار براي آن بود كه حق آشكار شود و رحمت مطلقه خدا اثبات گردد كه يك كافر و گناهكار مطلق هم مي تواند مورد رحمت و محبت و كرامت الهي قرار گيرد و به ديدار حق نائل گردد. آري من اسرارم را بدست دشمنانم دادم تا رحمت مطلقه حق را ثابت كرده باشم نه خودم را! و مهمتر از همه اينكه محك و ميزاني آشكار براي تشخيص حق و باطل و كفر و ايمان و امام و دجال بدست داده باشم و بسياري از باورهاي ماليخوليائي و خرافي را از ميان برداشته باشم.

۵۰۴- ما قبلاً نشان داده ايم كه براي رسيدن به علم و معرفت كامل درباره چيزي بايد بر جايگاه وجودي آن چيز قرار گرفت و خليفه آن چيز شد يعني خود آن چيز شد منتهي با روح انساني. و علي نخستين كسي است كه به چنين مقام و قدرتي از روح رسيده است و خليفه جهان هستي و يكايك موجودات شده است و اين يعني امام مبين كه همه چيزها متمركز در وجود اوست و اين يعني قطب عالم امكان. و بدينگونه بر جاي خدا هم قرار گرفته و هويت الهي هم يافته و خليفه خدا شده و لذا خدا را بطور كامل شناخته است و مي فرمايد خدا فقط در وجود ما شناخته مي شود.

۵۰۵- پس انسان بايد صاحب روح الهي باشد تا به شناخت وجودي از هر چيزي برسد و چون بر جاي هر چيزي قرار گيرد خداي را دريابد زيرا ذات وجود عالم خداست و خداوند همه اشياء را از درون و برون فرا گرفته است. و لذا خليفه خدا شدن عين خليفه جهان شدن است و خليفه وجود شدن است و موجود گشتن! و لذا مي فرمايد اين مائيم كه خداوند روحش را در ما القاء مي كند. خطبه نورانيه!

۵۰۶- و انسان بواسطه روح خدا در خويشتن است كه مي تواند او را ديدار كند. «خداوند روحش را بهر بنده اي كه بخواهد القاء مي كند تا ديدارش را هشدار دهد.»[1] قرآن- و نيز به ياري و قدرت همين روح است كه مي تواند بر جاي هر چيزي قرار گيرد و عين آن چيز شود و لذا مي فرمايد «منم زمين و آسمانها[2] و شب و روز و ماه و زحل و مشتري...[3] منم آدم و نوح و ابراهيم و...[4]».

۵۰۷- و انسان فاقد روح محبوس در تن خويشتن است و لذا تنش قبر اوست «مردگانند مپندار كه زندگانند.»[5] قرآن- چنين كسي حتي وجود خودش را هم درنمي يابد و خودش نيست يعني اصلاً نيست. و امام نور وجودش را بر عالم و آدم مي تاباند و صاحب وجودشان مي سازد. اين تابش و تجلي نور امام در شيعيان همان واقعه القاي روح خدا بواسطه وجود امام است. و اينست معناي حقيقي انسان روحاني كه عليين و شيعيان حقيقي اند. و اين تجسد و حلول و تناسخ نيست بلكه تجلي و روح بخشي است.

۵۰۸- براستي كه بقول امام، حمل و درك و دريافت نور ولايت علي ؑ كاري بس سترگ و سخت است كه جز ملائك مقرب و رسولان بزرگ و مؤمناني كه دلشان را خداوند امتحان كرده از آن عاجزند. و اين همان واقعه صلوة است در قرآن كريم كه خداوند آنرا كاري كبير مي داند كه جز خاشعين از برگزاريش عاجزند چرا كه لقاي الهي را منكرند. يعني فقط عاشقان ديدار با خدا توان و ظرفيت حمل و درك ولايت علي و امامان را دارند. پس اين ظرفيت و امكان كبير جز از عشق الهي برنمي خيزد و فقط عاشقان لايق درك اين ولايت هستند زيرا اين ولايت قلمرو شناخت

---

[1] « رَفيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ » غافر، ۱۵.

[2] « «يا عمّار باسمي تكوّنت الكائنات و الأشياء، و باسمي دعا سائر الأنبياء، و أنا اللوح، و أنا القلم، و أنا العرش، و أنا الكرسي، و أنا السّماوات السبع، و أنا الأسماء الحسنى، و الكلمات العليا» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۳.

[3] « أنا قمر السرطان أنا شعر الزبرقان أنا أسد الشرة أنا سعد الزهرة أنا مشتري الكواكب أنا زحل الثواقب أنا عين الشرطين أنا عنق السبطين أنا حمل الإكليل أنا عطارد التعطيل أنا قوس العراك أنا فرقد السماك أنا مريخ الفرقان أنا عيون الميزان» الزام الناصب، ج۲، ص ۱۵۰.

[4] « أنا نوح، أنا إبراهيم، أنا صاحب الناقة...» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷.

[5] « أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ » نحل، ۲۱.

وجودي خدا و ديدار با اوست و جز اين مقصودي ندارد. و فقط عاشقانند كه به محض درك و دريافت روح و نوري از امام، كوس اناالحق نمي زنند و دجال نمي شوند و بلكه فناي در حق و خدمتگزار بي مزد و منت خلق خدا مي شوند.

۵۰۹- بنگريد كه چگونه اكثر مردمان با مطالعه يك مقاله عرفاني در باب وحدت وجود كوس اناالحق مي زنند و مردمان را به بندگي خود مي خوانند و ديگر خداي را بنده نيستند و به تسخير شيطان درمي آيند و راه خدا را سد مي كنند. تا چه رسد به دريافت شعاعي از نور عليين! به همين دليل است كه شاهد ظهور آنهمه دجال و مدعي در اطراف وجود مبارك رسول خدا و علي ع هستيم و مي دانيم كه در عصر زندگاني خود رسول خدا دهها نفر دعوي نبوت داشتند و نخستين دجال هم ظهور نمود كه قرآن را از بر قرائت مي كرد و از خود رسول هم در اين امر موفق تر بود و داراي كرامات شيطاني هم بود و همچون گوساله سامري از خود علائم غيبي صادر مي نمود و همه را مفتون خود مي كرد.

۵۱۰- و مي دانيم كه به قول قرآن كريم سامري با برگرفتن نشانه اي از معجزات موسي بود كه توانست آن گوساله سخنگو را پديد آورد. امروزه نيز شاهد هزاران سامري و گوساله سامري در سراسر جهان هستيم و جملگي هم دم از عرفان و نجات مي زنند و مردم را از اطاعت احكام رسولان الهي بازمي دارند.

۵۱۱- مؤمن بايستي خاك و خاشاك (خاشع) گردد تا لايق روح شود و بتواند آنرا حمل نمايد. عده اي از دوستاني كه در واقعه نزول روح در اطرافم بودند و تحت الشعاع آن روح قرار گرفتند پس از اندك مدتي جمله كوس اناالحق زده و تبديل به ديوهائي از كبر و غرور و استكبار شدند و ظالماني بيرحم با اطرافيان خود گرديدند و بزودي با خود من نيز به عداوت رسيدند و رفتند و خود را هلاك ساختند. و به ياد مي آورم كه آنان را دعوت به اقامه صلوة و رعايت تقوا و احكام شرع نمودم و اخطار دادم. كه يكي از آنها گفت «نماز مال احمقان است ما خود نمازيم.» اين همان امتحاني است كه دلهايشان در آن مردود شد و لذا خداوند آن روح و نور را از آنان برگرفت و كور و كر و احمقشان ساخت.

۵۱۲- بدان هر كجا كه انسان صاحب روحي از عليين باشد در اطراف او شاهد ظهور اشد هويت هاي بشري از نوع الهي و شيطاني خواهيم بود. عده اندكي تحت الشعاع نور وجودش تعالي مي يابند و خاشع مي گردند و مابقي دجال مي شوند.

۵۱۳- بسياري از انقلابات اصيل عصر ما از بركت وجود عليين بوده است كه در آن بناگاه شاهد ظهور اشد تناقضات بشري بوده ايم كه پاكترين و ناپاكترين انسانها رخ نموده اند كه متأسفانه عموماً اكثراً از نوع دجاليت است و لذا سرنوشت انقلابات پس از پيروزي در دست اين اكثريت تباه مي شود و گناهش به گردن رهبران و حقيقت انقلاب سنگيني مي كند كه ظهور جريانات ضد انقلابي و ضد ايدئولوژيكي و ضد عدالت حاصل اين اتهام ناحق است كه بواسطه دزدان انقلاب اشاعه مي يابد. بدان كه اين انقلابات مصداق همان قيامتهاي وجود عليين است كه جامعه را قيامتي و انقلابي مي سازد در درجات! كه ظهور پيامبر اسلام و علي ع، بزرگترين اين قيامتها و منشأ همه اين انقلابات بوده است. در اين معنا تأمل كن.

۵۱۴- امروزه بسياري از محققين منصف و فرزانگان غربي اعتراف دارند كه قرون وسطاي اروپا را فرهنگ اسلامي در هم پيچيد و رنسانس را برپا ساخت و منشأ اصلي همه انديشه هاي آزاديخواهانه و دموكراتيك و عدالت محور و انقلابي همانا انديشه هاي اسلامي بوده است كه بواسطه ترجمه ها به اروپا رسيده است كه از عصر فاطميان و جنگهاي صليبي آغاز شده است كه جمله آموزه هاي ائمه اطهار و خاصه امام صادق ع و شيعيانشان بوده است. اين بدان معناست كه بقول رسول اكرم ص، غير مسلمانان در اسلام از مسلمانان سبقت گرفته اند. و لذا شاهديم كه امروزه مستكبرين غرب مشغول املاي حقوق بشر به ما مسلمانان هستند. و بدان كه اصل و اساس مفاد حقوق بشر همان آموزه هاي دانشگاه امام صادق ع بوده است كه از هر مذهب و نژادي دانشجو مي گرفت و همه را يكسان بورسيه مي نمود و حمايت مي كرد. و نيز حكومت ناكام پنج ساله علي ع كه از بودجه مسلمين براي يهود و نصاري، كنيسه و كليسا مي ساخت و آنان را بيمه مي نمود. و از دانشجويان اين دانشگاه، بسياري هندي و ايراني و رومي بودند كه پيام امام را به جهان انتقال دادند. و نيز اسماعيل پسر امام صادق و گروه چريكي او كه اين معارف را به همه زبانها ترجمه مي كردند و مي رسانيدند و مي دانيم كه هفتاد نفر از اين گروه را يك روز در مسجد مدينه سر بريدند به امر خليفه وقت عباسي به جرم ارتداد و غاليه گري!

۵۱۵- ما در كتابي كه درباره فرقه هاي شيعي و اسماعيلي نوشته ايم نشان داده ايم كه چگونه خلفاي عباسي به بهانه غاليه گري بسياري از شيعيان جاهل و منافق را خريدند و شيعيان مخلص و مريدان امامان را قتل عام كردند و اين قتل عام شيعه تا قرنها در ايران بدست حكومتهاي مزدور عباسي مثل غزنويان و سلاجقه ادامه يافت و هر شيعه مخلصي را به جرم قرمطي و غاليه گري كشتند و خاندانش را بر باد دادند تا حسن صباح به پا خاست كه براستي از عليين بزرگ تاريخ است و نهضت خود را با نخستين تفسير از خطبه بيان آغاز كرد. و عجبا كه در ميان شيعيان اثني عشري حامياني نيافت و لذا بسوي اسماعيليان رفت و آنان را براي انقلابش تربيت نمود و بمدت حدود صد سال خلفاي عباسي و حكام مزدورشان در ايران را قلع و قمع نمود و شيعه را از نابودي تاريخي رهانيد و بالاخره ادامه قيامش بنياد بني عباس را برانداخت. هر چند كه ادامه دهندگان و اوصياي راه او بسوي سلطنت رفتند و برافتادند بدست مغول.

۵۱۶- در تاريخ اسلام و شيعه پس از ائمه، نخستين و شايد تنها كسي كه تا به امروز، حقيقتِ قيامت قرآني وعلوي را دريافت و با صداي بلند در قلعه الموت اعلان نمود حسن صباح بود. اينجانب نيز در دوره جواني با مطالعه كتابي در اين باب، چنان دچار انقلاب فكري شدم كه اين انقلاب و قيامت براستي در دل و جانم برپا شد و بالاخره در برون هم رخ نمود و دانستم كه اصلاً اسلام و قرآن و خاصه تشيع مذهب قيامت است و اين تنها فرق اسلام از سائر مذاهب الهي است و لذا عمري را درباره حقيقت قيامت به تفكر و تحقيق پرداختم و عاقبت در خطبه هاي نادره علي ع دريافتم كه اصلاً همه حقايق قيامت در اساس شيعه حضور دارد و در تاريخ كتمان شده است و شايد هم اراده الهي بوده تا اين قيامت را براي مدتي پنهان دارد.

۵۱۷- حدود هشتصد سال پيش حسن صباح ع قيامت را اعلان نمود ولي متأسفانه نه پيروان اسماعيلي و نه اثني عشري او اين حقيقت را درنيافته و باور نكردند و اين قيامت در همان قلعه الموت تا به امروز مدفون ماند و تنها امري از قيامت را كه پيروان فرصت طلب و سلطنت خواه او اقتباس كردند و تا به امروز ادامه داده اند فسخ شريعت بوده است كه فرقه اي از اسماعيلي امروز هم بطرزي منافقانه آنرا مسلك خود ساخته اند و عجبا كه خود حسن صباح را از خود نمي دانند و انكار مي كنند زيرا كه اثني عشري بوده است و خودش تا پايان عمر اسوه كامل شريعت تلقي مي شده است. براستي كه شيعيان مشرك و منافق در طول تاريخ چه بلاهائي كه بر سر مكتب امامشان نياورده اند و بيهوده نيست كه اينقدر فجايع بر سرشان آمده است كه تا به امروز ادامه دارد.

۵۱۸- شيعه اي كه خطبه هاي امامش را منكر است و طرد مي كند شيعه نيست و اصلاً مسلمان هم نيست و از يهود و نصاري هم كمتر است همانطور كه علي ع در خطبه اش مي فرمايد كه «منكران اين حقيقت امام گروهي مسخ شدند و مابقي يهود و نصاري گرديدند...» آيا براستي اكثريت شيعيان و مسلمانان جهان به آئين يهود و نصاري (غرب) زندگي نمي كنند و غرق در حيات جانوري نيستند. مگر اينكه در اين نهضت جهاني كه مسلمانان را در برگرفته بخود آيند و براستي مسلمان شوند. ولي بدون شناخت و درك و تصديق اين خطبه هاي امام امكان رهائي از اسارت و ضلالت نيست. تا قيامت امام را درنيابيم اصلاً جهان امروز را درنيافته ايم و امامت را درنيافته ايم.

۵۱۹- به ياد آوريم كه پس از واقعه كربلا با شيعيان منافق چه كردند مروانيان. مشابه چنين جنايت و فاجعه اي حتي در حمله مغول هم رخ نداد. هزاران تن از زنان و مردان و كودكان شيعه را در ميدان شهر شاهرگ زدند و بر اجساد نيمه جانشان ميگساري كردند. و اين فقط يك فقره از انتقام الهي بود. پس از حسن صباح هم در حمله مغول نيز بيشترين قتل عام نصيب شيعيان اسماعيلي شد هر چند كه بني عباس هم در اين تهاجم نابود شدند. خيانت و بيوفائي شيعيان به امامانشان راز بدبختي شيعه در تاريخ است.

۵۲۰- هر گاه كه نعمت بزرگتري بسوي انسان مي آيد مسئوليت انسان در قبال آن نيز بزرگتر است و كفران و تهمت به آن نعمت هم عذاب بزرگتري بهمراه دارد و بدان كه امام و امامت برترين نعمت خدا بر بشر است «امروز نعمت را بر شما تمام كرديم.»[1] قرآن-

۵۲۱- «اي مؤمنان نعمت الله را ياد كنيد.»[2] قرآن- زيرا ياد امام همان صلوة است و نور امام را به دل مي خواند همانطور كه نماز سراسر ياد خداست و امام خليفه خدا بر زمين و نور مجسم اوست كه دعاي مؤمن را پاسخ مي گويد و اين پاسخگوئي جز تجلي نور امام در دل مؤمن نيست كه همان نور خداست و حضور حق در وجود!

---

[1] « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينا» مائده، ۳.

[2] « يا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ » فاطر، ۳.

۵۲۲- در مذهب شیعه همه اصول و فروع دین تأویل و تأخیر و تعیّني جز امام ندارد و لذا بي امام را کافر گویند. یعني کسي که امام حي ندارد در عبادات و اعمالش گوئي با عبث و نیستي سخن مي گوید و لذا حاصلي جز بیهودگي نمي یابد و بتدریج با اصول اعتقادي خود در تضاد مي افتد و منافق مي گردد. اینست که اشد نفاق در تشیع رخ داده است. زیرا اشد نعمت هم در این مکتب حاضر است که مورد بي توجهي و غفلت و نسیان و بازي و شرك قرار گرفته است و قدر این نعمت کامل خدا بر بشر شناخته نشده است.

۵۲۳- انسان کامل فقط در مذهب شیعه و مکتب علي است که بمعناي حقیقي و کامل کلمه تعریف و تعین یافته است و آن امام است که این نور کمال را به شیعیان مي تاباند. و لذا علویان بایستي کاملان جهان باشند و بقول امام صادق، روشنائیهاي زمین.

۵۲۴- خدا، نور است و امام هم نور علي نور است و شیعیان حقیقي هم نور علي نور علي نورند و این سلسله مراتب تجلي و تعالي و ظهور نور است که قدرت خلاقه حق را در زمین به فعل مي آورد. و عرصه غیبت قلمرو ظهور این تجلي مضاعف است که نور حق را مستمراً به درك اسفل السافلین به نزد خلق مي آورد و در دسترس عامه قرار مي دهد. و لذا همانطور که خداوند، علي را بر خود ارجح داده و خلیفه خود قرار داده است علي هم شیعیان مخلص خود را بر خودش ارجح داده است و خلفاي خود در عرصه غیبت قرار داده است. و بدان نور علي نور علي نور خلاقتر و رحماني تر و لطیف تر از نور علي نور است همانطور که نور علي نور رحماني تر و نقدتر از نور ازل خداست. و این سیر تجلي و نزول روح و نور از عرش اعلي در درك اسفل السافلین است و اینست معناي کمال نعمت خدا در ختم نبوت و کاملترش در غیبت امام. این بدان! آنچه نزدیك آمدستي دور شد ظلمت اندر مطلق خود نور شد!

۵۲۵- آنانکه لطف و کرم و رحمت نور علي نور علي نور علیین عرصه غیبت را انکار مي کنند به نار غضب ظهور قهار نور علي نور امام زمان در آخرالزمان دچار مي شوند. همانطور آنانکه در صدر اسلام نور علي نور امامان معصوم را انکار کردند به نار خداوند دچار شدند و آنهمه عذاب و فجایع بر سرشان آمد که سرنوشت اهل کوفه مثال بارزي از این معناست.

۵۲۶- اگر دیالکتیك (وحدت اضداد) به مثابه عرش معرفت است معرفت درباره نورانیت وجود امام هم به مثابه درك عرش دیالکتیك و وحدت وجود است که همان درك بودِ نبود است و یگانگي وجود و عدم یا خالق و مخلوق! زیرا ظهور خدا در مخلوق عین ظهور وجود در عدم است.

۵۲۷- آنانکه توحید را در قلمرو موجودیت و صفات و افعال مترادف تناسخ و حلول مي نامند براستي کمترین فهمي از توحید ندارند و غرق در شرکند و حتي تناسخ را هم نمي فهمند زیرا تناسخ و مسخ نیز یك واقعیت قرآني است که کافران و منکران انبیاء و امامان دچارش مي شوند پس امري باطل و دروغ نیست و یك عذاب عظیم است. و اتفاقاً فرق بین توحید و تناسخ دقیقاً فرق بین ایمان و کفر است و آنانکه توحید را تناسخ مي فهمند به کفر خود اعتراف مي کنند که غایت جهل است.

۵۲۸- امروزه کافران و مشرکان، مسخ انسان در تکنولوژي (شیطان آریل)[1] را تکامل مي دانند ولي کرامات مردان حق و امامان را مسخ و شستشوي مغزي مي نامند و جادو!

---

[1] « کمیل بن زیاد میگوید : علی (ع) قدم میزد و (از شهر کوفه) خارج می شد در حالیکه که من نیز به همراهشان بودم به محلی رسیده و گفتند: اینجا آرامگاه تو خواهد بود ! پس با دست به راست و چپ اشاره کردند و گفتند : به زودی در آنجا خانه ها و قصر هایی بنا می شود؛ در آن زمان اتاقی نیست که در آن شیطانی به نام"اریل" نباشد» زین العابدین، آیت الله الشیخ محمد مهدی، بیان الائمه ج۱ ص ۲۰۹، انتشارات دار الغدیر.

اریل در زبان عربی معنای خاصی ندارد و محدثین تا کنون گمان داشتند که صرفاً یک اسم در ردیف اسم های عبری همانند ازازیل، عزرائیل، میکائیل وامثالهم است و لیکن اخیرا دریافته اند که این اصطلاح یک کلمه لاتین است ((Aerial)که در این زمان مصطلح شده وبه معنای ارتباطات هوایی میباشد ومردم بریتانیا آن را معادل شاخکهای هوایی در دستگاه های گیرنده به کار می برند و اکنون درعراق به رادیو وتلوزیون اریل اطلاق می شود.

آیت الله محمد مهدی زین العابدین در مورد اریل می نویسد: کلمه اریل کلمه ای است غیر عربی و در این زمان معنای شناخته شده ای دارد(در عراق) که برای دریافت صوت یا تصویر گذاشته می شود و این از پیشگویی های حضرت علی ع است که خبر از بنای خانه ها و قصر هایی در اطراف قبر کمیل داده است و خبر از اریل داده که امروزه در هر خانه ای وجود دارد.

مهم ترین سند بر حقانیت این روایت همانا پیشگویی است که در آن شده و در واقع این روایت حجت خود را تا ابد همراه خود دارد. مثل بسیاری از سخنان حضرت علی ع.

۵۲۹- فقدان معرفت درباره نورانيت امام و عليين موجب مسخ در توهمات و پندارهاي جني و شيطاني مي شود و موجود ديوانه اي چون ابن ملجم پديد مي آيد و يا جرياناتي همچون فرقه هاي درويشي كه اكثر دچار هويتي ممسوخ هستند و بسياري از آنان جن زده و شيطاني مي باشند و من اينان را از نزديك ديده ام درحاليكه اين تناسخ را در خود نشان كرامات و معجزات خود مي پندارند درحاليكه بازيچه اجنه و شياطين هستند.

۵۳۰- معرفت، معرفت و باز هم معرفت! اينست حرف آخر و آخرين راه نجات در آخرالزمان، بدان! براستي كه دوزخي جز بي معرفتي نيست.[1] علي ؑ-

۵۳۱- امروزه «كيد عظيم» را عشق مي نامند. يعني تلاش براي به دام انداختن عاطفي ديگران و سپس خود در اين دام افتادن، عشق ناميده مي شود كه سراسر عذاب و ذلت و نفرت و عاقبت جنون و جنايت است. تلاش براي به بندگي كشانيدن و به بند ديگران افتادن! به روشهاي انواع جلوه گريهاي جسماني و كلامي و هنري و ادبي و حتي عرفاني!

۵۳۲- جز كسي كه ولايت علي و عليين را دريافته باشد عشق را نمي شناسد. اين بدان!

۵۳۳- زيرا عشق يعني دوست داشتن ديگران براي سعادت خودشان! و اين جز حاصل خدابيني در ديگران نيست زيرا جز خدا قابل دوست داشتن و پرستش نيست. و اين جز كار عليين و خدابينان نيست.

۵۳۴- بدان كه جز عشق عليين به مردم، آدمخواري است و استكبار و ابليسيت!

۵۳۵- و بشر آخرالزمان به انتهاي كيد عظيمش رسيده است و همه راه و روشهاي ابليسي عشق بازي رسوا شده است و بشر در حال باور اين حقيقت بغايت تلخ است كه هيچكس دوستش ندارد و جز خدا همه دشمن هستند. و اين يك باور ابراهيمي است كه به جبر و در عمر تاريخي بشر حاصل آمده است و اين از اركان ظهور امام و درك و تصديق ولايت عليين است.

۵۳۶- فرق بين امام و دجال نيز جز در ماهيت عشق نيست. و هر كه از كيد عظيم توبه كرده باشد عشق امام را درمي يابد و هر كه هنوز در كيد عظيم مشغول تعشيق و دلبري باشد جذب دجال مي شود. زيرا در آخرالزمان كل بشريت در قحطي عشق بسر مي برد و جز اين نيازي حياتي ندارد.

۵۳۷- همه بدبختي ها و زجرها و جان كندن هاي بشر مدرن كه در اوج سيري و رفاه تاريخي بسر مي برد فقدان يك ذره محبت است. «هر كه بر ولايت علي وارد شد از عذاب رست.»[2] اين حديث مشهور سرّ نجات بشر است و اين ولايت جز نور محبت نيست. و بدان كه محبت علي، نور است كه با خود حكمت و يقين، اطمينان و ايمان و عزت و معرفت و صبر و قدرت روح و اراده مستقل و هويت الهي ببار مي آورد كه ديگر هيچ امري در دنيا عذابش نمي دهد و او را به هراس نمي اندازد و براستي او را ايمن مي سازد.

۵۳۸- در بحارالانوار به نقل از علي ؑ آمده است كه فرمود «شيعيان ما با نور خداوند نگاه مي كنند.»[3] اين مصداق آن آيه در قرآن است كه مي فرمايد «خداوند نگاه خود را به مؤمنان مي بخشد.»[4] پس با نور خدا و نگاه الهي جز خداوند ديدار نمي شود و جز حق يافت نمي گردد و زمين به نور خداوند منور مي گردد.[5] قرآن- پس شيعيان همان خدابينان هستند يعني عارفان واصل!

---

[1] « من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة و حبط فی الضلال و الجهالات» غررالحكم و درر الكلم، ص۲۳۳. و« لا مصيبة اشد من الجهل» همان ص ۷۳. و «الجهل اصل كل شر» همان . و«الجهل معدن الشر» همان. و«الجاهل من جهل قدره» همان.

[2] «عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللَّوْحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» عيون اخبار الرضا (ع)، ج۲، ص ۱۳۶.

[3] «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ ع لِأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِيَاءُ أَبْرَارٌ أَطْهَارٌ مُتَوَسِّمُونَ نُورُهُمْ يُضِيءُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ كَالْبَدْرِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ» بحار الانوار(ط- بيروت) ، ج۲۵، ص ۲۱.

[4] « بصائر من ربكم » انعام، ۱۰۴، اعراف ۲۰۳.

[5] «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ » زمر، ۶۹.

٥٣٩- اگر درك و تصديق كنيم كه حقيقتاً شيعه نيستيم بي ترديد اينهمه عذابهاي نو به نو از سرمان رفع مي شود زيرا مسئوليت شيعه بودن در آخرالزمان بمراتب بيشتر از رسالت انبياي مرسل است. زيرا آغاز ايمان اينست كه انسان كفر خود را ببيند و كافر بودنش را تصديق و از آن توبه كند. پس آغاز شيعه حقيقي بودن نيز اينست كه ناشيعه بودن خود را باور و از آن توبه كنيم.

٥٤٠- اگر ولايت علي ع را جز فرشتگان مقرب حامل عرش و انبياي اولوالعزم و مؤمناني كه خداوند دلشان را امتحان كرده، نمي توانند بردارند پس اين مؤمنان در مقام عيسي و موسي و ابراهيم و محمدند و اين حقيقتي است كه در دهها روايت از رسول ص و امامان معصوم نقل شده است.

٥٤١- علي ع در خطبه اي مي فرمايد كه «هنگامي كه پيامبر از دنيا مي رفت از امتش سخت خشمگين بود جز انگشت شماري از شيعيان.» كه منظور سلمان و عمار و كميل و اويس و ميثم و ابوذر است كه جمله صاحبان نور و كرامات الهي بودند و حكيمان عصر خود محسوب مي شدند كه مكتب علي را بر روي زمين انتشار دادند كه در رأس آنها سلمان قرار دارد كه در مقام الهي به اهل بيت ملحق شد و نخستين غير نژاد از اهل بيت است مي دانيم كه چون علي داراي علم تبديل ماهيت اشياء بود يعني انساني خلاق بود و قدرت آفرينش داشت چون امامش!

٥٤٢- روزي علي ع در يك محفل رسمي در حضور رسول خدا و گروهي از اصحاب با سلمان به عمد شوخي كرد. كه سلمان پس از ختم جلسه از علي گلايه كرد كه چرا با پيرمردي كه به جاي جد توست و دو سه قرن از تو بزرگتر است در حضور مغرضان و منافقان شوخي كردي. علي ع گفت اي سلمان بايد ادعايت را ثابت كني كه از من به سن بزرگتري. سلمان برخاست كه برود علي ع رهايش نكرد تا اينكه سلمان دانست كه رازي بزرگ در ميان است. و سپس با برشمردن همه حوادث زندگي گذشته اش و همه حوادث تاريخي به عنوان يك شاهد عيني ثابت كرد تا زمين و آسمان بوده او هم بوده است و لذا هزار سال از سلمان بزرگتر است. و اين سرآغاز معرفي وجود نوري امام به سلمان بود. و سپس سلمان پرسيد اي علي تو كيستي؟ علي گفت: منم آنكه زمين و آسمانها را بنا كرده است و همه را رزق مي دهد و مي ميراند و زنده مي كند و... كه اين پيرزال سيصد ساله در پيش پاي اين جوان بيست و اند ساله سجده كرد. «درست از آنجا كه گمانش را نداشتند رخ نمود.»[1] قرآن- يعني انتظار ظهور حق را از هر جائي جز يك انسان داشتند. يعني اگر يك كوه يا يك درخت و يا يك گاو ادعاي خدائي مي كرد مي پذيرفتند ولي انسان نه! ولي عجيب تر اينكه علي با نسبت همه صفات و مقامات الهي بخودش دعوي خدائي نمي كند و بلكه سخت از اين امر، منع مي كند. و اين آخرين و نابترين سرّ ولايت و امامت و حقيقت و معرفت و توحيد است. علي، خدا نيست بلكه خدا، علي است. زيرا خدا همه چيز است و هيچ چيزي نيست و جز خدا نيست.

٥٤٣- خداوند از هر يك از مخلوقاتش كه بخواهد به درجات ظهور مي نمايد ولي اين بدان معنا نيست كه آن چيز خداست. به همين دليل است كه آنگاه كه خداوند از كسي يا چيزي رخ مي نمايد آن كس يا چيز، ديگر آن موجود سابق نيست كه بخواهد بگويد من خدايم. و علاوه بر اين در عرصه ظهور خالق از مخلوق، ديگر مخلوقيت نيست كه بخواهد دعوي منيت كند بلكه هويت است.

٥٤٤- در روايت است كه بايزيد بسطامي در حالات خلسه روحاني اناالحق مي گفته است و برخي مريدان در احوال عادي اين امر را به او متذكر شدند و او گفت هر گاه چنين سخني از من شنيديد مرا بكشيد. و بار دگر كه اناالحق از او جاري شد مريدان بر او تيغ كشيدند ولي بخود كه آمدند همه خودشان را زخمي كرده بودند و نه بايزيد را. اين بدان معناست كه بايزيد در آن خلسه، خودش نبوده كه سخن مي گفته است و مريدان بر انكار و منيت خود تيغ كشيدند.

٥٤٥- يكي از كرامات نوري عليين «بيّن» بودن است يعني بيانگرند نه فقط به معناي منطق و توصيف و تعريف پديده ها و بلكه بمعناي به ميان آوردن باطن چيزها و نور باران كردن چيزها و روشن نمودنشان از جمله اينكه بيّن انسانهايند و انسانها را از تاريكي به روشنائي مي آورند و آنها را به خودشان مي نمايانند و اين همان برپا كردن قيامت آنهاست.

[1] «كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ » زمر، ٢٥.

٥٤٦- علیین قلمرو نزول بیّنات الهي در عالم ارض و آدمیان هستند و لذا وجودشان خود بخود بیّن است یعني روشنگر!

٥٤٧- اینست که هر گاه يك انسان علي وار را ببیني هرگز فراموشش نمي کني زیرا او تو را روشن مي کند و بدین طریق هستي ات را به تو مي نمایاند و هستي ات مي بخشد. و لذا یاد او عین یاد خودت و احساس وجود است.

٥٤٨- و نور این بینه علیائي در زندگیم تابید و مرا بیّن آخرالزمان و قیامت دوران ساخت که از این بابت رنجها و بلایا و مصائبي بي شمار کشیدم و ظلمات و شقاوت کافران و منافقان بسویم هجوم آورد از همه سو! و نیز امتحاناتي الهي در انجام این وظیفه علوي همواره بصورت امراض و بلایا و تهدید با من بوده است. و گاه دچار امراض شدید و جانکاه مي شدم و در عمل مي دیدم که براي رهائي از آن کافیست که دست از حمایت کساني که بمن پناه مي آورند بکشم ولي هرگز چنین نکردم. دل دردها، تب ها و چشم درد از جمله این امتحانات بوده اند.

٥٤٩- یکي دیگر از این مصائب و تهدید ها از این بابت بوده که حاکمیت سیاسي مي پنداشته که بنده با این آثار و افرادي که از مستضعفترین و بي پناه ترین طبقه جامعه بمن پناه مي آوردند قصد ریاست و سیاست و حکومت و براندازي دارم در حالیکه همه عمرم از آن بیزار و فراري بوده ام در صورتي که در دوره اي کوتاه در جواني ام در بسیاري از مناصب حساس دولتي بسرعت رشد کردم ولي بزودي همه را رها نمودم و انزوا گزیدم.

٥٥٠- آن مسئولین از نظام ما که بصیرتي ولائي دارند مي دانند به یاري این معارف مي توانند این دولت و ملت شیعه را در سطح جهان به کمال رفعت معنوي و اقتدار روحاني برسانند و شبیخون تهاجم فرهنگي را براندازند و نسل جوان را نجات دهند و صدها آفت و بدبختي در کشور را درمان نمایند و براستي طلایه دار انقلاب جهاني امام زمان شوند و قلوب بشریت به نور عشق علي تسخیر کنند. ولي متأسفانه تاکنون نشانه اي امیدبخش در این باب مشاهده نشده است و جز تهاجم انواع اتهامات نامربوط بسوي ما نیامده است. که جز افسوس و اندوه از اینهمه قدرنشناسي کاري از ما برنمي آید. خداي را سپاس که کل این بار را بر دوش من رنجور بیکس و حقیر نهاده است ولي افسوسم از این بابت است که چرا در يك مملکت شیعه هیچ یار و یاور و حمایتي از هیچ سو دیده نمي شود. هر چند که امروزه بسیاري از مراکز علمي و دیني و فرهنگي و تربیتي و سایتهاي رسمي کشور آشکارا از آثار ما بهره مي جویند و آنرا تبلیغ هم مي کنند که این جاي شکر است ولي از طرفي دیگر ما را بخاطر این معارف محاکمه مي کنند و منحرف و بدعت گزار و امثالهم مي نامند و این جاي تأسف و حیرت است در حالیکه علناً شاهدیم که ادبیات ویژه ما و معارف آن از زبان بسیاري از مسئولین و سخنگویان رسمي به گوش مي رسد.

٥٥١- انسان اهل معرفت و ولایت علوي هرگز دچار سوداي ریاست و سیاست نیست زیرا ریاستي برتر از این نور نیست و لذا حقارتي در دل نیست که بخواهد در برون جبران شود. زیرا نور علي، علویت جان را احیاء مي کند و وجود آدمي عالي مي گردد. اینست که علي حکومت را در نزد خودش پست تر از آب دماغ بز مي خواند.

٥٥٢- این را بدان که تشنگان ریاست و قدرت دنیوي از حقیرترین و کافرترین انسانهایند. و اینست که ریاست دنیا در دست کافران و احمقان و بي وجودان است. افلاطون در کتاب جمهوري مي گوید که تنها راه سعادت جامعه بشري اینست که حکیمان حکومت کنند و سپس مي گوید که این واقعه رخ نخواهد داد زیرا هرگز حکیمان حاضر نیستند حکومت کنند. پس بدان که حکیم کاملي چون علي چگونه حکومت را پذیرفت که این از غایت ایثار و عشق به مردم است.

٥٥٣- خداي را سپاس که به برکت نور ولایت علي ع از این دنیا و مالکیت مادي و معنوي و عاطفي آن هیچ ندارم جز بدني رنجور که آنهم مال خدا و خلق خداست. و سپاس برتر از اینکه از این نداشتن مفتخرم و شاکر. آنکه هست نیازي به داشتن ندارد.

٥٥٤- بودن یا نبودن، مسئله اینست! آنکه زنده به نور ولایت است، هست و در غیر اینصورت نیست. زیرا علي ظهور نور وجود ازلي است.

٥٥٥- بزرگترین و محوري ترین عذاب زندگاني کافران اینست که همواره کسي را دوست مي دارند که آنکس دیگري را دوست مي دارد و این قحطي محبت را پایان نیست و این عذاب نار است.

۵۵۶- كسي تو را دوست مي دارد ولي تو چون حق محبتش را ادا نمي كني از محبتش برخوردار نمي شوي و لذا مبتلا مي شوي به كس ديگري كه آنكس هم تو را دوست نمي دارد و ديگري را دوست مي دارد اين زنجيره قحطي محبت و عذاب در روابط كافران است.

۵۵۷- محبت متقابل ويژه روابط مؤمنانه و متعهدانه است. همانطور كه در بهشت زن و شوهرها متقابلاً عاشق بر يكديگرند.

۵۵۸- و فقط مؤمنان داراي ولايت علي ع مي توانند يكديگر را متقابلاً دوست بدارند كه اين محبت همان نور وجود است.

۵۵۹- ممكن است گفته شود كه امروزه از هفت ميليارد بشر بر روي زمين حداكثر فقط صد ميليون نفر به اسم علوي هستند كه تازه اكثرشان به رسم يهود و نصاري هستند. زيرا ولايت مطلقه و خلافت الهي او را درك و تصديق نمي كنند و در اين باره معرفت نوري ندارند. پس فقط انگشت شماري مؤمن حقيقي و صاحب وجود بر روي زمين هستند. همينطور است و چون تعدادشان به سيصد و اندي رسيد امام ظهور مي كنند كه ظهورش چيزي جز اثبات و تحقق و تعين مقامات الهي علي نيست. درست همان ادعاهايي كه در خطبه هاي بيان و افتخار وجود دارد. يعني دست به خلق جديد مي زند و لذا تمدني برتر و الهي رخ مي نمايد كه جامعه و مدنيت اماميه است.

۵۶۰- و اين مجموعه آثار پديد آورنده همان سيصد و اندي علوي كامل است كه زمينه ظهور جهاني علي است. همانطور كه فرموده در آخرالزمان بازمي گردد و حقش را محقق مي سازد.

۵۶۱- انسان به ميزاني كه به الهي شدن وجود خود باور دارد الهي مي شود يعني علوي مي شود و علي ع حجت كامله اين باور است و لذا او را حجة الله گويند!

۵۶۲- ابن عربي در فتوحات مكيه مي گويد كه هجير ذكر برخي از خلفاي الهي اين آيه از قرآن است كه «خدايا من از ظالمين بودم مرا عفو فرما.»[1] و بدان كه منشأ همه ظلمهاي بشري به خود و ديگران همين عدم درك و تصديق مقام خلافت اللهي و علويت خويشتن است.

۵۶۳- فقط انسان علوي است كه از ظلم و ناپاكي و جهل و ذلت مبراست همانطور كه خدا مبراست. ولي يك علوي ريائي درست بعكس مي باشد زيرا حق را بوئيده و كمابيش فهميده و انكار كرده است و لذا به اشد تاريكي و ظلمت مبتلا مي شود و اشد شقاوت چون ابن ملجم!

۵۶۴- في المثل چرا امروزه وهابيون مظهر اشد شقاوت و دنائت بر روي زمين هستند و در عمل از آمريكا و اسرائيل هم پليدترند و حضور امپرياليزم و صهيونيزم در جهان اسلام فقط بواسطه اينهاست؟ زيرا آگاهانه با امامت علي و ائمه طاهرين در عداوت هستند. اينان از امپرياليزم غربي مستكبرتر و از صهيونيست ها نژادپرست ترند. اينان از مصاديق آن گروهي هستند كه خداوند در همين دنيا آنان را به سگ و خوك و ميمون مسخ نموده است.

۵۶۵- بدين ترتيب من اگر خيلي شهامت داشته باشم و جسارت كنم مي توانم خود را يك شيعه علي بخوانم و نه بيشتر. كه آنهم بواسطه نظر لطفي بود كه خود او در رؤيائي به من نمود و مرا زنده كرد به نور محبتش كه شرحش را قبلاً گفته ام.

۵۶۶- شيعه علي يعني پيرو علي ع و خود او مي گويد «هر كه پيرو ما شد از ما شد.»[2] و اين كرامتي است كه جز در وجود علي نيست كه كل نور وجودش را به شيعيانش اعطا مي كند كه همانطور كه انگشتر ولايتش را در حال ركوع به سائلي هديه فرمود كه بيان عين همين سخاوت و كرامت مطلق علي است.

[1] «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » انبياء، ۸۷.

[2] « إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا وَ أَنَا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ » بحار الانوار(ط-بيروت) ج۴۲، ص۴۴.

۵۶۷- همانطور كه محبت و كرامت علي از خداوند نيز برتر است محبت و كرامت شيعه علي از علي برتر است و اين سرّ تجلي حق است كه همواره در هر تجلي، افزونتر مي گردد «و بدين سان افزون آمد خداوند.»[1] قرآن- در اين معنا بمان و فهم كن معناي فتبارك الله را كه سرّالاسرار عشق الهي است در تجلّي!

۵۶۸- بقول كي يركه گارد، گناه يعني در حضور خدا بودن! يعني انسان بميزاني كه حضور خدا را درك مي كند احساس گناه مي كند چرا كه خود را شريك در وجود مي داند: من هستم و خدا هم هست! و اين شرك در وجود است. و اين گناه به چنان حدي مي رسد كه عارف از فرط احساس گناه و شرم فنا مي شود و اين شرك و دوگانگي از ميان برمي خيزد و اينست انسان موحد و علوي! از اين منظر مي توان سرّ احساس گناه حيرت آور امامان بدرگاه خدا را در دعاهايشان درك كرد. زيرا در حال عبوديت لاجرم انسان، انسان است و خدا هم، خداست و دوئيت حاكم است كه اين اساس ذاتي شرك است. پس شرك بشري جز در وجود عليين و شيعيان خالص برطرف نمي شود كه فناي در ذات حق مي شوند و جز خدا باقي نمي ماند.

۵۶۹- عصاره همه دستگاههاي معرفت شناختي حامل يك پيام است و آن اينكه جهان برون انسان وجود ندارد. زيرا جهان هر كسي ادراك او از وجود است. يعني عالم وجود و جهان هستي جز معرفت انسان نيست بمعناي كامل كلمه از ادراك حسي تا عاطفي و غريزي و فكري. و علي سلطان و باني تمام و كمال اين مكتب معرفت شناختي است.

۵۷۰- بزرگترين علم و عرفان و هنر و ادراك و تشخيص بشري مربوط به فرقان بين محبت و شقاوت است يعني همان نكته باريكتر از موئي كه موجب مي شود عامه بشري دجال را ناجي پندارد و امام را بكشد. اين همان فرق بين علي و معاويه است كه نزديكترين ياران علي را هم فريب داد و بلكه برادرش عقيل را. درك اين موي بين محبت و شقاوت راز هدايت بشر است كه جز عارفان واصل و اولياي الهي و عليين درنمي يابند. اين بدان!

۵۷۱- عامه بشري رحمت را از ترحم تشخيص نمي دهد و بلكه اين دو را عوضي مي گيرد و همچنين محبت را از چاپلوسي! يعني كسي را اهل محبت و رحمت مي دانند كه آنان را در بولهوسي و كفرشان حمايت و تصديق كند و آنان را در هر امري حق بجانب قلمداد كند و بدين طريق بر آنان مسلط گردد و اين همان شيطنت و پليدي و شقاوت است كه مكتب رهبري و سلطه گري عصر دموكراسي است.

۵۷۲- انسانهاي رمانتيك و ليبرال و طرفدار برابري هر چيزي با هر چيز ديگري و هر كسي با هر كس ديگري الا خودشان كه از همه برترند: اينست دجال آخرالزمان در قلمرو فرهنگ و سياست كه خصم درجه يك ولايت علي و امامت و امام زمان است.

۵۷۳- اين بدان كه عرفان ليبرالي عرفان شيطاني است. عرفاني كه به قيود اخلاقي و حدود الهي متعهد نيست ابليسيت است.

۵۷۴- در عرفان حق، هيچ چيزي با چيز ديگري و هيچ كس با كس ديگري مطلقاً نه تنها برابر نيست كه كمترين شباهتي هم ندارد. شناخت شناسي عرفاني، شناخت شناسي پديده هاي بديع و بي تاست زيرا خدا را در هر چيزي جستجو مي كند يعني بي تائي مطلق را. در حاليكه عرفان دجالي تماماً بر اشتراكات و تشابهات و مساوات استوار است كه قلمرو عبث پرستي و نيهيليزم مي باشد و اين انهدام اخلاق است.

۵۷۵- و اتفاقاً بي همتاترين انسانها نسبت به يكديگر خود امامان و عليين و اولياي حق هستند. زيرا نور حق هرگز دو بار متجلي نمي شود و هر بار بي تا و بديع است و عدم درك اين توحيد است كه مسلمانان و شيعيان را در هر عصري در قبال امامان عصر خود به عداوت و انكار مي كشد و چه بسا خونشان را مي ريزد. همين امر موجب مي شود كه شقي ترين منكران ظهور امام زمان هم مسلمانان و شيعيان باشند كه اين حقيقت توحيدي را درنمي يابند و لذا امام زمان را همچون امامان صدر اسلام مي خواهند و لذا طبق روايت بزرگترين اتهام مسلمانان به امام زمان همانا بدعت در دين است و مي گويند اين اسلام نيست و امر جديدي است. اين حديث از خود رسول اكرم نقل شده است.

[1] « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » مومنون، ۱۴.

۵۷۶- يكي از مهمترين علل تفرقه در ميان تشيع در صدر اسلام نيز همين عدم درك توحيد و بي تائي امامان بوده است زيرا هر امامي منحصر بفرد و بي شباهت به امام قبل از خود بوده است و لذا شيعه تك امامي و سه امامي و هفت امامي و امثالهم پديد آمده است مثل حنفيه، زيديه، علي اللهي، اسماعيليه و شعبات كثيرشان كه از يكصد فرقه فراتر مي رود.

۵۷۷- متأسفانه توحيد مقوله اي است كه جز در فلسفه يوناني ِ مسلمين و علم بيروح كلام هرگز مورد تفحص و تعريفي محسوس و عقلاني قرار نگرفته است و براستي جاي توحيد عملي و توحيد فكري و عاطفي در ادبيات اسلامي سخت خالي است و ما براي نخستين بار اين فقدان و خسران عظيم را جبران كرده ايم و اينست دليل اينهمه اتهام و عداوت و حقارت و حسادت نسبت به آثارمان كه: «شما در كدام حوزه و پيش كدام مرجع و آيتي درس خوانده اي و در نزد كدام فيلسوف و عارف كسب معرفت كرده اي و از كدام مركز علمي مدرك گرفته اي و از چه كسي مجوز حرف زدن و اظهار نظر كردن گرفته اي و... و جرم نابخشودني تر اينكه بسياري از بستگان شما بهائي هستند... ولي گناه كبيره شما اينست كه عربي نمي داني...» و پاسخ ما اينست كه مرجع ديني و فيلسوف و عارف و فقيهي كه مرا تعليم نموده است خود علي ع است و مدركم را از او گرفته ام كه قلم و آثار من است و نيز مجوز سخن گفتن را هم از او دارم كه كل زندگي من است كه برايش فدا كرده ام. علي ع مرا با نظر و نورش تعليم و تربيت نموده است و چه تعليم و تربيتي! و من جان و دل و آبرو و عزت و امنيت و آسايش خود را فدايش كردم و او خود ديه من شد و مرا به زبان مادريم تعليم داد زيرا همانطور كه خود در خطبه بيان مي فرمايد همه زبانهاي جهان را مي داند و نورش را بهر يك از شيعيانش كه بخواهد مي تاباند و در هر صورتي برون مي آيد و دو بار هم به يك صورت و هويت رخ نمي نمايد. و اينست پاسخ به همه كساني كه بمن مي گويند: چرا اينهمه امام و فيلسوف و عالم و عارف در طول تاريخ اسلام آمده اند و حرفهاي شما را نزده اند و فقط شما براي اولين بار اسلام و قرآن و تشيع و امامت و توحيد و عدالت و... را كشف كرده اي؟ يعني همه نادان بوده اند و فقط تو عالم به دين هستي؟ و؟ و ؟ آنهم كسي كه حتي عربي كه زبان اسلام است را نمي داند و در هيچ جائي درس دين نخوانده است و سيد و ملا و امام زاده هم نيست و اجدادش همه چوپان بوده اند نه عالم! و... .

۵۷۸- علي ع در خطبه اي مي فرمايد «لعنت خدا بر كساني كه محكمات قرآن را حذف كرده اند...»[1] محكمات قرآن در منطق علي ع همان آيات مربوط به ولايت و امامت علي و خلافت الهي انسان است كه امّ الكتاب و روح اسلام مي باشد. اينكه منظور امام از حذف محكمات قرآن آيا حذف فيزيكي برخي از آيات قرآن است و يا حذف معنوي و عرفاني آن، بحث ديگري مي باشد. ولي اينكه خود امام در آن بيست و پنج سال انزوايش به موازات جمع آوري و تدوين قرآن بواسطه عمر و عثمان، مشغول تدوين قرآن بود نشان مي دهد كه كار آنها را قبول نداشت و لذا يكي از علائم امام زمان اينست كه قرآن علي را بهمراه دارد بهمراه محكمات آن. و ما در آثارمان خاصه «مذهب اصالت عشق» محكمات قرآن را از همان آيات موجود استخراج و آشكار ساخته ايم كه همان هوشناسي در قرآن است. و منظور از اين سخن آنست كه همه آنهائي كه اين اتهامات را به آثار ما مي زنند از جمله كساني هستند كه محكمات قرآن و اسلام را درنيافته اند يعني اصل و حقيقت امامت را درك نكرده اند وگرنه قرآن كريم و احاديث نبوي و علوي به همه اين اتهامات پاسخ داده اند و اصلاً طرح اين اتهامات آشكارا خود اين متهم كنندگان را متهم و محكوم مي كند به اينكه از اصل ولايت و امامت چقدر بيگانه اند كه اميت را كه اساس ايمان و ولايت است منكرند و عداوت مي كنند به مصداق اين كلام قرآن كه «برخي اهل كتاب مي گويند ما را با اميين چه كار... و اينان از رحمت مضاعف رسول و امام محرومند».

۵۷۹- تجربه انقلاب اسلامي ايران اثبات كننده ديگري از ادعاي مذكور است كه تا چه حدي مراجع رسمي دين در اين انقلاب و پيروزيش مشاركت داشتند. مي دانيم كه ممانعت آنها بمراتب بيشتر از مشاركتشان بوده است. و بلكه اين اميين و جوانان پاك و بيگانه از علوم رسمي دين و ادبيات عرب بودند كه انقلاب را با خونشان به ثمر رسانيدند و خود رهبر انقلاب و شريعتي و امثال آقاي طالقاني هم مطرود و مرتد اكثر اين مراجع رسمي محسوب مي شدند. آيا براستي علوم رسمي دين و ادبيات عرب تا چه حدي در پيروزي انقلاب مشاركت نمود؟ رهبر انقلاب و آقاي طالقاني هم ولايت و عدالت را از كتاب و مدرسه و تاريخ نيافته بودند و لذا با زبان امّي مردم را رهبري و هدايت كردند و اميت و ولايت علوي را از وجدان مردم شيعه استخراج و احيا نمودند. آنچه كه مردم را به دين خدا و ولايت عشق و عدالت علي زنده كرد و به انقلاب كشانيد علوم رسمي ديني و صرف و نحو و تفسير قرآن و علم كلام و فلسفه ملاصدرا نبود و كساني هم كه باني اين احياي روحاني بودند اينكاره نبودند. يعني دين و اسلام و تشيع تاريخي و موروثي و كتابي موجب ديني كردن مردم نشد. همه كساني كه وجدان ديني و شيعي مردم را زنده كردند

[1] «أعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات الكتاب» مشارق انوار اليقين، ص۷۳.

مورد طرد و ارتداد مراجع تاريخي و رسمي دين بودند. خود انقلاب ما حجتي آشكار بر ادعاي ماست كه بزرگترين آموزگار معنوي من بوده است تا دين مرده را از دين زنده تشخيص دهم و خداي زنده را از خداي نابوده و امام زنده را از امام مرده و مفروض.

۵۸۰- همه كساني كه بعنوان احياءگران عزت و معنويت و شرف و ايمان مردم ايران كه مردم را قلبي و انقلابي كردند صاحبان شعاعي از نور ولايت علي بودند به درجات. از دكتر مصدق به ظاهر غيرمتشرع و مهندس بازرگان و دكتر شريعتي كراواتي و بي ريش تا حنيف نژاد و رضائي ها و تا امام خميني و طالقاني و سعيدي و غفاري و منتظري و حتي كمونيست هائي مثل شعاعيان و گلسرخي و جزني كه به عدل علي ع عشق مي ورزيدند او را نخستين كمونيست كامل مي ناميدند. معرفت و هنر اينست كه نور ولايت علي را در هر عنوان و لباسي دريابيم و فرماليزم اعتقادي را در هم شكنيم تا جهانيت تشيع را ببينيم و خود نيز از حقارت رها شويم و با درك اعماق و ابعاد توحيد، با شركهاي رنگارنگ هم به لحاظ معرفتي جهاد نمائيم چرا كه خود خداوند در كتابش مي فرمايد «اكثر مردمان بلافاصله پس از ايمان، شرك مي آورند.»[1] پس با اتهام التقاط گري، اصل ايمان را تخطئه نكنيم كه اين عين خودكشي ايماني است زيرا عامه مردمان مؤمن داراي شرك و التقاط هستند. زيرا اين تجربه سخت دردناك را در اين سي سال شاهد بوده ايم كه چگونه تحت عنوان مبارزه با التقاط، اصل ايمان در نسل جوان نابود شد و آنچه باقي ماند كفر آشكار بود. و به ياد داشته باشيم كه مظاهر ايمان خالص و ناب فقط ائمه معصوم ع هستند و لاغير! و مابقي شيعيان در درجات شرك قرار دارند. حال آيا مي توان حكم ارتداد كل شيعه را صادر نمود؟ بنظر ما كل فاجعه گروهكي در سالهاي نخست پيروزي انقلاب كه بخش عظيمي از نسل جوان را بسوي جنون و جنايت و كفر كشاند برخورد نابخردانه مراجع ديني ما با اين جريان بود كه بلافاصله حكم ارتداد و التقاط نسل جوان را صادر كردند و همه را به آغوش دشمن فرستادند و رهبران جنايتكارشان را تقويت نمودند و حق بجانب ساختند. ما بايستي برخورد با شرك و الحاد و كفر را از امامان بياموزيم كه در رأس آن خود علي ع و امام صادق قرار دارند. بايستي مشرك منافق را از مشرك جاهل جدا كرد. بايستي عامه مردم و خاصه نسل جوان را از دجالان و شياطين بشرنما جدا كرد. آيا براستي در طي سي سال نبرد خونين با التقاط تا چه حدي در رسانه ملي سخن از توحيد و اخلاص بوده است و چند تا كتاب در اين باب نوشته شده است كه بكار عامه مردم آيد و نسل جوان را روشن سازد. تقريباً هيچ!

۵۸۱- اين مسئله امري بغايت سرنوشت ساز است. به همين دليل محور حساسيت آثار اينجانب همين نكته التقاط و اخلاص بوده است و بنده سي سال درباره اين امر تحقيق و تفكر كرده ام زيرا امّ المسائل انقلاب و اعتقاد ما بوده است و فجايع آفريده است.

۵۸۲- در نزد بسياري از علماي ديني ما، اخلاص و توحيد چيزي فراتر از آداب و الفاظ عربي نيست. و عرب زدگي به لحاظ تاريخي اساس غرب زدگي ماست يعني اساس كهن و مرموز شرك و التقاط و نفاق ما. اينست كه عربيت را اسلاميت مي دانيم و لذا در حوزه هاي علوم ديني ما كل روح حاكم، ادبيات عرب است و نه تحقيق و تفسير قرآن. يعني درسي بنام قرآن بطور رسمي وجود ندارد. در كتاب «شيعه شناسي» به تفصيل به اين امر پرداخته ايم.

۵۸۳- متأسفانه اكثر مراجع ديني در طول تاريخ در برخورد با اعتقادات مردم هنري جز صدور فتواي الحاد و ارتداد نداشته اند. بجاي روشنگري و هدايت مردم، عقولشان را سركوب كرده اند. خدا رهبر انقلاب را اجر دهد كه بالاخره چند سال پيش با كمال جسارت در حوزه علميه قم خط بطلاني بر فتواي ارتداد كشيدند و اين نوع فتوا را به مثابه خودكشي دانستند كه عين حق است.

۵۸۴- اكثر فتواهاي ارتداد بر عليه علماي ربّاني و عرفاي ما در طول تاريخ حاصل سوء تفاهم و سوء تبيين معرفت ديني بوده است. يعني همواره فاقد علماي بيّن بوده ايم. و يا اگر هم وجود داشته اند تحت عنوان كذائي تقيه از اين رسالت عظيم شانه خالي نموده اند. و به ياد آوريم كه بيداري انقلابي مردم ما حاصل تبيين نوين اسلام بواسطه كساني چون دكتر شريعتي و پدر مظلومشان و طالقاني بزرگ و مهندس بازرگان و مطهري و حنيف نژاد بوده است كه اين كار عظيم هنوز شروع نشده تحت عنوان التقاطي گري تعطيل و نابود شد و اينست راز مرگ مغزي در نسل ما! هر يك از اين بزرگان كل عمرشان را بر اين راه نهادند و هر يك در حد توانائي فكري و تخصص خود به اين امر مبادرت كردند با همه نواقصي كه در كارشان ديده مي شود كه اين نواقص همواره اجتناب ناپذير است وگرنه تحت عنوان دفاع از ناب گرائي عقيدتي، مغز و دل نابود مي شود.

[1] «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ » يوسف، ۱۰۶.

۵۸۵- مناظره عقلاني در معرفت ديني و قرآني يكي از مهمترين اموري است كه بايد در سراسر كشور بطور آزاد و بدون نظارت سياسي خاصه در حوزه و دانشگاه برپا شود و اين تنها راه جبران آن خسران سي ساله است كه رهبر انقلاب ما بارها درباره اش سفارش كرده اند ولي هنوز اتفاقي قابل توجه رخ نداده است. و اين بدان معناست كه هنوز آن سايه ظلماني هراس از تفكر آزاد ديني و التقاط هراسي، حكومت مي كند كه خود ما اين اواخر شاهدش بوديم و متهم به التقاط گري بي هيچ برهان و حجتي! و در رأس همه اتهامات ما همان براندازي دين و اسلام و تشيع و انقلاب و نظام قرار داشت!! كه بنظر ما مسئولين امنيتي و قضائي كمترين تقصير را دارند و تقصير اصلي از آن علماي ديني و اساتيد علوم انساني است كه اين ظلمت را با علم و صداقت و عدالت و شهامت خود نمي شكنند و لذا يك مقاله غير رسمي درباره امامت و توحيد موجب پيدايش بلواي عقيدتي از جانب مراجع رسمي دين مي شود و مسئولين امنيتي را دچار احساس خطر مي كند تا با آن برخورد كنند. زيرا يكي از مسئولين امنيتي به بنده مي گفت: «بخدا ما شما را دوست داريم و آثار شما را بسيار مفيد و سازنده مي دانيم ولي چرا اينطوري مي نويسيد كه مراجع را تحريك كند. ما مأمور و معذوريم زيرا صدها شكوائيه برعليه آثار شما به دفتر رهبري رسيده است...» اين واقعه مرا به ياد دكتر شريعتي و عصر او انداخت كه بسياري از مراجع ديني، شاه را تهديد كرده بودند كه اگر حسينيه ارشاد و شريعتي را از ميان برندارند...» و به ياد مي آورم كه در همان واقعه دستگيري من بود كه رهبر انقلاب به قم سفر كردند و حوزه هاي علميه را به باد انتقاد گرفتند و فتواي ارتداد را لعن نمودند و حوزه را دعوت به پذيرش عرفان و حكمت كردند. و خداوند راز همزماني اين دو واقعه را بهتر مي داند.

۵۸۶- باز هم تكرار مي كنيم كه امروزه فاجعه و فلاكتي بزرگتر از هراس حاكم بر انديشه ديني و التقاط هراسي در جامعه ما وجود ندارد كه علت العلل همه بدبختي ها و مفاسد است. بنظر ما اين سايه ظلمت شعبه اي از اسلام هراسي حاكم بر جهان است كه مراكز اطلاعاتي و روشنفكري غرب بر جهان تحميل كرده اند و ما هم آگاه و ناآگاه تحت سلطه آن قرار گرفته و از آن پيروي مي كنيم. اتهاماتي كه بمن وارد شده هماني است كه غرب بر انقلاب ما وارد كرده است: بنيادگرائي، بدعت، مخالفت با تمدن و علم و مدرنيزم و آزادي و دموكراسي و حقوق بشر و... . اين روح اتهامي است كه همواره بر عليين وارد شده است.

۵۸۷- در حاليكه واژه امام و امامت و ولايت، شاه واژه فرهنگ جامعه ما پس از انقلاب است ولي متأسفانه اين معنا در اذهان عمومي ما و خاصه در انديشه تحصيل كردگان حوزوي و دانشگاهي همچون يك مرض فوبيائي است و در بسياري مواقع يك فحش تلقي مي شود. و فقط در آثار ماست كه اين مرض و فحش، علاج شده است ولي تا زمانيكه چنين ظلمتي در قلمرو انديشه ديني فرمان مي راند آثار ما مثل كرم شب تابي در تاريكي است و متهم به صدها گناه و دسيسه و انحراف و بدعت و خيانت و خودفروشي و... از هر دو سو! و اينست راز همه بدبختي هاي شيعه در تاريخ كه بدست خودش هلاك مي شود.

۵۸۸- مگر پنداشته ايم كه ناجي موعود و امام زمان كيست! او جز يك بيّن بزرگ نيست كه روح نجاتش هم از نور بيّنه اوست. مگر خود محمد مصطفي كه بود؟ مگر نه اينكه تنها معجزه بزرگ و جاودانه اش كتابش بود! دين اسلام دين بيان و بيّن و بيّنه است و تبيين انسان و جهان و خدا به زبان هر قومي و هر عصري! و بدان و يقين كن كه نجاتي هم جز اين نبوده و نيست و نخواهد بود! در اين باب در جلدهاي آخر «مذهب اصالت عشق» به تفصيل سخن كرده ايم.

۵۸۹- بدان كه مبين و حكيم دو تا از القاب درجه اول قرآن است كه بمعناي صاحب بيان و حكمت است. و بيان كردن يعني بين زمين و آسمان، ماده و معنا، صورت و سيرت، دنيا و آخرت، مرگ و زندگي و بود و نبود هر چيزي نازل شدن و اين دوگانگي را يگانه كردن و نشان دادن. كه كاملترين صورتش همان نشان دادن يگانگي خالق و مخلوق و انسان و خداست كه آنرا توحيد وجودي يا وحدت وجود گويند كه اصل امامت است.

۵۹۰- پس بدان كه بدون بيّن هر دوراني و بدون بيّنه عصر امكان درك امام و امامت نيست. پس هيچ مذهبي چون شيعه مذهب بيّن نيست و براي بقايش محتاج آن نمي باشد. و امام هم كاري جز اين ندارد و عداوت مردمان با امام جز عداوتشان با بيّنه هاي او نمي باشد. و عرفان هم كاري جز اين ندارد.

۵۹۱- بهشت، جهان بيّنات و بيان شده است و دوزخ هم جهان تاريكي و جهل است.

۵۹۲- بدان كه آزادي بيان عقيده، هسته مركزي تشيع است. پس بدان كه جامعه ما پس از انقلاب جز از اين فقدان عظيم لطمه نخورده است كه لطمه اي هويتي مي باشد.

۵۹۳- يك جامعه واقعاً اسلامي بايستي كرسي نظريه پردازي آزاد در جهان و براي جهانيان باشد تا همه مردمان جهان از اين كرسي برخوردار شوند و نداي عقل و ايمان خود را به صدا آورند درست مثل دانشگاه امام صادق ع! خود خداوند هم در كتابش مي فرمايد كه «اهل هدايت كساني هستند كه همه سخن ها را مي شنوند و بهترين آنها را برمي گزينند.»[۱] زيرا تا سخن حق و حق ترين سخن ها در كنار سخنان باطل و التقاطي شنيده نشود حقش آشكار نمي شود و گزينشي ممكن نمي شود. زيرا اصل هدايت بر انتخاب احسن قرار دارد نه تحميل احسن! زيرا هر چيزي به ضدش شناخته مي شود.

۵۹۴- پديده اي مفيدتر و مباركتر و كريمتر از وجود انسانهاي بيّن در جوامع بشري نبوده است. همانطور كه خسران و فلاكتي هم هولناكتر از فقدان يا خموشي اين انسانها نيست. اين همان علت العلل پيدايش مرگ مغزي در جامعه اسلامي از جمله جامعه خود ماست فقدان كساني چون دكتر شريعتي و شهيد مطهري. و بدان كه انقلاب اسلامي ايران به بركت نور بيّنه حسينيه ارشاد به چنان پيروزي سريع و قاطعي رسيد. براستي كه مركب قلم يك انسان بيّن از خون شهيد برتر است بقول رسول اكرم ص.

۵۹۵- امثال دكتر شريعتي و شهيد مطهري و حنيف نژاد و طالقاني به تبيين مفاهيم كليدي همچون شهادت، عدالت، حجاب و حج پرداختند و اين مفاهيم در قلوب نسل جوان موجب حيات روح گرديد.

۵۹۶- ولي بدان كه در اصول دين، اصلي مهمتر از توحيد نيست و در فروع دين و عبوديت هم اصلي مهمتر از صلوة نيست كه ظاهر و باطن ايمان و هدايت هستند كه راه و روش كل دين خدا محسوب مي شوند. و در اين باب تا قبل از آثار ما هيچ تبيين عرفاني و وجودي و نوري و قرآني به زبان امي و عامه و مدرن صورت نگرفته بود. و اتفاقاً يكي از مهمترين عنصر اتهام بدعت به آثارمان مربوط به همين مسئله صلوة و توحيد است. در حاليكه در كل تاريخ انديشه ديني و اسلامي اهميت و محتواي صلوة به اين عظمت و زلالي بيان نشده است كه تماماً در خدمت تحكيم نماز به همان صورتي است كه تاكنون بوده است. پس معلوم نيست كه در اينجا «بدعت» چه معنائي دارد جز نبرد بر عليه معرفت و نور و حقيقت موجود در نماز كه در تاريخ كتمان شده و لذا از نماز بي نور توحيدي جز نفاق برنخاسته است. با اينكه دهها آيه و حديث درباره نماز و دعاي فاقد معرفت داريم كه به پشيزي نمي ارزد و بلكه بقول رسول اكرم ص، نماز بي معرفت، خط شيطان است.

۵۹۷- مذهبي كه نماز خود را نشناسد خدايش را نمي شناسد و اين اساس مذهب نفاق است كه با معارف آثار ما اين نفاق برداشته مي شود يعني نفاق رابطه انسان و خدا از ميان خواهد رفت. و اين معناي كامل بيّن و بيّنه در قلب دين است و قلب انسان. زيرا نماز تنها رابطه قلبي انسان با خداست. پس اين قلبي ترين بينه دوران است.

۵۹۸- البته ابن عربي درباره نماز دريائي سخن دارد كه بقول خودش فقط خاصان درگاه حق درمي يابند كه آنهم بايد حتماً فيلسوف باشند. و من اين حقايق را از انحصار خاصان و فلاسفه بيرون آوردم و به عامه مردمان عرضه كردم. آري اگر بدعتي هم در كارم باشد همين است كه اسرار حق به ميدان شهر آوردم و همه چيزم را بر آن نهادم. نمي شود كه حقيقتي را به ميان آورد و خود در جائي پنهان شد، اين محال است! زيرا حقيقت نهائي خود انسان است انسان حامل آن حق! علي بزرگترين حجت اين واقعه است!

۵۹۹- علي ع در مرحله اي با حق بود و سپس حق با او شد و سپس حامل حق شد و سپس عين حق شد و سپس حق مريدش گرديد. اين سير تكامل انسان حق جوست. اين پنج مرحله حق پرستي انسان است كه علي اسوه كامل آنست.

۶۰۰- آيا براستي حق چيست؟ همان چيزي كه همه ذاتاً در جستجو و مدعي آن هستند. وقتي مي گوئيم حق با من است يعني ادعا و عمل من درست است و عيبي در آن نيست. ولي عيب كار آنست كه براي درستي ادعايمان محتاج شهادت مردمانيم مخصوصاً صاحبان قدرت كه ما را تصديق و تقدير كنند. و همين دال بر ناحقي ادعا و عمل ماست. زيرا نشانه حقانيت حقي اينست كه تو به تنهائي در ادعا و عمل خود مقيم و محكم باشي در حاليكه احدي تو را تصديق نمي كند و همه تو را طرد مي نمايند. فقط در اينصورت است كه حقانيت تو به همه ثابت مي شود و حقت به همه مي رسد.

---

[۱] «الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ » زمر، ۱۸.

۶۰۱- پس حقي جز خود- باوري و ايمان و عشق بخويشتن خويش نيست كه جز بواسطه تنهائي محض در ميان دشمنان و منكران به اثبات نمي رسد. همه بلايا و امتحانات الهي براي مؤمنان براي رسانيدن آنها به اين مقام خود- باوري است تا خود عين حق شوند و محل ظهور حق! و اين همان حصول امامت است كه در ذات هر انساني حضور دارد تا به ظهور برسد يعني مقام خلافت اللهي انسان!

۶۰۲- همه انسانها مدعي هستند كه حق با آنهاست و اين ادعائي برحق و بلكه برحق ترين ادعاهاي بشر است بالقوه! ولي آنچه كه اين ادعاي برحق و ذاتي را در قلمرو صفات و افعال به عرصه ظهور رسانيده و محقق مي كند صبر و استقامت در بلايائي است كه حاصل اين ادعاست كه آيا آدمي تا چه حدي حاضر است پاي حق خود بايستد و يا از اين حق دست مي كشد و آنرا انكار مي كند و يا مي فروشد.

۶۰۳- اگر حق با تو و در تو و عين توست پس چه نياز يا هراسي از غير حق داري! اين كل تعليم دين است بخصوص دين اسلام!

۶۰۴- سوگند به زمان كه انسان در خسران است الا اينكه ايمان آورده و به صلح برسد و بر حق صبورانه بماند و همه را به آن توصيه كند.[۱] قرآن-

۶۰۵- ايمان به چه؟ و صلح با كه؟ و صبر بر چه؟ حق! حقي كه در انسان است و انسان خود مظهر آنست! يعني ايمان بخويش، صلح با خويش و صبر بر خويش! خويشي كه همان خداست. و اينست حق! «چون حق آمد با آنكه شناختند ولي انكار كردند و گفتند اينكه بشري مثل ماست و بلكه از ما ضعيفتر است.»[۲] قرآن- و علي نخستين انساني بود كه بدون ارتباط بيروني با خدا (حق) بر حق خود ايستاد و اثباتش كرد و لذا نخستين انسان كامل و ميزان انسان و حق شد! و لذا منكر علي، منكر حق خويشتن و دشمن خويش است و لذا دوزخي است. دوزخ قلمرو ابطال حق انسان است.

۶۰۶- و انسان تا يكه و تنها نگردد در ميان دشمنان خويش، بحق خود نمي رسد مثل نوح در كشتي، ابراهيم در آتش، موسي در طور سينا، عيسي بر صليب، مريم در قوم خويش، محمد ص در غار، علي در مسجد كوفه، و امام زمان در اين دوران! و هر انساني كه بخاطر ادعايش طناب دارش را بر گردن مي گيرد.

۶۰۷- ولي در عصري كه انسان به غايت ضعف و بيهودگي و ابطال رسيده كه تمام حقش در حد يك جماع و يك پيتزا و كوكا تنزل يافته است تكليف چيست و چه بايد كرد آيا از دست علي ع كاري ساخته است؟ در اينجاست كه مي فرمايد «اگر نبود آن كلام خدا و رسولش، همه شما را از دم تيغ مي گذرانيدم!»[۳] و چون مهلت هنوز به پايان نرسيده پس در پرده غيبت نشسته است و فقط عشاق حق را ديدار مي كند حقي كه خود او مظهر تمام و كمالش مي باشد.

۶۰۸- وقتي به كسي از روبرو مي گوئي كه «دوستت ندارم» دوستي آغاز مي شود و اين از حكمت صدق است. حال اگر چنين حرفي را به يكي از اولياء و عليين بگوئي بناگاه نور عشق ولايت حق در دلت جرقه مي زند. اينست كه حتي دشمنان رو در روي علي هم عاشقش بودند همانطور كه اشعار معاويه را درباره حق علي مي دانيم و اين سخن عبرت انگيزش را كه «چون نتوانستم علي باشم معاويه شدم.» زيرا براي علي شدن بايستي در اطاعت محض بود.

۶۰۹- اين بدان كه خداوند در كتابش به مؤمنان امر نموده كه طالب حصول به مقام امامت باشند و دعا كنند كه «پروردگارا ما را از امامان متقين قرار ده»[۴] پس اين مقام براي هر انساني از اهم واجبات است كه در جهتش جهاد

---

[۱] «والعصر ان الانسان لفى خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصو بالحق وتواصوابالصبر» العصر، ۱-۳.

[۲] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ» بقره، ۸۹؛ «وَ ما أَنْتَ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكاذِبينَ » شعرا، ۱۸۶؛ «وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ » مومنون، ۳۳.

[۳] « أنا النار، و لو لا أني أسمع كلام الله و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله لوضعت سيفي فيكم...» مشارق انوار اليقين، ص۲۶۱.

[۴] « وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً » فرقان، ۷۴.

كند. امامت نه بمعناي رياست كه بمعناي مقام خلافت اللهي انسان و الحاق به ذات احدي در خويشتن و مظهر فطرت الهي شدن. زيرا خداوند فرموده كه بشر را از فطرت خودش آفريده است.

۶۱۰- به خداوندي خدا سوگند كه بنده از راه معرفت و تحقيق و عمري تجربه جانكاه در دين به اين يقين رسيدم كه براي حصول به مقام امامت وجودي آئيني زيباتر و آسانتر از راه و روش شريعت محمدي وجود ندارد. و علي هم از همين راه و روش به ولايت و امامت رسيد و انسان كامل شد!

۶۱۱- «در دين چه كسي زيباتر از آنكسي است كه روي خود را تسليم وجه الله كرد و زيبا گشت و از آئين ابراهيم خليل پيروي نمود.»[1] نساء ۱۲۵- علي ع مي گويد كه منم «وجه الله»[2]! يعني كسي كه چون ابراهيم خليل جمالش را خرج نژادش نكرد و فقط صرف خدايش نمود و خود وجه الله شد يعني روي خدا! و روي خدا زيباترين رويهاست! و اينست مذهب اصالت عشق!

۶۱۲- همانطور كه از رسول خدا هم پرسيدند كه زيباترين كارها چيست فرمودند اينست كه خداي را چنان عبادت كني كه گوئي مي بيني اش.[3] اين همان وجه الله است. يعني پرستش جمال امام همان دين قيم ابراهيم حنيف و مكتب امامت است.

۶۱۳- باور به اينكه كسي را كه امام خود مي داني و نشانه هاي الهي را هم در او مي بيني همان وجه الله و آئينه جمال الهي است باوري عظيم است كه استحقاق بزرگي را مي طلبد. چه بسا آدمي صدها نشانه الهي را در امامش درمي يابد ولي فراموش مي كند و برايش امري سهو مي گردد چرا كه بقول قرآن «ديدار با خدا را باور ندارند.» زيرا امام را محل حضور و ظهور حق نمي دانند. پس چه مي دانند؟ احتمالاً جادوگر يا چيزي از اين معنا! اينست مسئله!

۶۱۴- اخيراً خطبه يا دعائي بنام «سباسب» منسوب به امام زمان عج از يك سايت انگليسي زبان به دستمان رسيد كه متن عربي با ترجمه انگليسي است و هنوز معادل فارسي آنرا نيافته ايم و لذا خود به ترجمه آن مبادرت كرديم.[4]اين خطبه كه آشكارا دعاي آستانه غيبت امام است كه گوئي حضرت به قدرت همين دعا بر حريم اين غيب الهي وارد شده اند و دعائي سراسر قهر و غضب و قتال و انهدام و انتقام است از كفار و منافقان و طاغوت. و در حقيقت پيشاپيش سلطنت قهار خود بر جامعه بشري را اعلان و شرح مي دهد كه چگونه كفار و ستمگران را به دستهاي خودشان به غل و زنجير كشيده و هلاك ساخته است.

۶۱۵- در خطبه سباسب ادعاي حيرت آور ديگري از امام زمان عج را شاهديم و آن اينكه همچون خداوند در خطاب به موسي ع، به بشريت لن تراني مي گويد: «ديگر هرگز مرا نخواهيد ديد و نخواهيد يافت و هيچ ذهني مرا درك نخواهد كرد.»[5] همانطور كه روايتي ديگر از امام زمان مي گويد كه «هر كه دعوي ديدار مرا نمود انكارش نمائيد.»[6] و اين تناقضي بزرگ است زيرا در اين خطبه مطلقاً از ظهورش سخني به ميان نياورده است و خود را ابداً به غيب الهي ملحق ساخته است. و اين معما را در سائر آثارمان پاسخ داده ايم كه يكي بمعناي ظهور و تجلي پروردگار است يعني ديدار با امام مترادف ديدار با خداست همانطور كه عارفان اسلامي در طي قرون دريافته اند همچون مولوي كه شمس را هم علي مي نامد و هم خدا. و مسئله ديگر اينكه امام از وجود شيعيان خالص خود آشكار مي شود و اينست ظهورش در اعصار و قرون! يعني همانهائي كه تجلي الهي او را ديدار كرده اند و ظهور جهاني او ظهور همه جائي او از وجود همه شيعيان خالص اوست در هر قومي. در اين معنا بسيار تأمل كن كه سرّالاسرار امامت آخرالزمان و ناجي موعود است.

---

[1] « وَ مَنْ أَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهيمَ خَليلاً » نساء، ۱۲۵.

[2] « رجال الكشي طَاهِرُ بْنُ عِيسَى قَالَ وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ الْخَفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَا وَجْهُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ وَ أَنَا الظَّاهِرُ وَ أَنَا الْبَاطِنُ وَ أَنَا وَارِثُ الْأَرْضِ وَ أَنَا سَبِيلُ اللَّهِ وَ بِهِ عَزَمْتُ عَلَيْهِ» بحار الانوار ط- بيروت، ج۳۹، ص۳۴۹.

[3] «الإحسان أن تعبد اللّه كأنّك تراه فإن لم تكن تراه فإنّه يراك.» نهج الفصاحه، ص۳۶۶.

[4] مراجعه شود به كتاب: «مهدى نامه – دعاى غيبت و ظهور امام زمان، سباسب- با مقدمه اى در فلسفه غيبت و ظهور» ؛ از همين مجموعه آثار.

[5] « از ديده ها مخفى شدم و از اذهان گريختم و در روحم امان يافتم .... پس هرگز احدى مرا نمى بيند و هرگز كسى مرا نمى يابد و احدى بر من قدرت نمى يابد» مهدى نامه، ص۱۸و ۱۹.

[6] «و سيأتى الى شيعتى من يدّعى المشاهده ألا من ادّعى المشاهدة قبل خروج السّفيانى و الصّيحه فهو كذّاب مفتر و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلىّ العظيم» الاحتجاج، طبرسى، ج۴، ص ۳۰۳.

۶۱۶- خطبه يا دعاي سباسب امروزه براي هر شيعه مؤمني كه درباره وجود نوراني امام، عارف است به مثابه جهاد و دعائي براي الحاق به امام زمان است و مصون شدن از عداوت و مكر و دسيسه ها و مظالم آخرالزمان و بلكه براي حفظ حداقل ايمان! و اين مصداق كلام خداست كه «و مي بيني كه بر تو مي نگرند در حاليكه تو را نمي بينند[1]... كر و لال و كورند و باز نمي گردند[2]... كلمه خدا، علي شد و حجت خدا آشكار گرديد...» و سپس درباره غيبت خود مي فرمايد «و بر خود سراپرده حفاظ حق كشيدم و هيبت خداوند را در خود تجسم بخشيدم.»[3] و نيز مي فرمايد «در حمايتي از خداي درآمدم كه هرگز بر كسي جايز نيست... و در حريمي از او وارد شدم كه هرگز بر كسي جايز شمرده نمي شود.»[4] آري ورود به آن بر هيچكس جايز نيست الا اينكه در عشق عرفاني به امام از خود فنا شده باشد در ديدار با جمال اعلاي پروردگارش!

۶۱۷- الحاق به غيب الهي امام زمان عج ادعاي عبث نيست زيرا اينجانب به مدت سه سال در فاصله سالهاي ۱۳۷۵-۱۳۷۲ در زادگاهم دازگاره در همان جهاني مي زيستم كه امام مي زيست كه موسوم به جزيره خضراء مي باشد ولي آن جزيره همان دازگاره بود يعني اين جزيره اي جغرافيائي نيست بلكه بقول حكيمان يك سرزمين هورقليائي و ماوراي طبيعي است كه از بطن طبيعت رخ مي نمايد كه دري از جنات نعيم امام است كه در آنجا شبانه روز با امام و ارواح طيبه محشور بودم كه در شب نخستين آن واقعه نزول روح با همه انبياء و اولياي الهي محشور گرديديم و امام جماعت آن گروه بيشمار بودم كه در حضور همديگر سجده مي كرديم و بيعتي عظيم واقع گرديد و امانتي بزرگ به اينجانب محول شد و رسالتي عرفاني كه در مجموعه آثارم محقق گشته است. كه مشابه چنين واقعه حيرت آوري را نه قبلاً شنيده و نه جائي خوانده بودم و لذا تا سالها در حيرت مي زيستم تا اينكه بر حسب اتفاق چند سال پيش يكي از دوستان ترجمه اي از مجموعه فتوحات مكيه از ابن عربي را به نزدم آورد و براي نخستين بار گوشه هائي از آن واقعه عظيم را در اين آثار مشاهده كردم كه به يقين من درباره حقانيت آن وقايع افزود.

۶۱۸- آن سالي كه به محض ورودم به دازگاره مواجه با آن واقعه عظيم الهي شدم اين دعاي سباسب را نمي شناختم ولي اينك به ياد مي آورم كه در آن هنگام كل احساس و فكر و ذكرم با خداوند حامل مفاهيم اين دعا بود يعني در شرايط باطني و اجتماعي مشابه امام در لحظه غيبت قرار داشتم كه امام به امر خداوند مرا دريافت و پناهم داد. يعني به غايت تنهائي در مسير حق جوئي ام رسيدم و لذا به محض ورود به دازگاره با او روبرو شدم.

۶۱۹- اين حقيقت را بدان كه بميزاني مي تواني كسي را دريابي كه به موقعيت وجوديش به لحاظ باطني و ظاهري نزديك شده باشي يعني خليفه اش شده باشي و اين يك حق عرفاني در شناخت شناسي است كه براي شناخت حقيقي بايستي بتواني بر جاي آن چيز قرار گيري! و اين جز بقدرت تقوا و عدل و صدق و جهاد و صلوة ممكن نيست و صد البته امر بمعروف و نهي از منكر كه مؤمن را به غايت تنهائي و بيكسي و تفريد نفس مي رساند كه قلمرو توحيد است. «تنها شو تا به من برسي.»[5] حديث قدسي- و اين نه تنهائي رهباني و مرتاضانه كه تنهائي عرفاني و جهادي و تقوائي است كه بطور طبيعي و بلكه جبري حاصل مي شود و اين تقرب الي الله است كه فرد را به عليين مي رساند. «و مقربين به عليين مي رسند كه كتابي مرقوم مي باشد.»[6] قرآن-

۶۲۰- يكي از عجائب روزگار اينست كه دعاي سباسب و برخي از خطبه هاي نادره امام علي ع در طول تاريخ تا به امروز تحت عناويني همچون علوم غريبه و جادو و دعانويسي و جن گيري مورد استفاده دجالان و شيادان بوده است درست مثل استفاده سامري از كرامات موسي كليم ع - و اين بخشي از اسرائيليات نفوذي در جهان اسلام از

---

[1] «وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ » اعراف، ۱۹۸.

[2] «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ » بقره، ۱۸.

[3] «و بر خود سراپرده حفاظ حق كشيدم و هيبت خداوند را در خود تجسم بخشيدم و تاج كرامت بر سرنهادم و شمشير عزت بر ميان بستم كه هرگز كُند نمی شود و از ديده ها مخفی شدم و از اذهان گريختم و در روحم امان يافتم و از دشمنانم مصون گشتم پس آنان در برابر من خاضعند و از من ترسان و فراری هستند –«همچون گورخرانِ رميده كه از شير درنده می گريزند» مهدی نامه، ص۱۸. از همين مجموعه آثار.

[4] « در حمايتی از خدای در آمدم كه هرگز بر كسی جايز نيست و امانتی از او بر گرفتم كه در آن خيانت نمی شود و در جواری از قرب او قرار گرفتم كه هرگز بازداشته نمی شود و بر عزتی از خدا وارد شدم كه هرگز ذليل و مقهور نمی شود و در حزبی از او قرار گرفتم كه منهزم نمی شود و در لشگری از او قرار گرفتم كه هرگز شكست نمی خورد و در حريمی از او وارد شدم كه هرگز بر كسی جايز شمرده نمی شود» مهدی نامه، ص ۱۷. از همين مجموعه آثار.

[5] «تجوّع ترني ، تجرد تصل اليّ» مرصاد العباد، ص ۳۳۰. و فرهنگ ماثورات متون عرفاني، ص ۱۶۱.

[6] «كَلاَّ إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفي عِلِّيِّينَ *وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ *كِتابٌ مَرْقُومٌ* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ » المطففين، ۱۸-۲۱

همان صدر اسلام در دربار خلفا بوده است. به ياري همين دجالان يهود بود كه بخشي از محكمات قرآني حذف شد همانطور كه تورات و انجيل سانسور شد. «لعنت خدا بر كساني كه محكمات قرآني را حذف كردند.»[۱] علي ع (كتاب مشارق انوار اليقين)-

۶۲۱- اين اسرائيليات در مذهب شيعه بمراتب نافذتر و مخربتر بوده و در مسخ تشيع نقشي مهلك داشته است. تا آنجا كه حتي در زمان حيات ائمه معصوم موجب قهر و غضب امامان بر عليه شيعيان بوده است كه ماجراي ديدار شيعيان با امام رضا در طوس مشهور است كه امام چند ماه از پذيرش آنها امتناع فرمود و سپس همه شان را سرزنش كرد از اعمال و باورهاي خرافي و ناحقشان كه «شما به بهانه شفاعت ما هر گناهي را مرتكب مي شويد و آنگاه كه قرار بر دفاع از حق ماست به بهانه تقيه خاموش مي شويد و عافيت مي گزينيد»[۲].

۶۲۲- و اما قهر و غضب ائمه معصوم ع نسبت به سادات دو صد چندان بوده است تا آنجا كه از امام باقر ع درباره امام زمان در آخرالزمان سئوال كردند كه فرمود «اگر بني فاطمه او را بيابند قطعه قطعه مي كنند.»[۳] كه اشاره به نژادپرستي سادات دارد و قياس به نقش بني اسرائيل در مصلوب كردن حضرت مسيح ع. و اينكه حق در نژاد خودش مهجور است و اين حجاب شجره ممنوعه است. و اينكه حق خصمي بزرگتر از تاريخ و وراثت و شجره ندارد زيرا حق در الساعه رخ مي نمايد و هر بار هم كه آشكار مي شود بديع و كاملاً جديد است.

۶۲۳- در سالهاي اخير يك پژوهش حيرت آور باستان شناسي درباره تخت جمشيد مسلم نموده كه همه افسانه هاي مربوط به اين اثر باستاني كذبي محض بوده است و اصلاً چنين كاخي هرگز وجود نداشته است و اين بنائي مقدماتي بوده كه هرگز به كاخي قابل سكونت تبديل نشده است. اين يك نمونه از ادعاي ما درباره اين حقيقت است كه هيچ حقيقت و هدايتي از طريق تاريخ حاصل نمي آيد و بلكه هيچ معنائي گمراه كننده تر از مفاهيم و ارزشهائي كه از راه تاريخ حاصل مي آيند وجود ندارد خاصه مفاهيم ديني و حقايق مربوط به انبياء و اولياي الهي كه همواره در هر قوم و سرزميني مورد اشد تحريف و عداوت بوده است و همه سلاطين و حكام عصر بر عليه دين خالص متحد بوده و در تحريف آن بواسطه مورخين كوشا بوده اند. يعني تاريخ دين و دين تاريخي سراسر ضد دين است و نعل وارونه شيطان! و اين تحريف و مسخ درباره امام زمان عج و مسيح ع كه قرار است بساط ستم و ستمگران را از زمين بركنند دو صد چندان بوده است. حكام عصر موسي و مسيح و مهدي براي ممانعت از تولد اين فرستادگان الهي چه قتل عامها كه به راه نينداختند پس واضح است كه چه سان حقايق و روايات مربوط به رجعت آنان را وارونه ساخته اند.

۶۲۴- عده اي از فرط اراده به پرستيده شدن و محبوبيت نزد همگان رياكار مي شوند و اصلاً صداقت را از ياد مي برند و نيازهاي خود را به نزديكان خود هم ابراز نمي كنند تا آنجا كه خود را در تظاهر گم مي كنند. و عده اي هم در فحشاء و بي تقوائي و دريدگي و بي حيائي گم مي شوند. اين دو افراط و تفريط در رابطه است: ريا و فحشاء! اين دو نوع نفاق و سقوط در رابطه است كه حاصل انكار نيازهاي خويشتن و فناي در نيازهاست: از خود گم شدن و گم شدن در ديگران! براستي مرز بين اين دو وضعيت كجاست يعني آن جائي كه نه ريا باشد و نه فحشاء! اين دو وضعيت مهلك حاصل عدم بيان صادقانه نياز است. چرا كه مخاطبي صادق كه بتواند نيازهايت را به حق پاسخ گويد نمي يابي. اين دو وضعيت حاصل فقدان يك دوست صديق و عارف است يعني امامي حيّ! و حيا كه مرز بين فحشاء

---

[۱] «أعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات الكتاب» مشارق انوار اليقين، ص۷۳.

[۲] « لَمَّا جَعَلَ الْمَأْمُونُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع وَلَايَةَ الْعَهْدِ دَخَلَ عَلَيْهِ آذِنُهُ فَقَالَ إِنَّ قَوْماً بِالْبَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَلَيْكَ يَقُولُونَ نَحْنُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ أَنَا مَشْغُولٌ فَاصْرِفْهُمْ فَصَرَفَهُمْ إِلَى أَنْ جَاءُوا هَكَذَا يَقُولُونَ وَ يَصْرِفُهُمْ شَهْرَيْنِ ثُمَّ أَيِسُوا مِنَ الْوُصُولِ فَقَالُوا قُلْ لِمَوْلَانَا إِنَّا شِيعَةُ أَبِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَدْ شَمِتَ بِنَا أَعْدَاؤُنَا فِي حِجَابِكَ لَنَا وَ نَحْنُ نَنْصَرِفُ عَنْ هَذِهِ الْكَرَّةِ وَ نَهْرُبُ مِنْ بِلَادِنَا خَجَلًا وَ أَنَفَةً مِمَّا لَحِقَنَا وَ عَجْزاً عَنِ احْتِمَالِ مَضَضِ مَا يَلْحَقُنَا مِنْ أَعْدَائِنَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ع ائْذَنْ لَهُمْ لِيَدْخُلُوا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَأْذَنْ لَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَبَقُوا قِيَاماً فَقَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا الْجَفَاءُ الْعَظِيمُ وَ الِاسْتِخْفَافُ بَعْدَ هَذَا الْحِجَابِ الصَّعْبِ؟ أَيُّ بَاقِيَةٍ تَبْقَى مِنَّا بَعْدَ هَذَا فَقَالَ الرِّضَا ع اقْرَءُوا وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ وَ اللَّهِ مَا اقْتَدَيْتُ إِلَّا بِرَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ بَعْدَهُ مِنْ آبَائِيَ الطَّاهِرِينَ ع عَتَبُوا عَلَيْكُمْ فَاقْتَدَيْتُ بِهِمْ قَالُوا لِمَا ذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ لِدَعْوَاكُمْ أَنَّكُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَيْحَكُمْ إِنَّ شِيعَتَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الَّذِينَ لَمْ يُخَالِفُوا شَيْئاً مِنْ أَوَامِرِهِ- وَ أَنْتُمْ فِي أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ لَهُ مُخَالِفُونَ وَ تُقَصِّرُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ تَتَهَاوَنُونَ بِعَظِيمِ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ فِي اللَّهِ وَ تَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَجِبُ التَّقِيَّةُ وَ تَتْرُكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ» طبرسى، الاحتجاج، ج۲،ص۴۴۱.

[۳] « عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: لَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ وَ أُنْسِي بِهِ وَ وَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا خَالِدٍ فَتُرِيدُ مَا ذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ قَالَ فَتُرِيدُ مَا ذَا يَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَهُ لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ سَأَلْتَنِي وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُجْهِدٍ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا كُنْتُ مُحَدِّثاً بِهِ أَحَداً وَ لَوْ كُنْتُ مُحَدِّثاً بِهِ أَحَداً لَحَدَّثْتُكَ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَصُوا عَلَى أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً» الغيبة(للنعماني) ص ۲۸۹.

و ريا مي باشد حاصل حيات دل است كه از انساني حي دريافت مي شود. زهد ريائي و صدق فحشائي حاصل بي حيائي است يعني مرگ دل. چون دلي كه حيّ باشد باحياست. حيا واكنش حيات دل است. انسان بي امام يا كافر است (فاحش) و يا منافق (رياكار)- ولي عمل اين دو يكي است زيرا فاقد حيا هستند.

۶۲۵- و امام ايمان و عرفان و هدايت تو هر كسي است كه به تو قدرت تقوا و پاكدامني و صبر و مقاومت در اخلاق الهي مي دهد و تو را از افتادن در دامهاي زمانه و مهلكه هاي دجالان مصون مي دارد و دلت را به خداوند وصل مي كند و خدا را كافي مي يابي! حال اين امام مي تواند يك مؤمن امّي بي ادعا و مدرك باشد يا يك مرجع ديني شريعت يا يك پير طريقت و يا شايد به نور امام زمان ملحق شده و از عليين باشد كه برپا كننده دين خالص در جامعه هستند.

۶۲۶- نبوت و خبرآوري از خدا ختم شد چون خودش آمد «خداوند درست از آن جايي كه گمانش را نمي بردند بر آنان آمد[۱]... آمد و در حاليكه مي شناختند انكار كردند.»[۲] و آن ظهور علي بود كه تا امام دوازدهم مورد عداوت و انكار همه مسلمانان و شيعيان قرار گرفت و يكه و تنها شد كه غيبت آغاز گرديد كه اين قهر و غيبت امام عين غايت لطف و ظهور اوست همانطور كه ختم نبوت. و امام دوازدهم به عنوان يگانه مظهر حق در عالم ارض به ذات حق رجعت نمود و در جهاد في الله و فناي از مخلوقيت خويش بقاي بالله يافت در يكايك شيعيانش در آخرالزمان و بدين گونه خداوند به كمال افزوني رسيد به زبان ساده امام غايب شد تا هر كه طالب اوست امام باشد و اين نه تنزل و افول ظهور كه تجلي برتر و ظهوري همگاني است از پروردگار و اين معناي عشق و خلافت و الله اكبر است و اينست كه در دعاي سباسب مي فرمايد: «بر حريمي از قداست خداوند وارد شدم كه كسي را اجازه ورود نيست و زين پس هرگز كسي مرا نخواهد ديد»[۳]. يعني تجلي خداوند از يك مؤمن آخرالزماني برتر است از تجلي خداوند از وجود شخص امام. همانطور كه تجلي خداوند از وجود امام برتر است از تجلي اش از وجود محمد. همانطور كه تجلي خداوند از وجود محمّد برتر است از تجلي اش از ذات خودش. هر چند كه همه اين مراتب تجلي جز تجلي ذات حق نيست از عرش اعلائي تا درك اسفل. پس امام دوازدهم بر عرش اعلائي حق خلافت يافت و خداوند بر فرش اسفل السافلين رخ نمود همانطور كه رسول اكرم مي فرمايد «پروردگارم بر آسمان دنيا وارد مي شود[۴] و همچون ماه شب چهارده رؤيت مي شود[۵].» پس واضح است كه اين علم تجلي بدون درك و تصديق عشق خالق به مخلوق قابل تأمل نيست حال بهتر درمي يابيم راز اين سخن امام زمان را كه «هر كه ادعاي ديدار مرا نمود انكارش كنيد.»[۶] و نيز حقيقت اين همه آيات قرآن درباره لقاي الهي كه تنها محك حفظ ايمان و معرفت و هدايت است تا آنجا كه بدون باور و شوق به لقاء الله هزاران آيات و بيّنات و معجزات الهي هم موجب هدايت كسي نخواهد شد و همه اين آيات مربوط به لقاء الله در قرآن مربوط به عصر غيبت امام است يعني امام غايب شد تا خداوند ظاهر شود و اين اساس قيامت آخرالزمان است كه هر روزه شاهد نشانه اي از آن مي باشيم.

۶۲۷- حال بهتر درك مي كنيم كه چرا بقول ابن عربي، هجير ذكر خلفاي الهي اين آيه است كه «پروردگارا ما از ظالمين بوده ايم و از ظلم خود به تو پناه مي بريم.»[۷] كه اين همان كتمان انسان در قبال پذيرش عشق الهي مي باشد كه همان پذيرش مقام خلافت اللهي است چرا كه انسان عادل كامل كسي است كه از خود برخيزد تا خداوند بر جايش بنشيند و از صورت گل رخ نمايد كه نقشي از صورت خود اوست همانطور كه خود خداوند در خلقتش چنين كرد ولي انسان جاهل حامي ظلمت است و اجازه نمي دهد كه جمال نور ازلي از او آشكار شود و اين منشأ ظلم بشر است و ظلمت پرستي اش و كفرش و عشق ستيزي اش كه همان ابليسيت اوست كه بصورت غيرت نسبت به خدا

[۱] «هُوَ الَّذي أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ في قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ» حشر، ۲.

[۲] «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرينَ » بقره، ۸۹.

[۳] « از ديده ها مخفى شدم و از اذهان گريختم و در روحم امان يافتم .... پس هرگز احدى مرا نمى بيند و هرگز كسى مرا نمى يابد و احدى بر من قدرت نمى يابد» مهدى نامه، ص۱۸و ۱۹.

[۴] «قال (ص)ينزل ربنا إلى سماء الدنيا». محى الدين ابن عربى،الفتوحات المكية، ج۴، ص۴۰.

[۵] « كُنَّا عِنْدَ النَّبِىِّ - صلى الله عليه وسلم - فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِى الْبَدْرَ - فَقَالَ « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لاَ تُضَامُّونَ فِى رُؤْيَتِهِ» صحيح بخارى، ج۱، ص ۴۴۴.

[۶] «و سيأتى الى شيعتى من يدّعى المشاهده ألا من ادّعى المشاهدة قبل خروج السّفيانى و الصّيحه فهو كذّاب مفتر و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلىّ العظيم» الاحتجاج، طبرسى، ج۴، ص ۳۰۳.

[۷] « لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمينَ » انبياء، ۸۷.

فلسفه بافي مي كند و اين فلسفه ابليسي را توحيد مي نامد و عشق الهي را شرك و الحاد مي خواند و امام شناسان را متهم به غلو مي كند.

۶۲۸- و اما پاسخ به اين سئوال تاريخي كه چرا همه تجليات حق از ائمه معصوم تا اولياء و عرفاي اسلامي جمله متهم به بدعت و دين جديد بودند و بهمين دليل كشته شده اند اين است كه خداوند در هر تجلي افزون مي آيد و هرگز تكرار تجلي گذشته نيست پس طبيعي است كه هر عارفي حقي جديد را آشكار كند و غير از اين نمي تواند باشد و اگر غير از اين باشد تجلي اتفاق نيفتاده است. همچنانكه پيامبر ص در روايتي مي فرمايد كه مهدي با حقي جديد و امري بي سابقه ظهور مي كند. و اين روايت مشهور كه «اسلام از آغاز غريب بود و غريب خواهد ماند و خوشا بحال غريبان»[1].

۶۲۹- انسان عرصه اراده به ظهور است كه اين ظهور دو ماهيت دارد كه يكي ظهور هويت است كه ظهور حق است و ديگري ظهور منيت است كه ظهور دجالي و شيطاني است. بهرحال در هر ظهوري فتنه و قيامتي برپا مي شود. از ظهور برحق يك عارف تا ظهور فاسقانه يك زن در بازار يا ظهور دجالي يك عارف نما!

۶۳۰- ظهوري كه از عبوديت به درگاه حق برمي خيزد و ظهوري كه در اراده به پرستيده شدن و به بندگي كشانيدن مردم رخ مي دهد: ظهور روحاني و ظهور جسماني!

۶۳۱- ظهور منيت عرصه تباهي و ابطال و ندامت است كه سراسر ظهور تن و غرايز و شيطنت است و به فحشاء مي رسد از ظهور فحشائي يك زن تا ظهور دجالي يك عارف نما كه او هم عاقبت مبدل به يك روسپي مي شود همانطور كه در برخي از رهبران فرقه هاي درويشي رسوا شده است.

۶۳۲- قيامت آخرالزمان عرصه ظهور جبري است و عالم غيب و متافيزيك در طبيعت رخ نموده است و آدمي هر لحظه با پديده هاي غيبي در ظاهر و باطن روبروست. يا روي بر حق و هدايت دارد و به نور معرفت مسلح است وگرنه به دام اجنه و شياطين و دجالان مي افتد. و امام سلسله جنبان هدايت و منشأ اين نور است.

۶۳۳- اين اراده به ظهور در آخرالزمان همان قيامت نفس است كه يا منشأ نوري دارد و يا ظلماني. يا بهشتي است و يا دوزخي! يا الهي است و يا شيطاني!

۶۳۴- آيات و معجزاتي كه در عصر ما رخ نموده و مي نمايد از كل معجزات موسي و عيسي بيشتر است از حق تا باطل. يعني بشر مدرن چاره اي جز انتخاب ندارد و دوران حيات جاهلي و حيواني بشر به سر آمده است. و اين معناي آخرالزمان است.

۶۳۵- و اما بدعت هائي كه به ما و آثار ما نسبت داده مي شود عبارتند از: دعوي و دعوت به لقاء الله در حيات دنيا آنهم نه به عنوان امر مستحبي كه تنها راه نجات و ايمان آخرالزمان، نشان دادن ماوراي طبيعت در طبيعت آنهم نه به عنوان يك مكاشفه خاص غيبي بلكه به عنوان يك امر دائم و جاري براي عالم و آدميان، تعين كلمة الله در آدم و حوا، لزوم حياتي امام حي و حاضر، ظهور قيامت، يگانگي وجود و عدم، آخرت در دنيا، ابليس شناسي در انديشه و احساس و عمل، شجره ممنوعه به عنوان نژاد و نژادپرستي، قرآني كردن عرفان و عرفاني نمودن قرآن، نزول مستمر قرآن در هر عصري به زبان هر قومي، معرفي حضرت فاطمه اطهر به عنوان غايت عرفان شهودي و درب ورود به لقاء الله و ولايت علي ع، تعين بهشت و دوزخ در جهان مدرن، تبيين اسرار آخرالزمان و قيامت، معرفت نفس به عنوان تنها راه دين و ايمان و رستگاري آخرالزمان، برملا نمودن همه اسرار انسان آخرالزمان، واژگونسازي همه واژه ها و مفاهيم كليدي دين و قرآن و فرهنگ بشري به عنوان احقاق حق كلمه، عاميانه كردن عرفان و عرفاني كردن عرف و شرع، در دسترس عامه قرار دادن كل سير و سلوك عرفاني و زندگاني معنوي و وقايع غيبي زندگيم، عرب زدايي كردن از اسلام و قرآن و تشيع، بر صحنه حيات مدرن آوردن قرآن و اسلام و معارف اهل بيت، قرآن را در دسترس عامه مردم قرار دادن، نماز فارسي، تبيين جديدي از معناي امام و امامت و نجات و ظهور، قرآن و عرفان را به اعماق زندگاني روزمره و غريزي و زناشوئي آوردن و حضور و ظهور حق را تا رابطه جنسي كشانيدن و... و اينست كه امام صادق مي فرمايد كه هر كس علم بداء (بدعت) را درنيابد حقيقت امامت و ولايت را درنيافته است. و اين روايت كه اسلام از آغاز غريب بوده و غريب خواهد ماند. و اين به معناي

[1] «الْإِسْلَامَ بَدَا غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» تفسير فرات الكوفى، ص۱۳۹.

بدعت و تازگي تجليات حق در دورانهاست كه اسلام در هر عصري كه بواسطه عارفي احياء مي گردد امري جديد و كاملاً بديع تلقي مي شود همانطور كه در صدر اسلام.

۶۳۶- متأسفانه دين و ايمان و اسلام در ضمير آگاه و ناخودآگاه عامه مردم ما يك صفت و اطوار عربي است و عين عربيّت است همانطور كه مثلاً براي جهان مسيحي يك نمايش عربي است. «و خداوند مي داند كه چه نمايشي را انجام مي دهيد به اسم ايمان.» قرآن- و خلاصه اينكه مجموعه اي از آداب و اطوار جادوئي و نامفهوم و رازآلوده است و كل قداست آن ناشي از همين امر است و اينست كه در همواره تاريخ رهبران رسمي همه مذاهب خصم عقلانيت ديني بوده اند كه ما آنرا مذهب اصالت حماقت ناميده ايم. و لذا هر كجا نبي يا ولي و عارفي به احياي دين خدا پرداخت متهم به بدعت شد و محكوم به قتل. پس دين حقيقي هميشه غريب بوده است و مؤمنان حقيقي هم غريبان روزگارانند كه در رأس آنان امامان معصوم قرار دارند و امام زمان عج كه در غربت مطلق زندگي مي كند. «خوشا بحال غريبان.»[1] رسول اكرم ص-

۶۳۷- اگر يك امام معصوم يا فرشته مقرب خدا و يا پيامبر مرسل و يا اصلاً خود خدا مي بودم ذره اي از آنچه بودم احساس خوشي و رضايت و شكر نمي داشتم و نه احساس وجودي مي كردم الا بعنوان يك شيعه و عاشق علي و آل اوست كه احساس مي كنم برترين و خوشبخت ترين موجود عالم هستم و خشنود از اينكه كل زندگيم را براي رسيدن به اين موقعيت وجودي وقف نموده ام. زيرا تمام وجودم گواهي مي دهد كه علي و خداي علي مرا از خودشان بيشتر دوست مي دارند آنها خيلي خيلي خوبند آدم اگر هزار بار هم براي آنها بميرد ارزش دارد. كسي كه محبتي از حق را دريابد ديگر مرگ و زندگي و بود و نبودش يكي مي شود زيرا از همه تضادها فرا مي رود و جاودانگي مي يابد. و اينست معناي اين سخن كه «هر كه بر ولايت علي وارد شد ايمن شد و از عذاب رست.»[2] حتي اگر همه روزهاي زندگي اش عاشورا باشد.

۶۳۸- آنانكه هنوز در جستجوي مقام هستند كه خدا و پيامبر و امام و عارف و صوفي شوند هنوز از محبت بي بهره اند. اهل محبت همه چيز است و كل جهان است و مبراي از آن. اهل محبت از كثرت رهاست. او موجودات نمي بيند خالق و مخلوق نمي بيند او جز نور محبت نمي بيند كه يگانه است! او غرق وجود و عين وجود است.

۶۳۹- امروزه همه انسانها در جهان به جستجوي مقامي معنوي براي خويشند زيرا ديگر مقامات مادي مطلقاً پاسخگوي وجدان بشري نيست چرا كه بقول علي ع «رشته هاي بقاي دنيا پاره شده است و از دنيا جز سم و زهرابي نمانده است.»[3] و اينست راز عرفان گرايي عصر ما و پيدايش اينهمه دجاليت عرفاني و ديني. چرا كه بندرت كسي به جستجوي هويت است بلكه همه در جستجوي منيت معنوي هستند و اين عرفانهاي دجالي جمله حامل منيت هاي قدسي مي باشند كه جمله ابليسيت است كه بخدمت ماديگري درمي آيد و ماديت موجود را هم زهرآگين تر و مسموم تر مي سازد و بر امراض و عذابها مي افزايد.

۶۴۰- منيت آدمي نقاب اوست در حاليكه هويت او آشكاري و قيامت و ظهور حق است و بروز كردن اسرار الهي! و اگر بقول نيچه هر انساني يك ماسك است بدين معناست كه عامه بشري تجمع من ها و ماسكهاست. اين بيان فرق انسان مؤمن و غير مؤمن است زيرا مؤمن صاحب هوي حق است كه نور است و غير مؤمن در ظلمت است و لذا موجوديتش يك ماسك است يك شبح و صورتك است كه شيطنت است زيرا شيطان خصم ظهور حق از آدم است و آدمي كه مظهر روح و صورت خدا و اسماي اوست. و امام مظهر كل هويت خداست و هر كه ملحق به او شد منور و صادق مي شود در درجه الحاق!

۶۴۱- صادق شدن، الهي شدن و ظهور هويت خدا از بشر است. در حاليكه انسان كافر، كذاب است و لذا شيطان به امر خدا به كذابان نزديك مي شود تا آنان را بپوشاند تا از هويت الهي خود گم شوند و تبديل به ماسكي شيطاني و ظلماني شوند كه اين معناي انسان كذاب و گم شده است.

---

[1] « فَطُوبَى لِلْغُرَبَاء» تفسير فرات الكوفى، ص۱۳۹

[2] « وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» عيون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۳۶.

[3] « أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَت...»نهج البلاغه، ص ۸۳.

۶۴۲- و امروزه اين ماسك هاي كثير بشري بتدريج مبدل به ماسكي واحد مي شود كه به قدرت خر دجال يعني تكنولوژي است. و انسان فاقد هويت الهي و نور امام در زير بار اين خر له مي شود و تا آنجا كه خود مبدل به يك روبات بيولوژيكي مي گردد.

۶۴۳- تكنولوژي ظهور اشد دنياپرستي بشر و لذا درب دوزخ است پس بحث درباره ماهيت آن كه آيا حلال است يا حرام و مكروه و مباح و مستحب، بحثي جاهلانه است. از اين دجاليت و دوزخ بايستي هر چه بيشتر پرهيز نمود هر چند كه حداقل ابتلاي به آن هم بدون هويت الهي موجب هلاكت است.

۶۴۴- مثلاً شاهديم كه چگونه ورود يك دستگاه تلويزيون يا تلفن در يك خانه فاقد هويت، كل نظام سنتي و اساس روابط و عواطف اعضاي آن خانه را فرومي پاشد بي آنكه هيچ نظم و حق برتري بر جايش قرار دهد. يعني اين خر دجال است كه بر آدمها سوار مي شود و انسان مدرن با هر درجه احاطه علمي و فني بر تكنولوژي باز هم مغلوب و مفتون آن است و بازيچه اش! الا انسان صاحب هويت الهي و نور امام كه اصولاً به تكنولوژي به چشم خر دجال و يك ابزار شيطاني مي نگرد و با پناه بردن به خدا در صورت لزوم به آن نزديك مي شود. و اين پناه بردن به خدا يك امر لفظي محض نيست بلكه واقعه اي وجودي است. يعني به صرف لفظ «اعوذ بالله من الشيطان رجيم» مشكلي برطرف نمي شود بلكه انسان بايد در خويشتن حامل هويت الهي باشد كه همان نور امام است زيرا امام، هوي حق است.

۶۴۵- شيطان آريل كه در آخرالزمان بر همه آحاد بشري حاكم مي شود همان شيطان ارتباطات تكنولوژيكي است و امواج راديوئي و تلفني و ماهواره اي و تلويزيوني است كه بر همگان مي بارد حتي بدون داشتن دستگاه آن.[1]

۶۴۶- اينست كه رسول اكرم در يك پيشگوئي از آخرالزمان مي فرمايد كه مؤمنان در اين دوران يا در شهرها بر صفوف طاغوت حمله مي برند و كشته مي شوند و يا در ارتفاعات و بيابانها مشغول چوپاني هستند.[2] **و در روايتي از علي ع آمده كه اصحاب كهف در قرآن بيان ماهيت زندگي مؤمنان آخرالزمان است.**

۶۴۷- پس سخن از سينماي ديني و غير ديني و ضد ديني در عصر ما، سخني مهمل است زيرا بر فرض هم كه سينماي حقيقتاً ديني ممكن باشد براي انسان سينمازده مطلقاً خاصيتي ديني نخواهد داشت الا بعنوان يك چاشني براي سينماي ضد ديني. در جهنم نمي توان به جستجوي فرشته بود الا شيطاني در لباس فرشته.

۶۴۸- وقتي كارگردان و بازيگران يك سينماي ديني جملگي ضد دين و مفسد و تبهكارند چگونه آن سينما مي تواند القاء گر دين و معنويت باشد. اين با حقيقت معنويت و دين در تضاد است. آيا معاويه بعنوان امام جمعه مي تواند نمازگزاران را به خدا برساند بلكه يكسره به شيطان ملحق مي سازد. درباره ماهيت و خاصيت يك زن روسپي ملبس به حجاب و چادر در كنار خيابان تأمل كنيد! همانطور كه اگر يك انسان ملحد و فاسقي لباس روحاني يا خرقه تصوف بر تن كند. اينست راز سينماي ديني! زيرا انسان متقي و مؤمن نمي تواند بازيگر باشد مگر اينكه ايمان و تقوايش را بتدريج از دست بدهد.

---

[1] « كميل بن زياد ميگويد : على (ع) قدم ميزد و (از شهر كوفه) خارج مى شد در حاليكه كه من نيز به همراهشان بودم به محلى رسيده و گفتند: اينجا آرامگاه تو خواهد بود ! پس با دست به راست و چپ اشاره كردند و گفتند : به زودى در آنجا خانه ها و قصر هايى بنا مى شود؛ در آن زمان اتاقى نيست كه در آن شيطانى به نام"اريل" نباشد» زين العابدين، آيت الله الشيخ محمد مهدى، بيان الائمه ج۱ ص ۲۰۹، انتشارات دار الغدير.

اريل در زبان عربى معناى خاصى ندارد و محدثين تا كنون گمان داشتند كه صرفاً يک اسم در رديف اسم هاى عبرى همانند ازازيل، عزرائيل، ميكائيل وامثالهم است و ليكن اخيرا دريافته اند كه اين اصطلاح يک كلمه لاتين است ((Aerial)كه در اين زمان مصطلح شده وبه معناى ارتباطات هوايى ميباشد ومردم بريتانيا آن را معادل شاخكهاى هوايى در دستگاه هاى گيرنده به كار مى برند و اكنون درعراق به راديو وتلوزيون اريل اطلاق مى شود.

آيت الله محمد مهدى زين العابدين در مورد اريل مى نويسد: كلمه اريل كلمه اى است غير عربى و در اين زمان معناى شناخته شده اى دارد(در عراق) كه براى دريافت صوت يا تصوير گذاشته مى شود و اين از پيشگويى هاى حضرت على ع است كه خبر از بناى خانه ها و قصر هايى در اطراف قبر كميل داده است و خبر از اريل داده كه امروزه در هر خانه اى وجود دارد.

مهم ترين سند بر حقانيت اين روايت همانا پيشگويى است كه در آن شده و در واقع اين روايت حجت خود را تا ابد همراه خود دارد. مثل بسيارى از سخنان حضرت على ع.

[2] «من خيرِ معاش الناس لهم رجلٌ ممسكٌ عنانَ فرسه في سبيل الله، يطيرُ على متنهِ، كلما سمع هيعة أو فزعة، طار عليه يبتغي القتل، أو الموت مظانه، أو رجلٌ في غُنيمةٍ في رأس شعفة من هذه الشعف، أو بطن وادٍ من هذه الأودية، يُقيمُ الصلاة، ويؤتى الزكاة، ويعبد ربه حتى يأتيهُ اليقين، ليس من الناس إلا في خير».

۶۴۹- به ياد مي آورم كه در نوجواني وقتي براي نخستين بار فيلم «ده فرمان» يعني زندگي حضرت موسي را ديدم به هنگام خروج از سينما دچار يك حس پوچي نسبت به مقدسات و باورهاي ديني در دلم پديد آمده بود كه مطلقاً آنرا درك نمي كردم در حاليكه مي بايست در اوج جوشش معنوي مي بودم. و اينك راز آن پوچي را پس از تماشاي هر فيلم ديني بخوبي درك مي كنم و در همه مردم هم شاهدم.

۶۵۰- اگر دجال يك ناجي دروغين است پس سينما، هنر و صنعت دجال پرور است بخصوص سينماي ديني و عرفاني!

۶۵۱- يك نفس تاريك و ظلماني مثل يك تاريكخانه است كه فرد كافر، نگاتيوهاي وقايع بيروني را در اين تاريكخانه آنگونه كه مطلوب كفر اوست ظاهر مي كند تحت تعليمات و القاعات شيطاني و دجالي و خناسي و وراثت هاي نژادپرستانه. و بر همين صور ظاهر شده در خويشتن به تظاهر و ريا و ايفاي نقش مي پردازد و يك بازيگر حرفه اي مي شود. و امروزه بخش مهمي از اين القاعات در تاريكخانه نفس از طريق رسانه هاي تصويري انجام مي گيرد.

۶۵۲- تا دل آدمي به نور ولايت امام روشن نشود اين تاريكخانه نفس فعال است و آدمي از آن رها نيست مگر اينكه از قلمرو تاريكي به حريم روشنائي اولياي الهي وارد شود كه شعاعي از نور حق در عالم ارض هستند و منشأ اين نور امام است كه خليفه نور است.

۶۵۳- امام صادق ع مي فرمايد «انتظار فرج برترين فرج است.»[1] ولي تا زمانيكه خود من يك ظالم حرفه اي هستم و ظالمان را مي پرستم چطور مي توانم در انتظار كسي باشم تا عدل را حاكم سازد زيرا اين عدالت مترادف با نابودي من خواهد بود. مگر اينكه منظورم اين باشد كه امام، مرا در ظالميت من تبديل به ابرقدرت جاودانه سازد. انتظار فرج براي كسي منجر به فرج مي شود كه ظلم ستيز باشد اول در نفس خودش و سپس در نژادش و سپس در جامعه.

۶۵۴- عدالت يعني بر جاي خود نشستن! پس امام هر كسي را بر جاي خودش مي نشاند يا به جبر و غضب و انهدام و يا به اختيار و ايمان و معرفت.

۶۵۵- و اما جاي هر كسي كجاست؟ عرش ذات است. و امام خودش نخستين كسي است كه به نور ايمان و جهاد و عرفان و عشق حق بر جاي خودش كه عرش خداست در ذات آدمي، مستقر شده است و لذا انسان عادل كامل همان خليفه است. هر كه بر اين عرش ذات خود نشست خود شد و عادل شد يعني خليفه خدا در عالم ارض شد!

۶۵۶- پس راه عدالت كه در مكتب علي، راه رجعت بخويشتن خويش است همان صراط المستقيم بين خود تا خداست و اين صراط جز امام نيست. پس اهل اين رجعت و معرفت نفس است كه به امام مي رسد. پس فرج آخرالزماني راه معرفت نفس است. كه در اين باب از ائمه معصوم و رسول اكرم ص سخن فراوان است كه ذكرشان رفته است. و اين فرج همان گشايش درب دل بر اهل معرفت نفس است كه بدست امام گشوده مي شود كه در اين گشايش و الحاق است كه لقاي وجه رب حاصل مي آيد و خلافت واقع مي گردد در درجات تجلي! و اينست عدالت!

۶۵۷- پس الحاق به نور امام همان الحاق به ذات خويشتن است و در اينجا ديدار امام و لقاي الهي امري واحد و توأمان است. و خداوند بقول خودش در قرآن كريم بر صراط به انتظار مؤمنان است. «منتظر باشيد كه ما هم در انتظاريم.» قرآن- اين صراط در باطن همان راه دل تا ذات است و در بيرون هم وجود خود امام كه مظهر ذات است. يعني جهاد في الله و جهاد اكبر كه معرفت نفس است امري واحد است كه در عمل عين اطاعت از امام است كه راه الحاق به اوست در خويشتن! و لذا فناي في الله و فناي در امام و فناي در ذات خويشتن واقعه اي واحد است و نجات جز اين نيست نجات از تاريكخانه نفس خويشتن كه لانه اجنه و شياطين و خناسان و دجالان است.

---

[1] «انتظار الفرج من اعظم الفرج»، و تمام حديث اين گونه است: «ان اهل زمانه افضل من كل زمان لان الله تعالى ذكره اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغيبة كالمشاهدة ... اولئک المخلصين حقا و شيعتنا صدقا و الدعاة الى دين الله جهرا و قال (ع) انتظار الفرج من اعظم الفرج». شيخ صدوق، كمال الدين، ص ۳۱۹. و «عن ابى الحسن الرضا (ع) سالت عن شيئ فى الفرج فقال اوليس تعلم ان انتظار الفرج من الفرج ان الله يقول فانتظروا انى معكم من المنتظرين». محمدبن مسعود عياشى، تفسير عياشى، ج۲، ص۱۳۸

۶۵۸- و كل اين راه نجات، عملي جز اطاعت بي چون و چرا ندارد وگرنه كل معارف توحيدي و عرفاني در نزد آدم بولهوس همچون چراغي در دست دزد است كه مشغول غارت و انهدام خود و ديگران است و چه بسا بواسطه نور معرفت حق به ديدار شياطين مي رود و با آنان محشور مي شود. يكي از اين آدمها ادعا مي كرد كه هر شب خدا به سراغش مي آيد و او را نوازش مي كند. در حاليكه غرق در عذاب و جنون بود و ديوانه اي خطرناك شده بود.

۶۵۹- اينست كه با عاميانه و جهاني شدن معارف توحيدي وعرفاني كل بشريت قطبي مي شود در ايمان محض و كفر مطلق. كه يا به حق ملحق مي شود ولي اكثراً به شيطان ملحق شده و از لشكريان شيطان مي شوند و بلكه از اولياي شيطان مي گردند. و اينست معناي قيامت و آنروزي كه اسرار نهان، عيان مي گردد. قرآن- و عجبا كه اين هر دو واقعه تحت عنوان عرفان و بواسطه معارف ناب توحيدي ممكن مي شود. «قرآن، مؤمنان را هدايت و كافران را گمراه مي سازد.»[1] قرآن-

۶۶۰- بهر حال اين دو قيامت سعيد و شقي، بقدرت اطاعت بي چون و چرا از امام و يا دجال تكنولوژي رخ مي نمايد.

۶۶۱- اطاعت بي چون و چراي عامه بشري از دجال تكنولوژي حيرت آور است. يك نمونه آن اينست كه چگونه بي چون و چرا و چشم و گوش بسته و مريدانه به بهانه درمان هر مرضي تسليم جهنم سلاخي پزشكان و انواع داروهاي مرگبار و تشعشعات اتمي مي شوند. و اگر فقط درصدي از اين نوع اطاعت نسبت به معرفت امام و يا مراد عرفاني باشد ره صد ساله نجات يك شبه طي مي شود. و حتي شاهديم كه احدي از بابت اينهمه عوارض مهلك اين درمانهاي مدرن، شهامت گلايه اي را هم بخودش نمي دهد حتي اگر در جريان درمان بميرد. اين اطاعت و پرستش مطلق نسبت به دجال تكنولوژي است و اينست مسئله! انسان مدرن!

۶۶۲- و عجيب تر و تأسف بارتر، ارادت بي چون و چراي بسياري از علماي ديني نسبت به دجال تكنولوژي و دوزخ پزشكي است. تا آنجا كه برخي از علما و حتي مراجع ديني ما به تكنولوژي بومي هم اكتفا نمي كنند و براي درمان به غرب مي روند كه مهد و منشأ اين دوزخ است.

۶۶۳- به ياد مي آورم كه در دوران كوتاه طبابتم حدود بيست سال پيش قرار بود كه يكي از اقطاب و سر سلسله يكي از سلسله هاي عرفاني كشور را كه بزرگترين سلسله موجود نيز به حساب مي آمد جهت درمان سرطان پروستات به نزدم بياورند كه مرتباً براي شيمي درماني به آلمان سفر مي كرد. بنده با آن فرد مريد گفتم كه به يك شرط درمان حضرت آقاي شما را مي پذيرم كه دست از ادعايشان بردارند (قطب عالم امكان و امام زمان و...) زيرا اين در شأن ايشان نيست كه براي درمان خود به كفار رجوع كنند (زيرا امثال بنده كه در سلسله ايشان نبوديم كافر و گمراه محسوب مي شديم از جمله اطباي آلمان) و اصلاً مرد خدا طالب بلاست نه اينكه از بلايش به غير و بلكه به كافران رجوع كند مگر اينكه به خود خدا يا اولياي الهي رجوع نمايد يعني از خدايش به خلق پناه نبرد. تا چه رسد به كساني كه خود را خليفه خدا و قطب عالم امكان مي خوانند يا خوانده مي شوند كه اين خود امتحاني بزرگ است «تا خدا بداند كه چه كسي در ايمانش صادق است.» قرآن-

۶۶۴- گويند كه هانري كوربن فرانسوي شيعه شناس بزرگ عصر ما كه در اواخر عمرش در حال بيماري و مدهوشي به بيمارستاني در پاريس منتقل شد با ديدن آنهمه امكانات درماني بيهوده گفت «اي كاش اينهمه امكانات و علوم در خدمت حكمت اسلامي قرار مي گرفت.» وقتي اين سخن را از يك انسان پسامدرن اروپائي مي شنويم از مسلماني خود شرم مي كنيم كه تا چه حدي مدهوش و مفتون تكنولوژي غرب شده ايم و آنرا تقديس مي كنيم.

۶۶۵- هايدگر كه عمق و عظمت انديشه و نبوغش را همه فرزانگان شرق و غرب جهان مدرن تصديق مي كنند عصر تكنولوژي و مدرنيزم را عصر ظهور برهوت مي خواند و بسياري از آراي او مطابق معارف آخرالزماني شيعه است بي آنكه با اين معارف آشنائي داشته باشد دال بر حجت بزرگي است كه امروزه غير مسلمانان در اسلام از مسلمانان سبقت گرفته اند بقول رسول اكرم ص. و اين حقيقت هم دال بر يك تأسف براي مسلمين است و هم دال بر عظمت حقايق اسلام در فطرت بشر است كه امروزه رخ مي نمايد و حقانيت معارف اسلامي و شيعي را به اثبات مي

[1] وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً» الاسراء، ۸۲. و«قُلْ هُوَ لِلَّذينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ في آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى» فصلت، ۴۴. و«كَذلِكَ سَلَكْناهُ في قُلُوبِ الْمُجْرِمينَ *لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ» الشعرا، ۲۰۰-۲۰۱. و «وَ أَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ» التوبه، ۱۲۵.

رساند که اسلام و تشيع ريشه در فطرت دارند و جهاني اند و هر انسان حق پرستي به آن نائل مي آيد نه در تاريخ که در خويشتن که عصاره تاريخ و تجسم زنده آن است بي هيچ دخل و تصرف و تحريفي.

۶۶۶- اسلام در تاريخ مدون و مکتوب بشري جاي نمي گيرد و بلکه کل اين تاريخ کذائي فقط برگي از اسلام است که حقيقت و اسرار آنرا هم جز عارفان نمي دانند همانطور که در روايات ائمه اطهار ع مي يابيم.

۶۶۷- تاريخ مکتوب و منقول بشري مکر خداست که بواسطه اش، مشرکان و کافران گمراه شده و به خسران عظيم دچار مي شوند. تاريخ نعل وارونه است و همان شجره ممنوعه مي باشد که مبتلايانش را از حيات بهشتي ساقط مي کند.

۶۶۸- حقيقت بي نقاب تاريخ همان قرآن است که تأويلش مستلزم علم الهي مي باشد و کليدش در نزد اهل معرفت باطن است. يعني قرآن جز در باطن نوري مؤمنان کشف و درك نمي شود که آن درك دهر و زمان است. و اينکه رسول اکرم خود را دهر مي نامد بمعناي فائق آمدن بر تاريخ است و تبديل و تحول تاريخ به زمان بواسطه نور معرفت حق. زيرا طبق قول رسول اکرم ص، دهر از نامهاي خداست.

۶۶۹- آنهائي که براستي بقصد حق جوئي به تاريخ رجوع مي کنند نيز در وراي تحقيقات تاريخي خود به نوري مي رسند که تحت الشعاع آن حقايق تاريخ را به گونه اي کشف مي کنند که در نقطه مقابل مفاهيم تاريخي مکتوب است. همچون تحقيقات ماسينيون فرانسوي و شاگردش کوربن در تاريخ صدر اسلام و تشيع که منجر به درك و ديدار با خضر يا امام زمان براي ماسينيون گرديد و لذا حقيقتي که از وجود الهي کساني چون سلمان فارسي و حضرت فاطمه و حلاج حاصل آمد بکلي مکاشفه اي دگر بود.

۶۷۰- هر چند که خود اينجانب نيز به نسبت مطالعات و تحقيقات تاريخي اندکي داشته ام، ولي با اندك مطالعه اي درباره حکماي الئات يونان يا تاريخ اسماعيليه و زندگاني ائمه اطهار و برخي از بزرگان معنوي، بناگاه مواجه با حقايقي جداي آنچه که در تاريخ رايج است گشته ام که در مرحله نخست اموري شهودي بودند و بتدريج تبديل به کشف لايه هاي ديگري از تاريخ عقلاني شده اند که برخي از اين مکاشفات در کتاب سرگذشت عليين آمده است که همچون نوعي تاريخ متافيزيکي تلقي مي گردد بهمراه ردپاهائي در تاريخ مکتوب!

۶۷۱- با کمال حيرت شاهديم که در عصر رسانه هاي جهاني، تاريخ معاصر جهان در مقابل ديدگان ميلياردها انسان تحريف مي شود مثل ماهيت و حقايق انقلابات مدرن يا واقعه يازده سپتامبر در نيويورك و پديده القاعده و تروريزم و امثالهم. به همين طريق مي توان به ماهيت تاريخ قديم هم پي برد آنهم در عصري که رسانه اي عمومي در کار نبود و قلم فقط در خدمت سلاطين بود.

۶۷۲- و بدان که هيچ چيز به اندازه ماهيت و معناي رسالت انبياء و اولياي الهي و زندگيشان در تاريخ تحريف نشده است زيرا بر عليه سلاطين و طاغوت دورانها بوده است همانطور که کتابهاي آسماني! و ضرورت حياتي امام زنده از همين بابت است که محل نزول و حضور کتاب الله در هر عصري مي باشد و قرآن ناطق تلقي مي گردد به درجات تجلي! و نيز ضرورت معرفت نفس و استخراج فطرت الله از نفس خويشتن تحت الشعاع نور امام!

۶۷۳- در عصري که خدا ناپيداست و رسول در کار نيست و امام هم غايب است و کتابهاي آسماني هم مورد ترديدند و همه علوم بشري هم بر آستانه ابطال قرار گرفته اند در حاليکه بحرانها غوغا مي کنند و بن بست ها روز به روز بيشتر و نوميد کننده ترند و جز دجالان و شيادان قابل دسترس نيستند چه راهي جز پناه بردن به خويشتن باقي مي ماند. اين همان صراط المستقيم است که کوتاهترين راه رسيدن به امام و کتاب خدا و رسولان الهي و لقاء الله است. پس همه اين نوميديها زمينه يك نعمت بزرگ و خارق العاده است و بقول علي ع در هر نوميدي يك پيروزي بزرگ در انتظارست.

۶۷۴- «لااکراه في الدين...»[1] قرآن- در دين خدا هيچ اکراهي نيست. يعني بواسطه اکراه و اجبار نمي توان به خدا رسيد زيرا خدا مطلق و وراي هر تصور و چون و چرائي است پس فقط بقدرت عشق و فنا مي توان به او رسيد. و اما او کيست و کجا و در چه سوئي است؟ پاسخ اين سئوال در آيه قبل از اين يعني آية الکرسي است: الله لا اله الا

[1] بقره، ۲۵۶.

هو الحيّ... كه خدائي جز او نيست كه زنده است... و لااكراه في الدين... و بواسطه اكراه و ريا و اجبار نمي توان به او رسيد. فقط در وجود «هو» مي توان به الله رسيد يعني در امام! و لذا اين «هو» در غايت آية الكرسي هم آشكارا معرفي مي شود كه او همان علي العظيم است و علي [ع] هم خود در خطبه بيان مي فرمايد كه منم علي العظيم: الله لا اله الا هو الحيّ... و هو العلي العظيم. لا اكراه في الدين... كه خلاصه اش اينست كه: خدائي جز او نيست كه زنده است و او علي العظيم است و راه رسيدن به او عشق است و اينست فرق بين رشد و انحطاط!

۶۷۵- متأسفانه اين دو آيه را از هم جدا كرده اند همانطور كه بسياري از آيات متصل قرآن از هم جدا شده و در سوره هاي جدا از هم تبعيد گشته اند. آيه نخست سرّ خدا در امام است و آيه دوم هم حكمت و روش دستيابي به اين سرّ مي باشد كه همان روش عشق و اخلاص است. و مي دانيم از شخص رسول اكرم [ص] و ائمه اطهار [ع] در اهميت اين آيه سخن بسيار رفته است و مقام اين آيه و سوره حمد در يك سطح و بلكه فراتر نقل شده است كه «آية الكرسي قلب قرآن است.» و نيز مي دانيم كه در عبادات و ادعيه عرفا و علما و محققين علوم غريبه نقشي ممتاز دارد ولي متأسفانه از معارف و اسرار هدايت بخش اين آيات سخني در ميان نيست كه در خور اهميت روائي آن باشد.

۶۷۶- و اما عشقي كه به انسان قدرت دل به درياي فنا زدن بخشد بايستي عشقي برخاسته از جاودانگي فزاينده حق در انسان باشد كه آن خلافت و امامت است و عشق الحاق به الوهيت ذات حق آنگونه كه در ائمه اطهار و خطبه هاي نادره علي و خطبه سباسب شاهديم كه چگونه انسان در فناي حق به مقامي مي رسد كه حق، وي را مريدي مي كند چون علي [ع]. به عشقي كمتر از اين نمي توان الله را در هو يافت و به او ملحق شد. و به نور اين عشق است كه خواب از سر انسان مي رود و تاريخ از او زدوده مي گردد چون علي كه مي فرمايد «من زاده نشده ام»[1]. و امام عرش و كرسي خداوند در زمين و آسمانهاست و بيدار به حق و شفيع درگاهش آنگونه كه در آية الكرسي مي خوانيم و اوست عروة الوثقي و حبل المتين همانطور كه خود امام مي فرمايد.[2] پس آية الكرسي شناسنامه آشكار ديگري از امام در قرآن است.

۶۷۷- اگر امروزه شاهد انقراض علوم غريبه و طلسم و جادوگري در قلمرو دين و عرفان و متون مقدس هستيم كه اين پيروزي بزرگي از دين خالص است بدين دليل است كه همه سوداگران سامري مسلك در دين و عرفان شاهد پيدايش همه آرمانهاي شيطاني خود در قلمرو تكنولوژي مي باشند و لذا دست از اين شيطنت كهن كشيده اند. و اين دجاليت ملبس به دين و عرفان و علوم غريبه و دعانويسي و امثالهم از دين و عرفان گسسته و به اصل دجاليت خود يعني علوم و فنون مدرن پيوسته است و اكسير اعظم و كيميا و ليميا و سيميا را در فيزيك و شيمي و رياضيات و ژنتيك و اتم جستجو مي كند و ديگر براي تبديل آهن و مس به طلا متوسل به اسماء الله نمي شود و بلكه مهندسي ژنتيك و فيزيك اتمي را بكار مي گيرد. هر چند كه در گذشته هم اين سوداگران در تكاپوي شيطاني خود فقط به تسخير شياطين درمي آمدند و دوزخي مي شدند و جز اين چيزي نمي يافتند و اين كل كراماتشان بود كه تجارت اجنه و شياطين بود.

۶۷۸- هنوز هم شاهديم كساني كه آية الكرسي و سائر اسماء الله و ادعيه را از روي هوس و بقصد سوداگري و كاربردهاي جني و دعانويسي، زمزمه مي كنند و مي نويسند بتدريج از عقل و اراده ساقط مي شوند و دچار فتنه ها و جنون مي گردند و برخي شيطان زده مي شوند. دعانويسان و رمّالان و دراويش شياد از جمله اين جماعت هستند.

۶۷۹- دعاي سباسب امام زمان از جمله اين متون به اصطلاح خفيّه و غريبه در دست بسياري از اين جاهلان و شيادان در طول تاريخ بوده است و عجبا كه انگشتر سليمان در دست اهرمن چه مي كرده است. و چه بسا امام بدينگونه قهر و انهدامش را نصيب اين شقي ترين منافقان مي نموده است همانطور كه در اين دعا مي فرمايد كه با خدا گردنشان را زدم و آنان را به غل و زنجير كشيدم و نابودشان كردم.[3]

۶۸۰- اساس مكر و خودفريبي ها و گمشدگيهاي بشر همانا قلمرو مقدسات و ارزشهاي متعالي همچون عشق و اخلاص است چه در عرصه مذهب و چه عواطف و عرف و عرفان. يعني اشد معاصي و گناهان در لباس اشد

---

[1] « و لا نلد و لا نولد في البطون، و لا يقاس بنا أحد» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷.

[2] «أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَة» التوحيد للصدوق، ص۱۶۵.

[3] « با خدا گردن هايشان را زدم ... و آنان را با سلطه قهار و درخشان خدا دفع كردم و تير كشنده و شمشير برّان خدا را بر آنان فرود آوردم» مهدى نامه، ص۱۴.

اخلاص و عشق و عرفان پناه مي گيرند و اينست زيباسازي زشتي ها به ياري شيطان. و اينست راز ارتكاب بدترين اعمال و صفات! و بدان كه شيطان به لباس نابترين مفاهيم و الفاظي كه در ذهن پرورده اي وارد مي شود يعني به لباس شعر و شاعري و شعار! اينست كه هيچكسي به خودي خود هدايت نمي شود و بي امام همواره كافر و منافق و ديوانه است و هر چه كه در بي امامي خود بيشتر به مفاهيم و الفاظ قدسي متوسل مي شود شيطان زده تر مي شود. بزرگاني چون مولانا و حافظ و شيخ بهائي كه علامه هاي عصر خود بودند و پس از درك امام زمان خود به گمراهي و تباهي سابق خود اعتراف كردند تا آنجا كه همه علم خود را به باد تمسخر و لعن گرفتند و جهل مركبش ناميدند و مكر مقدس!

۶۸۱- برخي معتقدند كه انسان بايستي نخست به اوج علوم فني و عاريه اي برسد تا همچون مولانا عروج كند و منقلب گردد. و اين فريبي بيش نيست زيرا از هر هزاران كتاب پرست يكي به توفيق الهي دچار چنين انقلابي شده است و مابقي در جهل مركب خود فسيل شده اند و مبدل به دجالان عصر خود گرديده اند و علماي راستين را تكفير كرده اند.

۶۸۲- مسئله خواندن و نوشتن را از علوم عاريه اي و فني جدا كنيد كه بمعناي بسته بندي كردن نور در قالبهاي ظلمت واژه هاست و سپس اين قالبها را شكافتن و نور را استخراج نمودن است كه همان واقعه معنا كردن ماده است و مادي نمودن معناست كه اولي خواندن و دومي هم نوشتن است. بدين معناست كه امر خواندن و نوشتن از وظايف ديني انبياي الهي براي مردم بوده است كه در اسلام به اوج اهميت رسيده است و نخستين حكم خدا به رسول خاتم، امر به خواندن است كه اقرأ!

۶۸۳- متفكرين و محققان ريشه انديش مي دانند كه پديده خواندن و نوشتن و كلمات از حيرت آورترين پديده هاي وجود انسان است و به جادو مي مانند. و امروزه زبان شناسي و علم هرمنوتيك در رأس و بنياد همه علوم انساني قرار گرفته است و حتي مادر فلسفه محسوب مي گردد و علم تأويل معارف ديني است و اينست كه در عصر ما تنها مذاهب و معارف ديني كه انسان مدرن را جذب و تا حدودي اغناء مي كند علم هرمنوتيك و نگاه تأويلي به دين است كه اين خود نشانه اي بزرگ از آخرالزمان است كه از بانيان اصلي آن كساني چون هوسرل و هايدگر هستند و لذا داراي آرائي شبه اسلامي و شيعي مي باشند. حيرت دكتر شريعتي درباره انديشه اگزيستانسياليستي برخاسته از همين شباهت بظاهر غير متعارف است.

۶۸۴- ولي چيزي كه امروزه متأسفانه نه در قلمرو معرفت و باور ديني و نه فلسفي و اگزيستانسياليستي و عرفاني درك و باور نشده كه موجب تحريف و مسخ همه تلاشهاي معنوي بشر است وجود شياطين در عصر جديد است خاصه شياطين آريل كه از قلمرو ارتباطات تكنولوژيكي در جهان اشاعه و تكثير مي شوند بطوريكه بسيار بعيد است انساني بي شيطان باشد يعني انساني كه حامل بلاوقفه شيطان با خود يا در خود نباشد.

۶۸۵- دهها نفر زن و مرد بانماز و بي نماز با حجاب و بي حجاب و پير و جوان در نزد من اقرار كرده اند كه دمادم كسي به آنان القاي افكار و اعمال زشت مي كند و در خواب و بيداري و حتي در حال عبادت به مقدسات و باورهاشان فحاشي مي كند و آنان را با صداي بلند امر به پليدي و زنا و نهي از عصمت و ايمان مي كند. و مي دانيم كه در قرآن كريم اين معنا كاملاً آشكار است كه شيطان آدمي را امر مي كند كه كافر شود و زنا كند. و بسياري اين القاعات را الهام الهي مي پندارند.

۶۸۶- امروزه بسياري از مردمان در كوچه و خيابان و خانه ها يكديگر را عريان مي بينند و اين از اعمال شياطين و سلطه آنان بر بشريت است و يك واقعيت است و نه توهم و بيماري رواني. آنانكه مي خواهند عريان باشند بواسطه شياطين عريان مي شوند در منظر كساني كه هرزه اند و اين زنائي باطني است.

۶۸۷- اينكه علي ع در خطبه بيان مي فرمايد كه در آخرالزمان هيچ نماز مقبول نمي آيد بدليل سلطه شياطين بر نفوس بشر است.

۶۸۸- جواني كه فقط يكبار يك فيلم پورنو مي بيند در تمام عمرش از شياطين منتقل شده از آن فيلم رهائي ندارد الا به نيروي ايمان و نور امامي زنده و جهادي كبير!

۶۸۹- امروزه شيطان شناسي امري بسيار واجب تر از خداشناسي و هر شناخت ديگري است از جمله خودشناسي هاي روانكاوانه كه جمله خود از فرآورده هاي شيطاني است. زيرا نفسي كه حامل شيطان است چطور مي تواند خود را به حقيقت بشناسد الا اينكه فقط شيطنت هاي خود را تقديس نمايد. و امروزه بسياري از اين به اصطلاح مشاوران و روان درمانگران خود كانونهاي اشاعه و انتقال شياطين هستند.

۶۹۰- امروزه كل مراحل نخستين خودشناسي، سراسر شيطان شناسي نفس است كه آدمي آنان را چون خود و بلكه خود خودش مي پندارد و از آنان در خود حراست مي كند و بلكه براي حفظ آنان در خود مي جنگد. و چه بسا انسانهائي كه تجسم شيطان مي شوند و بلكه اولياء شيطان مي گردند و شياطين را رهبري مي نمايند.

۶۹۱- يكي مي گفت تا مي خواهم اقامه صلوة كنم يك نفر در درونم مرا مسخره مي كند و دهن به دهن اذكار بمن فحش مي دهد و اعتقاداتم را ريشخند مي كند.

۶۹۲- ماهواره و اينترنت دروازه ورود شياطين به خانه هايند. بسياري از نظريه هاي به اصطلاح علمي و تربيتي و روانكاوي و درماني نيز شاهراه ورود شياطين در انديشه حاملانش مي باشند.

۶۹۳- بدان كه زنان مهمترين اشاعه دهندگان و ناقلان شياطين در جامعه هستند زيرا داراي نفسي پذيرنده اند و همه چيز را در خود پنهان و حراست مي كنند. بخصوص زناني كه خصم ولايت زناشوئي مي باشند و از پذيرش ولايت همسر گريزانند. اين نوع زنان گاه مجسمه شيطان مي شوند يعني سخنگويان فمينيزم! بنده اين مسئله را در جريان تجربه درمانگري بتدريج كشف نمودم كه چگونه يك مادر فمينيست و ضد مرد و خودسالار مولد يك خانواده شيطان صفت است و همه فرزندانش را تباه و ديوانه مي كند.

۶۹۴- بدان كه فمينيزم و برابري زن و مرد بزرگترين و نخستين دروازه ورود شياطين به قلمرو خانواده و تمدن مدرن است زيرا خصم ولايت مرد بر زن است كه عين جنگ با محبت و مسئوليت و عصمت است. زيرا ولايت مرد بر زنش و فرزندانش نخستين نزول ولايت خدا بر بشر است.

۶۹۵- فاجعه بزرگ عصر ما ناباوري است نسبت به همه وقايع بيروني زندگي. و اين بمعناي سيطره بازي بر تمدن مدرن است كه تمدني بر اصالت بازي است. و همه جنگها حاصل غايت اين بازي است. اين ناباوري محسوسات و تعينات جائي براي باور متافيزيكي باقي نمي گذارد.

۶۹۶- تاريخ بشر به لحاظ امر ولايت و رهبري دو مرحله كلي دارد: دوره نبوت- سلطنت و دوره امامت- انتخاب! كه مرحله اول با ظهور اسلام و ختم نبوت به اوج و پايان مي رسد و مرحله دوم با ظهور امامت و انتخابات مردمي آغاز مي شود كه نخستين آن همان واقعه شوراي سقيفه پس از رحلت خاتم النبيين است كه اولين شوراي دموكراتيك براي رهبري جامعه است كه چون به حاكميت كفر و نفاق و ظلم بود علي ع از آن خارج شد و ربع قرن بعد با رجوع مردم به آن حضرت، حكومت را پذيرفت.

۶۹۷- نبي و شاه به مثابه دو نزول امر حق بر جوامع بشري است كه يكي مظهر رحمت و ديگري مظهر غضب است. ولي با ظهور امامت و ختم نبوت بتدريج اين هر دو امر و اراده الهي به بشر تفويض گرديد كه امام جاي نبي را گرفت كه برعكس نبي بسوي مردم نمي رود بلكه مردم بسويش مي روند. و رهبر سياسي كه به رأي مردم برگزيده مي شود. اين دو امر تفويضي (خلافت) در آخرالزمان به موازات يكديگر در جريان هستند تا آنجا كه در پايان كار مبدل به امري واحد مي شوند و كل بشريت بسوي امام مي رود و امام را براي رهبري خود برمي گزيند كه همان واقعه ظهور امام زمان است.

۶۹۸- در واقع نخستين امام و خليفه كامل و نخستين نظام دموكراتيك با ظهور اسلام پديد آمد كه رو در روي يكديگر قرار گرفت ولي هرگز امام با اين نظامهاي دموكراتيك (در درجات) به نبرد برنخاست و بلكه گهگاهي به موازات آن به آن ياري هم مي رساند ولي اين نظامها بتدريج ضد امام شدند و امام كش!

۶۹۹- دموكراسي بمعناي انتخابات عرفي توده مردم جهت رهبري برخلاف آنچه كه ادعا مي شود يك پديده غربي و يوناني نيست و فقط در اسلام رخ نموده است. مجالس موجود در كشورهاي اروپائي و از جمله يونان و روم يك مجلس كاملاً انتصابي و نمايشي از جانب اشراف و حكام و ملاكين و برده داران بوده است و اينان نمايندگان سلطه و

ستم و زر و زور و تزوير بودند و مردم عادي كمترين دخالتي در آن نداشتند. در حاليكه همان شوراي سقيفه نمايندگان قبايل و اقوام عرب بودند. همانطور كه مثلاً خلافت عباسي حاصل انقلابات مردمي بود كه اين انقلابات به سرقت رفت و خود ابومسلم خراساني كه رهبر اين انقلاب بود در دربار نخستين خليفه عباسي به قتل رسيد.

۷۰۰- اصلاً پديده انقلاب اجتماعي يك پديده كاملاً اسلامي است و ظهور اسلام دقيقاً ظهور نخستين انقلاب اجتماعي است درحاليكه ظهور انبياي سلف مطلقاً منجر به انقلاب اجتماعي نمي شد حتي نهضت حضرت موسي هم يك انقلابي به رهبري خود خداوند بود و بني اسرائيل مطلقاً مبارزه اي نكرد.

۷۰۱- و فقط از اين منظر است كه مي توان انديشه آزادي و دموكراسي در غرب را يك پديده اسلامي دانست كه از جهان اسلام به غرب رسيده است. هر چند كه اين پديده بتدريج كه از صدر اسلام دورتر شد از حقيقت خود تهي گرديد و مجدداً حكومتها به همان شكل اوليه و كهن خود يعني سلطنت بازگشتند منتهي در صورت شرعي و نمايشات ديني و فقهي. كه امروزه باز شاهد رجعت جهان بسوي دموكراسي ديني مي باشيم كه با بيداري و تجربه اي برتر است كه زمينه وحدت امامت و مردم سالاري مي باشد، يعني يگانه شدن خلافت الهي و خلافت مردمي! و هر گاه كه خليفه خدا، خليفه مردم شد عدالت و رستگاري رخ نموده است. و اين مستلزم امام شناسي و عدالت شناسي و خودشناسي عمومي است. يعني بدون عرفان اسلامي چنين واقعه مباركي رخ نخواهد داد الا با فاجعه اي هولناكتر!

۷۰۲- تربيت در يك كلمه چيزي جز حدّ شناسي و رعايت حدود وجود نيست كه انسان را در ديالكتيك بين حدّ و بي حد رشد و تعالي بخشد. زيرا حدّ انسان بشريت و مخلوقيت اوست و بي حدّي او هم خداست. و امام اسوه يگانگي اين دوئيت است: حدِّ بي حدّ و بي حدّي حدّ! و اين عين حقيقت امام بعنوان ميزان انسان و انسان كامل و خليفه خداست همانگونه كه در خطبه هاي بيان و افتخار شاهديم! كسي كه در مقام و اقتدارش عين خداست و در بندگي اش خاشع ترين و سنگ زيرين آسياب بشريت است. و اينست سرّ وجود اولياي الهي و ائمه معصوم و عليين دورانها!

۷۰۳- تلاقي و اتحاد امامت و دموكراسي نيز از درك و تشخيص اين مرز بين حدّ و بي حدّي برمي خيزد كه مستلزم عرفان وجود است. و همان چيزي است كه عدالت ناميده مي شود كه برترين علمها و لطايف وجود است.

۷۰۴- عدالت بعنوان علم و نه فوت و فن اجتماعي و سياسي و فقهي و اقتصادي، بندرت مد نظر علماي ديني و اجتماعي بوده است و در آثار ما ابوابش مفتوح گشته است.

۷۰۵- امروزه كه عصر سيطره شياطين بر وجود بشر است جز بواسطه علم عدالت قابل دفع نيست يعني علم حدّ شناسي و رجعت به حدود وجود!

۷۰۶- همه معاصي و گناهان و مظالم بشري در يك كلمه، حدشكني و حدنشناسي و تجاوز به حدود خود يا ديگران است كه آنرا عدم رعايت عدل گويند.

۷۰۷- دزدي، هرزگي، بي عصمتي، زنا، تجسّس، خيانت و... جمله انواع حدشكني و تجاوز به حد وجود است كه ظلم ناميده مي شود.

۷۰۸- عدالت، قانون موجوديت است بدين معنا كه هر چيزي خودش باشد. پس عدل، اصل وجود و خلقت است.

۷۰۹- طبق كلام خدا در كتابش، خداوند جهان را با علمش آفريد و با عدلش برپا و مستقر ساخت و با رحمتش توسعه بخشيد. پس عدالت، اساس موجوديت هر چيزي است يعني آن قدرت و نيروئي است كه هر چيزي را خود آن چيز مي سازد و موجود و محدود به حدود خاص مي نمايد و لذا هر چيزي همان مي شود كه هست. يعني يك آيه از خالقش و شعاعي از تجلي او!

۷۱۰- پس عادل بودن هر انساني بمعناي آيه بودن اوست و لذا علي ع خود را آيه بزرگ خدا مي خواند همانطور كه مظهر عدل كبير خداست همانطور كه عرش و كرسي اوست و وجه او و دست و چشم و اراده اوست.

۷۱۱- اینست که عادل بودن همان عارف واصل بودن و مظهر هویت حق بودن است و خلیفه بودن! و این حقّ بودن انسان است و کمال وجودش! چون هر که خود شود خلیفه او مي شود یعني از علیین که مظهر احدیت ذات و حافظ حدود صفات و موجودات است و لذا «همه موجودات عالم متمرکز و متحصن در وجود امام آشکارند.»[۱] قرآن-

۷۱۲- خدا، احدّ است یعني صاحب حدّ است یعني صاحب و منشأ بودن است و هر یك از مخلوقاتش نیز در درجه اي از تجلي، مظهري از این احدیت اویند با این تفاوت که محدودند در حالیکه خدا بي حدّ است. پس چگونه موجودي محدود در حدود وجودش مي تواند مظهري از بي حدّي باشد؟ اینست سرّ عالم خلقت و سرّالاسرار توحید و وحدت وجود! و امام کسي است که این تجلي احدي حق را در حدود وجودش به تمام و کمال به عرصه ظهور مي رساند و نیز حامي و حافظ این حق بي حدّي در هر موجود صاحب حدّ است. در این معنا اگر هزاران سال بیندیشي، حق است و بدان که معنائي واجب تر و وجودي تر از این در عرصه معرفت نیست و این مغز توحید و وحدت وجود است یعني درك و شهود بي حدّي در حدّ هر موجودي بطوري که علي ع مي فرماید در هر چیزي خداي را مي بیند یعني بي حدّي را. در این معنا بمان که سرّالاسرار معناي تجلي و توحید و ظهور و خلقت و عدالت و امامت و موجودیت است.

۷۱۳- احدّ یعني مظهر حدّ و محدودترین! و محدودترین چیزها چیست؟ چیزي که دیگر نیست همچون نقطه! و خدا اینست و لذا به چشم حدودبین دیده نمي شود. در این راز عظیم که براي نخستین بار در معرفت دیني، آشکار مي شود تا ابد بمان!

۷۱۴- پس خدا محدودترین حدود و وجود است و در آن واحد، بي حدّترین موجودات است. و این سرّ اعظم از وجود امام رخ مي نماید. این همان سرّ استضعاف اولیاي الهي است که آنان را مظهر قدرت خدا ساخته است زیرا هر ضعفي یك حدّ است. و این معناي بودِ نبود و وجودِ عدم است و حقیقت عماء!

۷۱۵- امروزه در کشور ما یك نظریه توهمي- مالیخولیائي بسیار وحشتناکي پدید آمده که پیروان زیادي هم کسب نموده است که آخرالزمان و نشانه هاي قیامت و ظهور را یك پدیده کاملاً تصنعي و دست پرورده فراماسون و صهیونیزم و جادوگران عصر جدید مي داند. و این نظریه شیطاني آنگاه براستي ماهیت صهیونیستي– فراماسوني اش آشکار مي شود که ادعا مي کنند که این دسیسه گران فراماسوني- صهیونیستي بر مبناي روایات دیني و اسلامي و شیعي این سناریو را ابداع و اجرا کرده اند. بدین ترتیب گویا کل دین خدا و اراده الهي و روایات دیني بازیچه دست شیطان شده و آخرالزمان در احاطه شیاطین است. در این باره لوح هاي فشرده اي هم منتشر شده است که براستي ریشه اعتقاد مردم را مي زند و شیطان پرستي را اشاعه مي دهد که گوئي شیطان رو دست خدا زده است!؟ اینگونه سخنگویان یا به اصطلاح نمادشناسان و محققین شیطان زده تحت عنوان افشاگري دسیسه هاي فراماسوني- صهیونیستي آگاه و ناآگاه مبلّغ این دسیسه ها و نظریه هاي شیطاني هستند و خودشان هم مفتون اینهمه اقتدار شیطاني شده اند و از همه شیطاني تر اینکه علائم ظهور را هم دسیسه فراماسوني- صهیونیستي مي خوانند. و این عین دجالیت است و پیروي از دجال خواه ناخواه! این نوع نظریه هاي دجالي در عصر ما که بسیارند شعباتي از سینمازدگي بشر آخرالزمان مي باشند. یکي از این نظریه پردازان کذائي تا آنجا پیش مي رود که حتي انقلابات و انقلابیون و مصلحین بزرگ عصر ما را فراماسوني و مزدور مي خواند و کسي چون گاندي را نماینده بریتانیا مي نامد. این نظریات، توهم توطئه دال بر غلبه شیطان بر اذهان بشر مدرن است. این نظریات حتي کائنات را یك دسیسه شیطاني مي دانند.

۷۱۶- همانطور که بي حجابي و برهنگي وسیله اي براي جلب نظر دیگران است حجاب هم مي تواند در شرایط متفاوتي به همین خدمت گرفته شود که این بمراتب شیطاني تر از بي حجابي است زیرا دین را بخدمت کفر گرفتن است یعني نفاق! نماز هم مي تواند چنین باشد و امثالهم! کسب معرفت هم مي تواند اینگونه باشد! محبت کردن هم مي تواند چنین باشد.

۷۱۷- براي زن هرزه هیچ وسیله اي مناسب تر از نقاب یا روبند نیست که از آن زیر بتواند دزدکي بهر کس و چیزي نگاه کند و لذا براي کسي که عصمتش امري قلبي نشده کاري شیطاني تر از استفاده از روبند نیست. از همین نکته مي توان دریافت که چرا امر حجاب ویژه در قرآن مختص زنان مؤمنه است نه مسلمه.

---

[۱] « و کل شيئ احصیناه فی امام مبین» یس، ۱۲.

۷۱۸- براي زن نگاه نكردن بسيار اساسي تر از نگاه نشدن است زيرا چشم درب دل است و زن بسيار شديدتر از مرد، نفسي پذيرنده و ذخيره كننده دارد و همه يافته هايش را در خود حفظ مي كند و بلكه در خويشتن تبديل به ملكه مي سازد و مي پرستد. و اين سرّ دنياپرستي خاص زن است و سرّ اصرار دين خدا در رعايت حجاب زن در نگاه و پوشش و رفتار.

۷۱۹- همينطور است اثر ويرانگر و تسخير كننده رسانه هاي تصويري در زن كه بسيار شديتر از مرد است. و اين اساس فحشاء و زناي حاكم بر زن مدرن است كه زمينه اصلي عدم تمكين جنسي در زناشوئي مي باشد كه علت العلل طلاق مي باشد و طلاق عاطفي جز اين دليلي ندارد زيرا نفس زن اشغال شده است و دلش جائي براي شوهر ندارد. حال آنكه چنين حدّي از اشغال و مسخ شدگي براي مرد بندرت پيش مي آيد مگر اينكه دچار عشق قلبي نسبت به فرد ديگري باشد. ولي نگاه زن همچون دوربين عكاسي است كه در تاريكخانه دل ظاهر مي شود و تا ابد ثبت مي گردد و پاك كردنش كاري بسيار سخت است.

۷۲۰- آيا براستي چه كسي و با چه نيروئي مي تواند انسان تسخير شده و خاصه زن مسخ شده مدرن را از تسخير اينهمه اجنه و شياطين برهاند و نجات دهد؟ علي ع در خطبه بيان مي فرمايد «منم روشنگر زن»[1] و اين از جمله كرامات امامان و عليين است كه با نظري، نفس زن را پاك مي كند و شياطين اندرونش را طرد مي سازد. و اينست اصل معناي نجات!

۷۲۱- در روايت است كه حضرت مسيح ع از نفس مريم مجدليه، هفتاد شيطان را برون راند و بدينگونه يك زن اشغال شده تبديل به يك قديسه و امام دين مسيح مي شود. اين همان روشنگري زن است زيرا شياطين در تاريكي لانه مي كنند و بواسطه نور، مي گريزند.

۷۲۲- با توجه به مسائل مربوط به مسخ شريعت و عصمت در بشر كه منجر به اشد كفر يعني نفاق مي شود درمي يابيم كه يك انسان اهل دين و مسلمان كه دعوي ايمان دارد بدون نظر و اراده و تشخيص انساني باطن بين و اهل بصيرت به مثابه امام، قادر به درك و دريافت احكام الهي نيست كه منجر به هدايت مي شود و او را منافق نسازد حتي در امور واجبات مثل اقامه صلوة و رعايت حجاب ويژه مؤمنان و امثالهم.

۷۲۳- همانطور كه خداوند در كتابش مستقيماً به رسول ص مي فرمايد كه به مؤمنان امر به اقامه صلوة و رعايت حجاب و امثالهم نمايد. اين رسولان زنده كه رسولان رسول خدا محمد مصطفي هستند امامان تقوا و هدايت دورانهايند تحت عنوان مرجع تقليد يا پير طريقت و شيخ حقيقت و غيره. «مؤمنان مي گويند خدايا ما را امامان تقوا قرار ده.»[2] قرآن-

۷۲۴- همه امور و احكام مربوط به مؤمنان بايستي مستقيماً از جانب يك مرجع و امام زنده به آنان ابلاغ و القاء شود اينست كه بي امام را صلوة نيست زيرا ايمان نيست. و احكام مربوط به مؤمنان اگر بواسطه غير مؤمنان اجرا شود موجب نفاق و گمراهي مي شود.

۷۲۵- يك مرجع بزرگ ديني مثل آيت الله مرعشي در خاطراتش مي گويد كه از جانب استاد بزرگي اجازه قرائت فلان دعا را يافته است. حتي بسياري از اذكار و ادعيه بدون اجازه و امر و القاي يك امام زنده مي تواند موجب گمراهي شود تا چه رسد اعمال خاص مؤمنان كه نماز در رأس اين اعمال قرار دارد. در اين معنا بينديش!

۷۲۶- اصلاً آنچه كه موجب پيدايش نور ايمان در دل يك انسان متدين و مسلمان مي گردد تا دينش قلبي (ايماني) شود همانا دريافت اموري از جانب يك انسان مؤمن ديگري به مثابه امام است و اطاعت بي چون و چراي از اين امور اجرائي يا عبادي. زيرا اطاعت بي چون و چراست كه توحيد موجود در امر امام را به دل مؤمن مي رساند زيرا دل وادي درك و دريافت امور فوق عليتي است و لذا يافته هاي ذهني (عليتي) را كه دوگانه و مذبذب و دنيوي هستند تبديل به نور توحيدي در وجود مؤمن مي كند و اين واقعه پيدايش ايمان و دين قلبي است.

[1] «أنا تبيان النساء » الزام الناصب، ج۲، ص ۱۵۰.

[2] «وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً » فرقان، ۷۴.

۷۲۷- آنچه از دل برآيد بر دل نشيند و آنچه از ذهن برآيد حداكثر بر ذهن مي نشيند. و مؤمن حقيقي انساني صاحب دل زنده به نور حق است و لذا اموري كه صادر مي كند اموري نوري و روحاني و دلنشين هستند و دل را مخاطب قرار مي دهند اگر خالصانه دريافت و اطاعت شوند. اينست كه رسول اكرم ص مي فرمايد اگر در جمعي يك مؤمن باشد كل افراد آن جمع در حضور آن مؤمن، مؤمن هستند. «مؤمنان برخي اولياي برخي ديگرند.»[1] قرآن-

۷۲۸- امام سازي و نشانه سازي براي ظهور البته مهمترين صفت دجال است ولي اگر كسي بيايد و همه نشانه ها را دسيسه و سناريو و دجالي معرفي كند بي هيچ نور معرفت و امام شناسي، در حقيقت رسالت دجال را تكميل كرده است زيرا جز دجال باقي نگذاشته است. و امروزه اين همان كاري است كه آگاه و ناآگاه در جهان اسلام صورت مي پذيرد كه فقط اثبات لااله است بي آنكه اثري از الا الله باشد و اين همان نيهيليزم عقيدتي است كه از اهداف دجال در آخرالزمان مي باشد. يعني در جستجوي امام حقيقي و اسلام ناب، همه چيز را طرد و لعن مي كنند بي آنكه نشان دهند كه آن اسلام ناب و امام حقيقي چيست.

۷۲۹- شاهديم كه همه عرفانها را شيطاني و انحرافي مي خوانند بي آنكه عرفان حقيقي و اسلامي را معرفي كنند. همه اسلامها آمريكائي معرفي مي شود بي آنكه اسلام محمدي تعريف شود همه نشانه ها، دسيسه خوانده مي شود بي آنكه نشانه هاي حقيقي روشن گردد همه انديشه ها التقاطي ناميده مي شود بي آنكه انديشه ناب عرضه شود. و بدين گونه است كه نيهيليزم معنوي و اخلاقي و مذهب اصالت پوچي و شيطان پرستي رخ مي دهد عليرغم فحش هائي كه نثارش مي گردد و گوئي اين فحش ها هم در خدمت معرفي و تبليغ شيطان و دجال است. و اين بزرگترين بدبختي جهان اسلام و مبلغين ديني در عصر ماست. و اين همان فقدان امام و فقدان عرفان اماميه و فقدان عارفاني است كه حقيقت نورانيه امام را بشناسند و بشناسانند. و اساس جبران اين فقدان عظيم در آثار ما فراهم آمده است.

۷۳۰- مجموعه آثار ما به مثابه الا الله همه اين لا اله هاي عصر ماست.

۷۳۱- در قلمرو معرفت ديني و خاصه شيعي در عصر ما در طي اين قرون اخير، تقريباً هيچ انديشه و مكاشفه الا اللهي حاصل نيامده است و اساس و عمده تلاشهاي معرفتي محدود به لا اله بوده است كه چه چيزها و ارزشهائي، راستين و برحق و اسلامي و شيعي و علوي نيستند. مثلاً به اثبات رسيده كه نظام سرمايه داري و سوسياليسم ماركسيستي، گمراه كننده و ظالمانه است، دموكراسي پاسخگوي نيازهاي برحق جوامع مدرن نيست، بي حجابي و برهنگي بد است، خفقان بد است، اشرافيت بد است، غرب زدگي بد است و... همه متفكرين عصر جديد ما از سيد جمال الدين اسدآبادي و سيد قطب و دكتر شريعتي، مهندس بازرگان تا طالقاني و امام خميني و مطهري و سيد محمد باقر صدر و حنيف نژاد و علامه طباطبائي و امثالهم جملگي نبايدها و منكرات را عرضه كردند يعني لا اله عصر ما را تعريف نمودند ولي بسيار بندرت از چه بايد كرد اين دوران سخن بميان آمده است. يعني از «معروف» كه بقول امام علي ع، كسي جز امام و ولايت امام حيّ نيست. و اين همان امريست كه در مجموعه آثار ما بتدريج تبيين و تعيّن و تأويل گرديده است يعني ولايت و امامت و هدايت و نجات و ظهور آخرالزمان!

۷۳۲- بي ترديد از راه لا اله به الا الله مي رسيم پس تلاشهاي قرن بيستم در تبيين لا اله هاي دوران امري ضروري بوده ولي كافي نبوده است و اين فقدان همان امري است كه انقلابات اسلامي دوران ما را با ناكامي و شكست روبرو ساخته است زيرا لا اله اساس انقلاب كردن است ولي استمرار انقلاب جز با الا الله امكان ندارد. و بايد دانست كه شريعت بيروح و فاقد عرفان نمي تواند الا الله عصر ما را به ارمغان آورد وگرنه تاكنون آورده بود.

۷۳۳- لا اله الا هو و تبيين و تعين و تأويلش تنها پاسخگوي الا الله عصر ماست يعني درك هويت الهي در انساني بنام امام! زيرا هو همان امام در عالم ارض است. پس «الا الله» عصر ما امام است و امامت. و در اين باب فقط دكتر شريعتي بود كه ما را به آستانه امامت رسانيد ولي بر آن وارد نشديم و حقوقش را نشناخته بوديم. «اگر در صحنه نباشي فرقي ندارد كه بر شراب نشسته باشي يا بر نماز.» اين سخن مشهور دكتر شريعتي آستانه امامت است. و از آنجا كه هنوز حق و حقوق امامت روشن نشده بود اين «صحنه» براي عامه پيروان آراي شريعتي مترادف عملي انقلابي محض بود كه همين امر گمراهي هاي بسيار بهمراه آورد. زيرا صحنه اي كه فاقد نور هدايت

---

[1] «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ميثاقٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ » انفال، ۷۲؛ «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ » توبه، ۷۱.

و عرفان امام باشد ظلمات و بازيچه شدن و بولهوسي و قدرت مداري خواهد بود و جنگ احزاب همانطور كه شاهدش بوده ايم!

۷۳۴- هر گاه كه در امت اسلامي، امامي نبوده در صحنه بودن جز جنگ داخلي و برادركشي حاصلي ببار نياورده است. پيروزي انقلاب اسلامي هم به بركت امامان هر مقطعي ممكن شد و بميزاني كه امامت خدشه دار شد جنگ داخلي پديد آمد. و بايد دانست كه منظور از امام و امامت فقط شخص امام زمان عج نيست بلكه دستگاه ولايت و امامت زير نظر حضرت در عرصه غيبت است و درك سلسله مراتب آن در علما و عرفا و اولياي امام. و فقدان اين شناخت و رعايت حقوقش را بايستي مهمترين غفلت و خسران امت اسلامي دانست. يعني پراكندگي و تفرقه بين فرقه هاي اسلامي و شيعي، و سپس تفرقه و عداوت بين مؤمنان و علماي امت، علت العلل اين خسران عظيم بوده است. به ياد آوريم كه تفرقه بين علما و مراجع ديني و مجاهدان و متفكرين پس از پيروزي انقلاب موجب پيدايش آنهمه خسارات عظيم شد. و اين بدليل عدم شناخت در حق امامت بوده است يعني فقدان معرفت امام به نورانيت!

۷۳۵- معرفت به نورانيت امام و امامت و عليين و ولايت علي ع در هر لباس و لفظ و عرف و شرعي اساس اين وحدت ايماني در مؤمنان و امت اسلامي و شيعي است. يعني همان كاري كه ما در مجموعه آثارمان خاصه در كتاب «سرگذشت عليين» صورت داده ايم و علي واري و نور علوي را در هر مذهب و مكتب و قوم و شريعت و طريقتي آشكار كرده ايم يعني شوق و ذوق و جنبش عرفان علوي و معرفت نفس و حق جوئي در باطن و خداجوئي در جهان ارض در سراسر جهان و تاريخ بشري! و اين اساس آن امري است كه ما را متهم به التقاط كرده است كه مثلاً چرا صادق هدايت و شريعتي و حلّاج و نيچه و مولوي و ابن عربي و... را در يك سلسله معنوي قرار داده ايم در درجات عليين! و كل اين جريان را به علي ع منسوب كرده ايم و ختم نبوت محمدي!

۷۳۶- صاحب و سلطان و ربّ و مالك و محبوب تو خواه ناخواه آن كسي است كه در دل تو مقيم است. پس هر چه مي كني و مي بيني و مي بوئي و مي انديشي و بسوي تو مي آيد و بسويش مي روي جذب و تسليم آن كسي مي شود كه در دل توست و او را تصديق و تقويت مي كند و مي پرستد. و اين اصل و اساس روانشناسي هويت هر بشري است كه كل سرنوشتش را رقم مي زند تا زمانيكه آن كس از دل برود يا برونش كني. به او امام وجود گويند و بدان كه هيچكس بي امام نيست از امام هدايت يا ضلالت!

۷۳۷- پس اگر دلت در تسخير امام ضلالت است پس كل وجودت بسوي ضلالت و تباهي و ظلم و نابودي و دوزخ مي رود. و اگر امام هدايت است بسوي بهشت خدا و در قلمرو انبياء و اولياي الهي و ملائك گام برمي داري.

۷۳۸- و بدان كه دل قلمرو بي چون و چرائي است و لذا از طريق اطاعت بي چون و چرا از كسي مي تواني او را بر دل وارد نموده و بر دلت مسلط سازي. كه اين بي چون و چرائي يا دليل مادون عقلي دارد و يا ماوراي عقلي! يا دليل شيطاني دارد و يا الهي! كه منجر به دو نوع عشق مي شود عشق ظلماني و عشق رحماني!

۷۳۹- يك انسان كافردل ذهنيتي واژگونسالار دارد و همه واقعيت ها را در درون خود وارونه و مطابق شيطان نفس خود مي نمايد. او حتي اگر به امام زمان هم برسد او را يك جادوگر بزرگ مي داند يك دون خوان، يك اوشو، يك كريشنامورتي، يك شعبده باز و درمانگر كاباره اي مثل... .

۷۴۰- تمام مشكل آدمي در جهان و خاصه آخرالزمان تلاش براي رهائي از تنهائي است و البته رهائي از تنهائي روح كه بمعناي حبس روح و دل در تن است. وگرنه به لحاظ فيزيكي بشر مدرن در هر آن با هر كه بخواهد مي خوابد بي هيچ قيد و بندي. ولي رهائي از تنهائي روح و يا تن شدگي روح اينست كه در دل فرد ديگري زندگي كني. و از آنجا كه بشر مدرن را عموماً دلي نيست زيرا سنگ و مرده است پس همه در عطش اين رهائي مي سوزند و دست بهر جنون و جنايتي مي زنند كه چرا كسي آنها را در دلش راه نمي دهد.

۷۴۱- و اين فقط عليين و اولياي الهي هستند كه همه خلق را در دل خود راه مي دهند اگر خلق بخواهد. و نجاتي جز اين نيست زيرا اسارتي مرگبارتر از اسارت روح در تن نيست و اينست معناي تنهائي يا تن شدگي روح! و نجات روح از اسارت تن و الحاقش به روح ازلي پروردگار در وجود خليفه اش كه مظهر روح مطلقه خدا در عالم ارض است كه اين خليفه با الحاقش به ذات حق موجب ظهور اين ذات در عالم ارض شده است.

۷۴۲- يعني كل مشكل و عذاب بشر در عالم ارض انفكاك و انقطاع روحش از حضرت حق است كه آنرا تنهائي گويند كه هيچ ربطي به انزوا ندارد و چه بسا انساني منزوي كه تنها نيست يعني روحش ملحق به خداوند است. و امام درب ورود خلق به روح خداست. «منم آنكس كه خداوند روحش را به من القاء نموده است.»[1] علي ع-

۷۴۳- «من به سراپرده اي از حرم قدسي پروردگار راه يافته ام كه هيچكس به آن راه نيافته است.»[2] امام زمان- دعاي سباسب- بدان كه غيبت امام زمان امري موقتي و موضعي و مصلحتي نيست و بلكه جاودانه است كه همان الحاق به ذات باريتعالي مي باشد «و ديگر هيچ چشمي مرا نخواهد ديد و هيچكس بمن دست نخواهد يافت.»[3] همان دعا- «پس هر كس دعوي ديدار مرا نمود انكارش كنيد.» روايتي ديگر از امام زمان- پس وعده ظهور آخرالزماني آن حضرت در جهان چيست؟ اين قيامت و لقاء الله و ظهور حق بر خلق جهان است كه «و آنروز زمين به نور پروردگارش متجلي خواهد شد.»[4] قرآن- و اين همان جامعه موعود و جنات نعيم و حكومت واحد جهاني و مدنيت الهي بر روي زمين است. پس غيبت امام زمان سرآغاز فتح قيامت است كه نخست دوزخ و برزخ را بر روي زمين آشكار مي سازد «و دوزخ آشكار شد.»[5] قرآن- و سپس بهشت رخ خواهد نمود. «و بهشت بسيار نزديك گرديد.»[6] قرآن- «و متقين در جنات نعيم زندگي مي كنند.»[7] قرآن- و اين بهشت موعود در عالم ارض است كه نصيب كساني مي شود كه به روح خدا ملحق مي شوند و اين همان صلوة حقيقي و وجودي است كه وعده اش در آخرالزمان داده شده است كه فتح باب اين واقعه عظيم است.

۷۴۴- و انساني كه ملحق به روح خدا شد مصداق «نحن» (ما) در قرآن كريم است كه خداوند در اين آيات خود را «ما» مي خواند مثل «ما نشانه هاي خود را در درون و برونشان برايشان آشكار مي سازيم تا بدانند كه او حق است. ولي مسئله اينست كه در ديدار خداوند ترديد دارند.»[8] قرآن- يعني اين اتحاد و الحاق انسان- خدا در نزد خداوند «ما» است ولي در نزد مردمان «او» است زيرا جمال الهي او را نمي بينند چون اصلاً شوق و باوري به اين ديدار ندارند. اينست كه مي گوئيم خداوند در ضمير ما و او، در قرآن كريم، همان بيان اتحاد و الحاق و خلافت انسان- خداست.

۷۴۵- كل شيطنت و مكر و كيد زن كه راز همه فلاكتها و هلاكتهاي او در تاريخ بوده و در عصر ما به اوجش رسيده همانا معضله دلبريهاي اوست كه دهها و صدها شيطان را از طريق مردان بر دل و جان خود وارد كرده و به تسخيرشان درمي آيد و اينست نابودي زن! و اينست همان علتي كه اكثر زنان را دوزخي مي سازد. و اين تلاش شيطاني و بلاوقفه و مادام العمر براي آنست كه شايد بر دل كسي وارد شود و آرام و قرار گيرد در حاليكه آنچه كه رخ مي دهد كاملاً وارونه است و خودش مسخر مي شود و از اراده و شعور و هستي ساقط مي گردد و آن شياطين در همه روابطش خاصه زناشوئي حضور دارند و اين رابطه سرنوشت ساز را به تسخير خود مي آورند.

۷۴۶- متأسفانه زنان مدرن اكثراً با عشق هاي قبل از ازدواج به خانه شوهر مي روند و آنرا در دل خود حفظ و پنهان مي دارند و لذا همه عمر با شوهر خود در حال زنا هستند و اينست راز تباهي زناشوئي خاصه در عصر جديد. اين همان زناي باطني است كه بر اين شعار ابليسي استوار است كه «با محبوب خود ازدواج نكن و با كسي ازدواج كن كه او عاشق توست و نه تو عاشق او.» و اين منطق ولايت ناپذيري زن است زيرا زن اگر عاشق همسرش باشد مريد او خواهد شد و اين را نمي خواهد. و كفري جز اين براي زن نيست. از همين رو زن مدرن نياز بسيار

---

[1] «يا سلمان، قال الله سبحانه: يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ، و لا يعطي هذا الروح إلّا من فوّض إليه الأمر و القدر، و أنا أحيي الموتى، و اعلم ما في السّماوات و الأرض، و أنا الكتاب المبين » مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷.

[2] « در حريمى از او وارد شدم كه هرگز بر كسى جايز شمرده نمى شود» مهدى نامه، ص۱۷.

[3] « از ديده ها مخفى شدم و از اذهان گريختم و در روحم امان يافتم .... پس هرگز احدى مرا نمى بيند و هرگز كسى مرا نمى يابد و احدى بر من قدرت نمى يابد» مهدى نامه، ص۱۸و ۱۹. فلن يرانى احد!

[4] «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ » زمر، ۶۹؛ «أنه سمع أبا عبد الله ع يقول في قوله:«و أشرقت الأرض بنور ربها» قال رب الأرض يعنى إمام الأرض، فقلت:فإذا خرج يكون ما ذا- قال إذا يستغني الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزون بنور الإمام» تفسر القمى، ج۲، ص ۲۵۳.

[5] «وَ بُرِّزَتِ الْجَحيمُ لِمَنْ يَرى » نازعات، ۳۶.

[6] «وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقينَ » شعراء، ۹۰.

[7] «إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنَّاتٍ وَ نَعيمٍ » طور، ۱۷.

[8] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ × □□ □□□□ □ □□□□ □□ □□□□ □□□□ □□ □□ □□□□ □□□□ □□□□ » فصلت، ۵۳و۵۴.

اضطراري و حياتي تري به امام حي دارد تا مرد. و اينكه طبق روايت، زناشوئي فاقد امام سراسر غرق زنا و خيانت و شيطنت است زيرا فقط يك انسان الهي مي تواند قلوب مردم را از اسارت شياطين رهائي بخشد.

۷۴۷- باز هم مي گوئيم كه عشق، مهجورترين معنا در فرهنگ بشري است و نيز منحرف شده ترين و وارونه شده ترين ابزار در دست ابليس است و لذا همه جنايات بشري تحت اين عنوان قداست يافته اند و به فعل آمده اند: عشق جنسي، عشق والدين، عشق نژادي، عشق خلق، عشق نجات، عشق ايدئولوژيكي، عشق مدينه فاضله، عشق آزادي، عشق هنري و... اين عشق ها مجوز اراده به هر عملي است جهت سلطه و تملك و كامجوئي و بولهوسي و آدمخواري! پس اين نعل وارونه عشق بواسطه ابليس است زيرا عشق حقيقي مظهر ايثار است و اين مظهر سلطه و تملك و غصب وجود ديگران! و بدان كه ابليس براي همه مفاهيم و ارزشهاي قدسي يك نعل وارونه در نزد آدمي مي نهد با همان عنوان تا آن ارزش را ضد ارزش كند همچون عبادت، تقوا، علم، خدمت و عزّت و توحيد.

۷۴۸- خداوند اولياء و خلفاي خود را در ميان خلق، آئينه تمام نماي حقيقت مي سازد تا هر فرد و گروهي خود را در اين آئينه ها تماشا كند و توبه نمايد و سمت حق وجودش را اختيار كند و اين همان قيامت خلق بواسطه اين اولياي الهي است. پس اين اولياء، مردم را به خودشناسي مي كشانند خواه ناخواه! خداوند بدين واسطه مردمان را بخودشان مي شناساند.

۷۴۹- اولياي الهي مجراي تحقق اراده خدا و اجر و عذاب او درباره مردم هستند. اين همان توصيفي است كه علي ؏ درباره امامت خود در خطبه بيان و افتخار عرضه مي دارد. و بواسطه آنهاست كه خداوند عدالتش را برقرار مي كند و از اشقياء و طاغوت انتقام مي ستاند و مستضعفين را حمايت و شفاعت مي كند و مؤمنان را هدايت مي فرمايد.

۷۵۰- هر گاه كه در كسي تواضع را ديدي بدان كه شكسته نفسي مصنوعي و ريائي و حداكثر تقوائي است و تواضعي قلبي و حقيقي و طبيعي نيست زيرا اگر چنين باشد ديده نمي شود و فقط در صميميت و صداقتي كه آدمي با آن فرد حقيقتاً متواضع تا اعماق جانش درمي يابد و بعداً در قياس با مقام علمي يا معنوي يا اجتماعي آن فرد است كه ميزان تواضع او درك مي شود كه تو خود را همطراز او و او را همسطح خود مي يافتي و آنقدر طبيعي بوده كه او را فرد متواضعي نمي ديدي و تواضعش به چشم نمي آمده است و بلكه او را عين خود مي ديدي. و اين تواضع مردان خداست و راز غيبت آنها در ميان خلق است و غيبت امامان زمان در تاريخ هم از همين روست كه مصداق كامل تقيه است بعنوان يك حقيقت و نه مصلحت. و كمال مطلق اين تواضع كه از كمال محبت است خود حضرت حق است در عالم وجود و خاصه در انسان. تا آنجائي كه آدمي خود را خدا مي يابد و لذا به خداوند كافر مي شود. اين همان معناي معيّت و هويت خدا در انسان است كه «او در همه حال و هر كجا با شما است.»[1] قرآن- منتهي آنقدر با انسان متواضع است كه هر كسي او را عين خود مي يابد و لذا شناخت خدا در خود كه همان عرفان است مستلزم معرفت كبيري است كه بدون اطاعت محض از امام و مراقبه دائم ممكن نيست و اينست راز حيرت آور «هر كه خود را شناخت خداي را شناخت.»[2] و اين احساس همذات پنداري مأموم با امامش كه بزرگترين راز اين رابطه است اگر ملازم معرفتي فزاينده و اطاعتي خالصانه نباشد منشأ فاجعه اي غيرقابل جبران است تا آنجا كه اين ملجم، خود را امام مي يابد و براي ارشاد و نجات امامش دست به آن جنايت مي زند. و اين سرّ تواضع و محبت و ولايت امام با مأموم و كلاً با خلق خداست كه در يك كلمه بمعناي تقواي مطلق امام است كه به تقيه وجودي او مي انجامد كه براي مؤمنان بمعناي كمال رحمت است و براي منافقان هم بمعناي كمال قهر است. اين نسبت امام با مردم بيانگر و عيانگر رابطه خالق با مخلوق است و لذا امام را حجت خدا بر زمين مي نامند يعني معرّف وجود خدا! و لذا امام علي ؏ خود را عصاره و كمال «معروف» خوانده است كه همه امر به معروفها از او و بسوي اوست.

۷۵۱- «به تو مي نگرند ولي تو را نمي بينند.»[3] قرآن- اين آيه مخاطبي جز امامان و عليين ندارد و بيان همان كمال تقوا و تقيه و تقرّب و تواضع است. يعني غيبت امام عين تقرب او به خلق است يعني از فرط عياني، نهان است و اين غيبت جز فقدان بصيرت و معرفت و خشوع و اطاعت و عبوديت مردم نيست و لذا مي فرمايد «او در همه جا با شماست.» قرآن- و مي دانيم كه «او» همان هويت الهي امام است كه در همه حال و همه جا با مردم

---

[1] «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» حديد، ۴.

[2] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحكم و درر الكلم ، ص ۲۳۲.

[3] «وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ » اعراف، ۱۹۸.

است و لذا از خود امام دوازدهم روايت است که «هر که مرا بخواند اجابت مي شود و من او را مي شنوم و مي بينم»[1].

۷۵۲- و لذا مي فرمايد «هر گاه سه نفر مؤمن راز دل در ميان نهند او چهارمي آنهاست.»[2] قرآن- و نمي فرمايد که من چهارمي آنها هستم. و نيز مي فرمايد «ما از رگ گردن به آنها نزديکتريم.»[3] و نمي فرمايد که من از رگ گردن به آنها نزديکترم. اگر در جاي جاي قرآن کريم بجاي ضمير او و ماي خداوند، امام و امامت را قرار دهيم کل قرآن کريم داراي روح تأويلي و عيني و شهودي مي گردد و بدينگونه آدمي با تلاوت قرآن به قرآن دست مي يابد يعني به نور امام. زيرا امام، قرآن ناطق و زنده است که کتاب قرآن، تجسد نفس ناطقه امام است. همانطور که ابن عربي در فتوحاتش امام را مظهر نفس ناطقه خدا معرفي مي کند و امام باقر ع هم نفس ناطقه در انسان را حضور الوهيت مي نامد.

۷۵۳- پس بايد دريافت که تقواي کامل عين تقيه است و تقيه کامل حاصل الحاق به امام يا نور معرفت امام به نورانيت است و اين عين واقعه نجات و رستگاري آخرالزماني شيعيان و مؤمنان در سراسر جهان است که منجر به لقاء الله و قيامت دورانهاست که عين غايب شدن از انانيت خود و حاضر و ظاهر شدن به نور امام است. «من نور خود را بهر کس که بخواهم مي تابانم و بهر صورت که بخواهم در هر زمان و مکان آشکار مي شوم.»[4] علي ع- خطبه بيان- اين همان واقعه برپائي ولايت علي ع در خويشتن يا احياي دين خالص و قيّم است آنگونه که در خطبه نورانيه و آياتي مکرر از قرآن آمده است که «اي مؤمنان دو تا دو تا يا حتي به تنهائي دين را براي خدا خالص و برپا کنيد[5] و بدانيد که خدا شما را کافيست[6]... و خداوند شما را برگزيده تا حق جهادش را ادا نموده و پيرو دين حنيف ابراهيم باشيد تا رسول شاهد و شهيد در شما و شما هم شاهد و شهيد در مردم باشيد و خداوند بهترين ياور شماست[7] و بدانيد که بر هر چيزي محيط است.[8] » قرآن-

۷۵۴- همانطور که قبلاً هم نشان داده ايم روايات مربوط به غيبت و ظهور امام زمان و علائم آن که دريائي از احاديث اماميه را تشکيل مي دهد و همچون تناقض نامه بزرگ مذهب شيعه تلقي شده است که از بطن آن هزاران انکار و سوء تفاهم و سوء استفاده و تفرقه در تاريخ رخ داده است و اين مسئله بقدري مشکل زا بوده که بسياري از علماي شيعه به اين تشخيص رسيده اند که اصلاً بهتر است اينهمه روايات را مسکوت گذاشته و حتي انکار نمايند و

---

[1] « در يکی از توقيعات چنين می خوانيم: «َ وَ بَعْدُ فَقَدْ كُنَّا نَظَرْنَا مُنَاجَاتَكَ؛ ما بر مناجات تو نظر کرديم» يعنی امام مناجات شيعيان را می شنود و اجابت می کند. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶.

« وقال: ما الذي تريد يا أبا الحسن ؟قلت: الامام المحجوب عن العالم.قال: ما هو محجوب عنكم، ولكن حجبه سوء أعمالكم، قم إلي رحلک، وكن علي اُهبة من لقائه، إذا انحطّت الجوزاء، وأزهرت نجوم السماء، فها أنا لک بين الركن والصفا.قال: فطابت نفسي وتيقّنت أنّ الله فضّلني، فلمّا حان الوقت جاءه واصطحبه إلي صاحب الامر (عليه السلام)، فسلّمت عليه بالامامة، فقال لي: يا أبا الحسن، قد كنّا نتوقّعک ليلاً ونهاراً، فما الذي أبطأ بک علينا ؟قلت: يا سيّدي، لم أجد من يدلّني إلي الان.ثمّ قال لي: لم تجد أحداً يدلّک، ثمّ نكث بإصبعه في الارض، وقال: لا، ولكنّكم كثّرتم الاموال، وتجبّرتم علي ضعفاء المؤمنين، وقطعتم الرحم الذي بينكم، فأيّ عذر لكم الان ؟فقلت: التوبة، التوبة، الاقالة، الاقالة.
ترجمه: به نقل از علی بن مهزيار: فرستاده امام زمان(عج) فرمود: ای اباالحسن چه می خواهی؟ عرض کردم: آيا امام از عالم محجوب است؟ فرمود: او از شما محجوب نيست بلکه بدی اعمال شما او را از شما محجوب کرده است. ... چون به ديدار امام زمان (عج) رسيدم فرمود ای اباالحسن ما روز و شب منتظر تو بوديم چرا اين قدر دير نزد ما آمدي؟ عرض كردم: آقاي من! تاكنون كسي را نيافته بودم كه دليل و راهنماي من به سوي شما باشد.فرمودند: آيا كسي را نيافتي كه تو را دلالت كند!!؟ بعد انگشت مبارك را به روي زمين كشيده، سپس فرمودند: نه! لكن شماها اموالتان را فزوني بخشيديد،و بر ضعفاء مومنين سخت گرفتيد و بين خود قطع رحم كرديد اكنون چه عذري داريد؟ گفتم: توبه، توبه » المهدی المنتظر، ج۲، ص۱۷۹.

[2] «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » مجادله، ۷.

[3] «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ » ق، ۱۶.

[4] « أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغيّر» مشارق انوار اليقين، ص۲۵۷. «أنا قرن من حديد، أنا أبدا جديد» همان، ص ۲۶۰.« و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد ردّ علينا، و من ردّ علينا فقد رد على الله» مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۰.

[5] «قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَديدٍ » صبا، ۴۶.

[6] «إِنَّ عِبادي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ وَ كَفى بِرَبِّكَ وَكيلاً» اسراء، ۶۵.

[7] «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَ في هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصيرُ » حج، ۷۸.

[8] «... أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

از دسترس عامه مردم خارج سازند زيرا به ادعاي خودشان اين روايات مضرات و انحرافات بيشتري پديد آورده اند تا فوايد و هدايت.

۷۵۵- ولي ما در آثارمان بتدريج به اين تناقضات پرداخته و نشان داده ايم كه هيچ تناقضي در كار نيست بلكه مشكل از عدم درك درست مسئله امامت و غيبت و ظهور امام است كه وجهي از اين عدم فهم مربوط به اين حقيقت تاريخي است كه مسئله ظهور درجات دارد و در هر عصري درجه اي از آن از وجود يكي از عليين رخ داده است و لذا بخشي از علائم ظهور در هر عصري به وقوع پيوسته است. يعني به محض غيبت كبراي امام، ظهورش هم آغاز شد و تا به امروز ادامه يافته است و اين تصديق همان دوازده مهدي پس از دوازده امام است كه رسول اكرم ص بيان فرموده اند كه در هر دو مذهب شيعه و سني مورد تأئيد است كه در هر قرني پس از غيبت كبرا، يك مهدي ظهور مي كند[1] كه تا به امروز طبق اين حديث بايستي يازده تن از اين مهدي ها آمده باشند و دوازدهمين در راه است. اين دوازده مهدي همان اولياي امام زمان (عليين) هستند كه اكثر عرفاي اسلامي به آنان اشاره كرده اند.

۷۵۶- حال بهتر درمي يابيم كه چرا امام دوازدهم عج مي فرمايد كه «هر كه دعوي ديدار مرا نمود رد كنيد.» زيرا اين مهدي هاي عرصه غيبت امام همان انوار علي ع هستند كه در هر يك از مؤمنان كه بخواهد تجلي مي كند كه اين عليين البته كه امام دوازدهم را در رؤياهاي صادقه ديدار مي كنند و تحت الشعاع نور محمدي اوست كه لقاي رب و جمال اعلاي الهي را درمي يابند و قيامت عصر خود را درك نموده و برپايش مي دارند كه همه اينها زمينه ظهور جهاني و نهائي امام زمان است.

۷۵۷- «بداء» كه طبق قول مكرر ائمه معصوم مهمترين حقيقت و علمي است كه بدون آن درك و تصديق امام ممكن نيست همان راز بي تائي تجلي امام در عرصه غيبت است كه در خطبه بيان و افتخار هم آمده است كه علي ع در هر تجلي اش منحصر بفرد و غير متشابه با تجلي قبلي است. و فقدان اين حقيقت و علم ويژه اماميه در علماي اسلامي از مهمترين علل امام نشناسي و غيبت امام است زيرا عليين و مهدي هر عصري را با علي ع يا امام دوازدهم قياس مي كنند يعني قياس با متشابهات مي كنند و محكمات امامت را درنمي يابند همانطور كه درباره درك آيات قرآن هم دچار همين مشكل معرفتي هستند كه اين فقدان و غفلت و جهل عظيم اساس نفاق در اسلام بوده است. همانطور كه دو تا از ائمه صدر اسلام كمترين شباهتي به لحاظ سلوك در زمان و مكان، با يكديگر ندارند كه همين مسئله علت اصلي اينهمه فرقه ها در شيعه بوده است از تك امامي و سه امامي و هفت امامي و... . زيرا امام اگر حجت خدا بر زمين و جمال اعلاي او و مظهر كمال و صفات و اسماي اوست او هم بي تاست پس هر امامي يك بيتاي غيرقابل قياس است نسبت به امامان قبل و بعدش. همانطور كه همه عارفان حق بر اين باورند كه خداوند در تجلي اش هرگز تكرار نمي شود. «و او هر آن در شأني دگر است.»[2] قرآن- اين منشأ علم بداء است.

۷۵۸- در قلمرو ادراك بشري چيزي گمراه كننده تر از تشابهات خاصه در عرصه معرفت ديني نيست. زيرا علم توحيد كه ظهورش در امامت است فقط و فقط بر بي تاشناسي استوار است كه امروزه موسوم به پديده شناسي مي باشد. به همين دليل است كه تنها شعبه از فلسفه و علمي كه در تمدن غرب به اثبات و تصديق معارف توحيدي و اسلامي و شيعي انجاميده است پديده شناسي مي باشد كه متفكريني چون هوسرل و هايدگر از بانيانش مي باشند.

۷۵۹- آنچه هم كه در قرآن آيات محكمات ناميده مي شوند آيات توحيدي و امام شناسي و قيامتي هستند كه آيات هدايت مي باشند و همان آياتي هستند كه علي ع مي فرمايد «خدا لعنت كند آنانرا كه محكمات قرآني را حذف كردند...»[3] اين آيات، معدن حكمت و عرفان و امامت و قيامت و ظهور و نجات و هدايت مؤمنانند و امامان و عليين هم برپا كننده حقايق اين محكمات قرآني هستند و خود محل تحقق و اثبات معارف آن مي باشند كه بينات خوانده مي شوند و طبق قول قرآن خداوند مؤمنان را بواسطه بينات هدايت مي فرمايد. «من بيّن بزرگ هستم.»[4] علي ع- خطبه بيان-

---

[1] « عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ ع أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ج۲، ص ۳۵۸؛ «قال رسول الله (ص) يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين كما ينفي الكير خبث الحديد» رجال الكشى، ص٤ .

[2] «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في شَأْنٍ » رحمن، ۲۹.

[3] «أعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات الكتاب» مشارق انوار اليقين، ص۷۳.

[4] «أنا تبيان البيان » مشارق انوار اليقين، ج۲، ص۹۵.

۷۶۰- یعني محکمات قرآني در بینات رخ مي نمایند بواسطه وجود و کلام علیین دورانها و اصحاب اعراف. و آن بواسطه علم بداء و درجات است که تماماً منجر به امام شناسي مي شود بواسطه خود امامان و علیین! ولي علماي رسمي مذاهب همواره اولیاي الهي را متهم به بدعت نموده و حکم ارتدادشان را صادر کرده اند و امام زمان را در ظهور جهاني اش نیز به همین جرم متهم و طرد مي کنند که: «این امري جدید و غریب است...»[1] رسول اکرم ص- و اینست که رسول اکرم مي فرماید «اسلام در آغاز غریب بود و همواره غریب خواهد بود... و خوشا بحال غریبان.»[2] درست به همین واسطه پیروان و ملایان مذاهب به انکار و عداوت با هر پیامبر جدیدي برخاستند و این انکار و عداوت درباره امامان و اولیاي آنان در آخرالزمان دو صد چندان بوده است. پس بدان که علم بداء و امام شناسي از اهم علوم و معارف است که در عصر ما به مثابه تنها راه نجات مي باشد چرا که آخرالزمان عصر ظهور بدعتهاست هم از قلمرو ظلمت و هم هدایت.

۷۶۱- و بدینگونه به پایان آمد این دفتر عشق ولي حکایت تا ابد باقیست. و این اتفاقي نبود که حدیث عشق الهي به امامت انجامید. و باز هم متذکر مي شویم که این نه دفتر «مذهب اصالت عشق» به مثابه غایت و بارانداز کل معارف و آثار ماست. و خداي را سپاس بیکران که توفیق نگارش آنرا به ما اعطا فرمود و خود اینجانب را بیشتر و زودتر از هر کسي به ایمان و عرفان و یقین برتري ره نمود و قلب اسلام و قرآن یعني امامت را بر این بنده حقیرش گشود. از درگاه ارحم الراحمیني اش مسئلت دارم که بدینوسیله نور هدایت و نجاتش را به همه انسانها بتاباند و ظلمات آخرالزمان را روشن فرماید. آمین یا رب العالمین!

علي اکبر خانجاني
۱۳۹۱/۷/۵

---

[1] «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ» بحار الانوار، ج۵۲، ص ۳۳۸؛ «کیف أنتم لو ضرب أصحاب القائم ع الفساطیط في مسجد کوفان ثم یخرج إلیهم المثال المستأنف أمر جدید علی العرب شدید» غیبه النعمانی، ۳۱۹؛ ««فیخرج منها ستة عشر الفاً من البتریة شاکین فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدین قد قرحوا جباههم و سمروا ساماتهم و عمهم النفاق و کلهم یقولون یابن فاطمه ارجع لا حاجة لنا فیک» معجم احادیث الامام المهدی، ج۴، ص ۴۷۸.

[2] « قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۶۶.